

انجیل لوقا

مقدمه

انجیل لوقا را شخصی بنام لوقا که از لحاظ پیشه داکتر بود نوشته است. لوقا، همکار پولس، رسول عیسی مسیح، بود و او را در سفرهای که برای رساندن مژده نجات انجام می داد، همکاری می کرد. برعلاوه این لوقا تاریخ نویس هم بود و از این لحاظ او واقعات را بصورت دقیق بر اساس تاریخ وقوع آنها ثبت کرده است.

لوقا انجیل خود را بر اساس تاریخ بیان می کند. البته این تاریخ اولتر از همه تاریخ نجات است که در زمان عیسی مسیح به انجام رسید. بعد از آنکه انسان در گناه سقوط کرد، پلان الهی که برای نجات انسان طرح شده بود و انبیا در مورد آن نبوت کرده بودند، در واقعات زندگی عیسی مسیح جامه عمل پوشیدند. لوقا گزارش می دهد که عیسی آمده است تا خبر خوش نجات را به مسکینان بشارت دهد. لوقا عیسی را به ما معرفی می کند که همه را بدون در نظر داشت طبقه، قوم، سن، جنس و مقام مذهبی محبت می کند. همه انسانها به محبت احتیاج دارند و عیسی منبع و سرچشمه محبت است. عیسی مسیح می فرمود که او برای شفای دردمندان آمده است. اساسی ترین درد انسان گناه است و عیسی انسان را از گناه نجات می دهد.

فهرست مندرجات:

مقدمه: فصل ۱: ۱ - ۴

تولد و کودکی یحیی تعمید دهنده و عیسی مسیح: فصل ۱: ۵ - ۲: ۵۲

رسالت یحیی تعمید دهنده: فصل ۳: ۱ - ۲۰

تعمید و آزمایش های عیسی: فصل ۳: ۲۱ - ۴: ۱۳

خدمات عمومی عیسی در جلیل: فصل ۴: ۱۴ - ۹: ۵۰

از جلیل تا اورشلیم: فصل ۹: ۵۱ - ۱۹: ۲۷

هفته آخر در اورشلیم و اطراف آن: فصل ۱۹: ۲۸ - ۲۳: ۵۶

رستاخیز، ظهور و صعود عیسی: فصل ۲۴: ۱ - ۵۳

پیش‌گفتار

فرشتهٔ خداوند به او ظاهر شد و در سمت راست بخورسوز ایستاد.^{۱۲} زکریا از دیدن این منظره تکانی خورد و ترسید.^{۱۳} اما فرشته به او گفت: «ای زکریا، نترس. دعا‌های تو مستجاب شده و همسرت الیزابت برای تو پسری خواهد زاید و او را یحیی خواهی نامید.^{۱۴} خوشی و سُورور نصیب تو خواهد بود و بسیاری از تولد او شادمان خواهند شد.^{۱۵} زیرا او در نظر خداوند بزرگ خواهد بود و هرگز به شراب و باده لب نخواهد زد. از همان ابتدای تولد از روح القدس پُر خواهد بود^{۱۶} و بسیاری از بنی اسرائیل را بسوی خداوند، خدای آنها باز خواهد گردانید.^{۱۷} با روح و قدرت الیاس مانند پیشاهنگی در حضور خدا قدم خواهد زد تا پدران و فرزندان را آشتی دهد و سرکشان را به راه نیکان آورد و مردمانی مستعد برای خداوند آماده سازد.»^{۱۸} زکریا به فرشته گفت: «چطور می‌توانم این را باور کنم؟ من پیر هستم و زخم نیز سالخورده است.»^{۱۹} فرشته به او جواب داد: «من جبرائیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و فرستاده شده‌ام که با تو صحبت کنم و این مژده را به تو برسانم.^{۲۰} پس توجه کن: تو تا هنگام وقوع این امور گنگ خواهی شد و نیروی تکلم را از دست خواهی داد، زیرا سخنان مرا که در وقت مقرر تمام خواهد شد باور نکردی.»

^{۲۱} جماعتی که منتظر زکریا بودند از اینکه او آن همه وقت در قدس الاقداس عبادتگاه ماند متعجب گشتند.^{۲۲} وقتی

تقدیم به عالیجناب تیوفیلوس: تا به حال نویسندگان بسیاری به نوشتن شرح وقایعی که در بین ما رخ داده است، اقدام کرده‌اند^۲ و آنچه را که بوسیلهٔ شاهدان عینی اولیه و صاحبان آن پیام به ما رسیده است به قلم آورده‌اند.^۳ من نیز به نوبهٔ خود، به عنوان کسی که جریان کامل این وقایع را جزء به جزء مطالعه و بررسی کرده‌ام، صلاح دیدم که این پیش‌آمدها را به ترتیب تاریخ وقوع برای تو بنویسم^۴ تا به حقیقت همهٔ مطالبی که از آن اطلاع یافته‌ای پی ببری.

خبر تولد یحیی

^۵ در زمان سلطنت هیرودیس، پادشاه یهودیه، کاهنی به نام زکریا از فرقهٔ ایبیا زندگی می‌کرد. همسر او نیز از خاندان هارون بود و الیزابت نام داشت.^۶ این دو نفر در نظر خدا درستکار بودند و بدون کوتاهی، کلیه احکام و اوامر خداوند را رعایت می‌کردند.^۷ اما فرزندی نداشتند زیرا الیزابت نازا بود و هر دو سالخورده بودند.

^۸ چون نوبت خدمت روزانه در عبادتگاه به فرقهٔ زکریا رسید، او به عنوان کاهن مشغول انجام وظایف خود شد.^۹ مطابق رسوم کاهنان قرعه به نام او برآمد که به قدس الاقداس عبادتگاه وارد شود و بُخُور بسوزاند.^{۱۰} در وقت سوزاندن بُخُور، تمام جماعت در بیرون ایستاده و دست به دعا برداشته بودند.^{۱۱} در آنجا

بر خاندان یعقوب فرمانروایی خواهد کرد و پادشاهی او هرگز پایانی نخواهد داشت.»^{۳۴} مریم به فرشته گفت: «این چگونه ممکن است؟ من باهیچ مردی رابطه نداشته‌ام.»^{۳۵} فرشته به او جواب داد: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد انداخت و به این سبب آن نوزاد مقدس، پسر خدا نامیده خواهد شد.»^{۳۶} بدان که خویشاوند تو الیزابت در سن پیری پسری در رحم دارد و آن کسی که نازا به حساب می‌آمد، اکنون شش ماه از حاملگی او می‌گذرد.^{۳۷} زیرا برای خدا هیچ چیز محال نیست.»^{۳۸} مریم گفت: «من کنیز خداوند هستم، همانطور که تو گفتی بشود.» و فرشته از پیش او رفت.

ملاقات مریم با الیزابت

^{۳۹} در آن روزها مریم عازم سفر شد و با تیزی و شتاب به شهری واقع در کوهستان یهودیه رفت.^{۴۰} او به خانه زکریا داخل شد و به الیزابت سلام داد.^{۴۱} وقتی الیزابت سلام مریم را شنید بچه در رحمش تکان خورد. الیزابت از روح القدس پُر شد^{۴۲} و با صدای بلند گفت: «تو در بین زنان مبارک هستی و مبارک است ثمرهٔ رحم تو.»^{۴۳} من کی هستم که مادر خداوندم به دیدنم بیاید؟^{۴۴} همینکه سلام تو به گوش من رسید، بچه از خوشی در رحم من تکان خورد.^{۴۵} خوشا بحال او که باور می‌کند زیرا وعدهٔ خداوند برای او به انجام خواهد رسید.»

بیرون آمد و قوت سخن گفتن نداشت، آنها فهمیدند که در قدس الاقداس عبادتگاه چیزی دیده است و چون نمی‌توانست حرف بزند به اشاره مطلب خود را می‌فهماند.

^{۳۳} زکریا وقتی که دورهٔ خدمت کهانت خود را به انجام رسانید به خانه بازگشت. بعد از آن همسرش الیزابت حامله شد و مدت پنج ماه از مردم گوشه‌گیری کرد و با خود می‌گفت: «این کار را خداوند برای من کرده است و با این لطف خود رسوایی مرا پیش مردم از میان برداشته است.»

خبر تولد عیسی

^{۲۶} در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به شهری به نام ناصره، که در ولایت جلیل واقع است^{۲۷} به نزد باکره‌ای که نامزد مردی به نام یوسف - از خاندان داود - بود فرستاده شد. نام این دختر مریم بود.^{۲۸} فرشته وارد شد و به او گفت: «سلام، ای کسی که مورد لطف هستی، خداوند با توست.»^{۲۹} اما مریم از آنچه فرشته گفت بسیار پریشان شد و ندانست که معنی این سلام چیست.^{۳۰} فرشته به او گفت: «ای مریم، نترس زیرا خداوند به تو لطف فرموده است. تو حامله خواهی شد و پسری خواهی زایید و نام او را عیسی (یشوعه) خواهی گذاشت.»^{۳۱} او بزرگ خواهد بود و به پسر خدای متعال ملقب خواهد شد، خداوند، خدا تخت پادشاهی جدش داود را به او عطا خواهد فرمود.^{۳۲} او تا به ابد

زکریا را بر او بگذارند. ۶۰ اما مادرش گفت: «نخیر، نام او باید یحیی باشد.» ۶۱ آن‌ها گفتند: «اما در خاندان تو هیچ کس چنین نامی ندارد»، ۶۲ و با اشاره از پدرش پرسیدند که تصمیم او درباره نام طفل چیست. ۶۳ او لوحی خواست و در برابر تعجب همگی نوشت: «نام او یحیی است.» ۶۴ ناگهان زبانش باز شد و به ستایش خدا پرداخت. ۶۵ تمام همسایگان ترسیدند و کلیه این اخبار در سرتاسر کوهستان‌های یهودیه انتشار یافت. ۶۶ همه کسانی که این موضوع را شنیدند درباره آن فکر می‌کردند و می‌گفتند: «این کودک چه خواهد شد؟ در واقع دست خداوند با اوست.»

پیشگویی زکریا

۶۷ پدر او زکریا، از روح القدس پُر شد و چنین پیشگویی کرد:

۶۸ «خداوند، خدای اسرائیل را سپاس باد. زیرا به یاری قوم خود آمده و آنها را رهایی داده است. ۶۹ از خاندان بنده خود داود، رهاننده نیرومندی برافراشته است. ۷۰ او از قدیم از زبان انبیای مقدس خود وعده داد ۷۱ که ما را از دست دشمنان رهایی بخشد و از دست همه کسانی که از ما نفرت دارند آزاد سازد ۷۲ و با پدران ما به رحمت رفتار نماید و پیمان مقدس خود را بخاطر آورد. ۷۳ برای پدر ما ابراهیم سوگند یاد کرد ۷۴ که ما را از دست دشمنان نجات دهد و عنایت فرماید که او را بدون ترس ۷۵ با پاکی و راستی تا زنده ایم عبادت نماییم.

سرود مریم

۶۶ مریم گفت:

«جان من خداوند را می‌ستاید ۴۷ و روح من در نجات دهنده من، خدا، خوشی می‌کند، ۴۸ چون او به کنیز ناچیز خود نظر لطف داشته است. از این پس همه نسلها مرا خوشیخت خواهند خواند، ۴۹ زیرا آن قادر مطلق کارهای بزرگی برای من کرده است. نام او مقدس است. ۵۰ رحمت او پشت در پشت برای کسانی است که از او می‌ترسند. ۵۱ دست خداوند با قدرت کار کرده است، متکبران را با خیالات دل‌شان تار و مار کرده ۵۲ و زورمندان را از تختهای شان به زیر افکنده، و فروتنان را سربلند کرده است. ۵۳ گرسنگان را با چیزهای نیکو سیر نموده و ثروتمندان را با دست خالی روانه کرده است. ۵۴ به خاطر محبت پایدار خود، از بنده خود اسرائیل حمایت کرده است، ۵۵ همانطور که به اجداد ما یعنی به ابراهیم و به اولاد او تا به ابد وعده داد.»

۵۶ مریم در حدود سه ماه پیش الیزابت ماند و بعد به منزل خود بازگشت.

تولد یحیی

۵۷ وقت زایمان الیزابت فرارسید و پسری به دنیا آورد. ۵۸ وقتی همسایگان و خویشاوندان او باخبر شدند که خداوند چه لطف بزرگی در حق او کرده است، مانند او شاد و خوشحال گشتند. ۵۹ پس از یک هفته آمدند تا نوزاد را سنت نمایند و در نظر داشتند نام پدرش

چوپانان و فرشتگان

^۸ در همان اطراف در میان مزارع، چوپانانی بودند که در وقت شب از گله خود نگهبانی می‌کردند.^۹ فرشته خداوند در برابر ایشان ایستاد و شکوه و جلال خداوند در اطراف شان درخشید و ایشان بسیار ترسیدند.^{۱۰} اما فرشته گفت: «نترسید، من برای شما مژده ای دارم: خوشی بزرگی شامل حال تمامی این قوم خواهد شد.^{۱۱} امروز در شهر داود نجات دهنده ای برای شما به دنیا آمده است که مسیح و خداوند است.^{۱۲} نشانی آن برای شما این است که نوزاد را در قنداق پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.»^{۱۳} ناگهان با آن فرشته فوج بزرگی از سپاه آسمانی ظاهر شد که خدا را ستایش کرده، می‌گفتند:^{۱۴} «خدا را در برترین آسمان‌ها جلال و بر زمین در بین مردمی که مورد پسند او می‌باشند صلح و سلامتی باد.»^{۱۵} بعد از آنکه فرشتگان آنها را ترک کردند و به آسمان رفتند، چوپانان به یکدیگر گفتند: «بیائید، به بیت لِحْم برویم و واقعه ای را که خداوند ما را از آن آگاه ساخته است ببینیم.»^{۱۶} پس با تیزی و شتاب رفتند و مریم و یوسف و آن کودک را که در آخور خوابیده بود پیدا کردند.^{۱۷} وقتی کودک را دیدند آنچه را که درباره او به آنها گفته شده بود نقل کردند.^{۱۸} همه شنوندگان از آنچه چوپانان می‌گفتند تعجب می‌کردند.^{۱۹} اما مریم تمام این چیزها را بخاطر می‌سپرد و درباره آن‌ها عمیقاً فکر می‌کرد.

^{۷۶} و تو، ای فرزندم، پیامبر خدای متعال نامیده خواهی شد. زیرا پیش قدمهای خداوند خواهی رفت تا راه او را آماده سازی^{۷۷} و به قوم او خبر دهی که با آموزش گناهان شان رستگار می‌شوند،^{۷۸} زیرا از رحمت و دلسوزی خدای ماست که آفتاب صبحگاهی از آسمان بر ما طلوع خواهد کرد^{۷۹} تا بر کسانی که در تاریکی و در سایه مرگ به سر می‌برند بدرخشد و قدمهای ما را به راه صلح و سلامتی هدایت فرماید.»^{۸۰} و اما طفل بزرگ می‌شد و در روح قوی می‌گشت و تا روزی که علناً به قوم اسرائیل ظاهر شد، در بیابان بسر می‌برد.

تولد عیسی

(همچنین در متی ۱: ۱۸ - ۲۵)

۲ در آن روزها به منظور یک سرشماری عمومی در سراسر دنیای روم فرمانی از طرف امپراتور اوغسطس صادر شد.^۲ وقتی دور اول این سرشماری انجام گرفت، کرینوس فرماندار کل سوریه بود.^۳ پس برای انجام سرشماری هرکس به شهر خود می‌رفت^۴ و یوسف نیز از شهر ناصره جلیل به یهودیه آمد تا در شهر داود، که بیت لِحْم نام داشت نامنویسی کند، زیرا او از خاندان داود بود.^۵ او مریم را که در این موقع در عقد او و حامله بود همراه خود برد.^۶ هنگامی که در آنجا اقامت داشتند وقت تولد طفل فرا رسید^۷ و مریم اولین فرزند خود را که پسر بود دنیا آورد. او را در قنداق پیچیده در آخوری خوابانید، زیرا در مسافرخانه جایی برای آنها نبود.

مطابق وعده خود بنده خود را بسلامت رخصت بده،^{۳۰} چون چشمانم نجات تو را دیده است،^{۳۱} نجاتی که تو در حضور همه ملتها آماده ساخته ای،^{۳۲} نوری که افکار ملت‌های بیگانه را روشن سازد و مایه سربلندی قوم تو اسرائیل گردد.»

^{۳۳} پدر و مادر آن طفل از آنچه درباره او گفته شد حیران گشتند.^{۳۴} شمعون بر آنها دعای خیر کرد و به مریم مادر عیسی، گفت: «این کودک برای سقوط و یا سرافرازی بسیاری در اسرائیل تعیین شده است و نشانه ای است که در رد کردن او^{۳۵} افکار پنهانی عده کثیری آشکار خواهد شد و در دل تو نیز خنجر می فرو خواهد رفت.»

^{۳۶} در آنجا همچنین زنی نبیه به نام حنه زندگی می کرد که دختر فنوئیل از طایفه آشیر بود، او زنی بود بسیار سالخورده، که بعد از ازدواج مدت هفت سال با شوهرش زندگی کرده^{۳۷} و تا هشتاد و چهار سالگی بیوه مانده بود. او هرگز از عبادتگاه خارج نمی شد، بلکه شب و روز با دعا و روزه، خدا را عبادت می کرد.^{۳۸} او در همان موقع پیش آمد، به درگاه خدا شکرگزاری نمود و برای همه کسانی که در انتظار نجات اورشلیم بودند درباره آن طفل صحبت کرد.

بازگشت به ناصره

^{۳۹} بعد از آنکه همه کارهایی را که در شریعت خداوند مقرر است انجام دادند، به شهر خود، ناصره جلیل برگشتند.^{۴۰} و کودک، پُر از حکمت، کلان و قوی می گشت و لطف خدا با او بود.

^{۲۰} چوپانان برگشتند و بخاطر آنچه شنیده و دیده بودند خدا را حمد و سپاس می گفتند، زیرا آنچه به ایشان گفته شده بود واقع شده بود.

نامگذاری عیسی

^{۱۱} یک هفته بعد که وقت سنت کودک فرا رسید او را عیسی نامیدند، همان نامی که فرشته پیش از جایگزینی او در رحم تعیین کرده بود.

تقدیم عیسی در عبادتگاه

^{۱۲} بعد از آنکه روزهای پاک شدن مطابق شریعت موسی تمام شد کودک را به اورشلیم آوردند تا به خداوند تقدیم نمایند.^{۱۳} چنانکه در شریعت خداوند نوشته شده است: هر پسر اولباری از خداوند شمرده می شود^{۱۴} و نیز مطابق آنچه در شریعت خداوند نوشته شده است قربانی ای تقدیم کنند، یعنی یک جفت فاخته و یا دو چوجه کبوتر.

^{۱۵} در اورشلیم مردی به نام شمعون زندگی می کرد که درستکار و پارسا بود و در انتظار نجات اسرائیل بسر می برد و روح القدس بر او بود.^{۱۶} از طرف روح القدس به او خبر داده شده بود که تا مسیح وعده شده خداوند را نبیند نخواهد مرد.^{۱۷} او به هدایت روح به داخل عبادتگاه آمد و هنگامیکه والدین عیسی، طفل را به داخل آوردند تا آنچه را که مطابق شریعت مقرر بود انجام دهند،^{۱۸} شمعون، طفل را در آغوش گرفت و خدا را حمدکنان گفت:^{۱۹} «حال ای خداوند،

عیسی جوان در عبادتگاه

پیام یحیی

(همچنین در متی ۳: ۱-۱۲ و مرقس

۱: ۱-۸ و یوحنا ۱: ۱۹-۲۸)

۳ در پانزدهمین سال حکومت
 طبریوس امپراطور وقتی پنطیوس
 پیلاتس والی یهودیه و هیروдіس والی
 ولایت جلیل و برادرش فیلیپس والی
 ولایات ایتوریه و نواحی ترخونیتس و
 لیسانیوس والی آبلیه بود،^۲ یعنی در زمانی
 که حناس و قیافا کاهنان اعظم بودند،
 کلام خدا در بیابان به یحیی پسر زکریا
 رسید.^۳ او به تمام ناحیه اطراف دریای
 اردن می رفت و اعلام می کرد که مردم
 توبه کنند و برای آمرزش گناهان خود
 تعمید بگیرند.^۴ آنچنان که در کتاب
 اشعیای نبی آمده است: «شخصی در
 بیابان فریاد می زند: راهی برای خداوند
 آماده سازید، طریق او را راست نمایید.
^۵ دره ها پُر شوند، کوهها و تپه ها صاف
 گردند، کجی ها راست خواهند شد،
 راههای ناهموار هموار خواهند گشت^۶ و
 همه آدمیان نجات خدا را خواهند دید.»
^۷ مردم زیادی بیرون می آمدند تا از
 دست یحیی تعمید بگیرند. او به ایشان
 گفت: «ای مارها، چه کسی شما را
 آگاه ساخت تا از خشم و غضب آینده
 بگریزید؟^۸ پس توبه خود را با ثمراتی که
 بار می آورید نشان دهید و پیش خود
 نگوئید که ما پدری مانند ابراهیم داریم،
 بدانید که خدا قادر است از این سنگها
 فرزندان برای ابراهیم بیافریند.^۹ تیشه بر
 ریشه درختان گذاشته شده و هر درختی که

^{۴۱} والدین عیسی همه ساله برای عید
 فصح به اورشلیم می رفتند.^{۴۲} وقتی او به
 دوازده سالگی رسید آن ها مثل همیشه
 برای آن عید به آنجا رفتند.^{۴۳} وقتی
 ایام عید به پایان رسید و آنها عازم شهر
 خود شدند، عیسی نو جوان در اورشلیم
 ماند ولی والدینش این را نمی دانستند
^{۴۴} و به گمان اینکه او در بین کاروان
 است یک روز تمام به سفر ادامه دادند
 و آن وقت در میان دوستان و خویشان
 خود به جستجوی او پرداختند.^{۴۵} چون
 او را پیدا نکردند ناچار به اورشلیم
 برگشتند تا بدنبال او بگردند.^{۴۶} بعد از
 سه روز او را در عبادتگاه پیدا کردند -
 درحالیکه در میان معلمان نشسته بود و
 به آنها گوش می داد و از ایشان سؤال
 می کرد.^{۴۷} همه شنوندگان از هوش او و از
 جواب های که می داد در حیرت بودند.
^{۴۸} والدین عیسی از دیدن او تعجب
 کردند و مادرش به او گفت: «پسرم،
 چرا با ما چنین کردی؟ من و پدرت
 با پریشانی زیاد دنبال تو می گشتیم.»
^{۴۹} او گفت: «برای چه دنبال من
 می گشتید؟ مگر نمی دانستید که من
 وظیفه دارم در خانه پدرم باشم؟»^{۵۰} اما
 آنها نفهمیدند که مقصد او چیست.
^{۵۱} عیسی با ایشان به ناصره بازگشت و
 تابع آنها بود. مادرش همه این چیزها
 را در دل خود نگه می داشت.^{۵۲} عیسی
 در حکمت و قامت رشد می کرد و به
 پسند خدا و مردم بود.

تعمید گرفتن عیسی

(همچنین در متی ۳: ۱۳ - ۱۷)

و مرثس ۱: ۹ - ۱۱)

^{۱۱} پس از آنکه همه تعمید گرفتند، عیسی نیز تعمید گرفت و به دعا مشغول بود که آسمان باز شد ^{۱۲} و روح القدس به صورت کبوتری بر او نازل شد و صدایی از آسمان آمد: «تو پسر عزیز من هستی. از تو خوشنودم.»

شجره نامه عیسی

(همچنین در متی ۱: ۱ - ۱۷)

^{۱۳} وقتی عیسی خدمت خود را شروع کرد، تقریباً سی سال از عمرش گذشته بود و برحسب گمان مردم او پسر یوسف بود و یوسف پسر هالی، ^{۱۴} پسر مَتات، پسر لاوی، پسر مَلکی، پسر یَنا، پسر یوسف، ^{۱۵} پسر مَتاتیا، پسر عاموس، پسر ناحوم، پسر خَسلی، پسر نَجی، ^{۱۶} پسر مَتت، پسر مَتاتیا، پسر شِمععی، پسر یوسف، پسر یهودا، ^{۱۷} پسر یوحنّا، پسر رِیسا، پسر زُرَبابل، پسر سِلّتی نِیل، پسر نِیری، ^{۱۸} پسر مَلکی، پسر آدی، پسر قوسام، پسر ایلمودام، پسر عیر، ^{۱۹} پسر یوسی، پسر ایلعازر، پسر یوریم، پسر مَتات، پسر لاوی، ^{۲۰} پسر شَمعون، پسر یهودا، پسر یوسف، پسر یونان، پسر ایلیاقیم، ^{۲۱} پسر مَلیا، پسر میان، پسر مَتاتا، پسر ناتان، پسر داود، ^{۲۲} پسر یسی، پسر عوید، پسر بوغز، پسر شلمون، پسر نحشون، ^{۲۳} پسر عمیناداب، پسر ارام، پسر جزرون، پسر فارز، پسر یهودا، ^{۲۴} پسر یعقوب، پسر اسحاق، پسر ابراهیم، پسر تارح، پسر

میوه خوب به بار نیاورد بریده و در آتش افکنده خواهد شد.»

^{۱۱} مردم از او پرسیدند: «پس تکلیف ما چیست؟» ^{۱۱} او جواب داد: «آن کسی که دو پیراهن دارد، یکی را به کسی که ندارد بدهد و هرکه خوراک دارد نیز همچنین کند.» ^{۱۲} جزیه گیران هم برای گرفتن تعمید آمدند و از او پرسیدند: «ای استاد، ما چه باید بکنیم؟» ^{۱۳} به ایشان گفت: «بیش از آنچه مقرر شده مطالبه نکنید.» ^{۱۴} عساکر هم پرسیدند: «ما چه کنیم؟» به آنها گفت: «از کسی به زور پول نگیرید و تهمت ناروا نزنید و به حقوق خود قانع باشید.»

^{۱۵} مردم در انتظار بسر می بردند و از یکدیگر می پرسیدند که آیا یحیی، مسیح وعده شده است یا نه. ^{۱۶} اما او چنین جواب داد: «من شما را در آب تعمید می دهم اما کسی خواهد آمد که از من تواناتر است و من لایق آن نیستم که بند بوت او را بازکنم. او شما را با روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. ^{۱۷} او شاخی خود را در دست دارد تا خرمن خود را پاک کند و گندم را در انبار جمع نماید، اما گاه را در آتشی خاموش نشدنی خواهد سوزانید.»

^{۱۸} یحیی با راههای بسیار و گوناگون مردم را تشویق می کرد و به آن ها بشارت می داد ^{۱۹} اما هیرودیس، که بر سر موضوع زن برادر خود هیرودیا و زشتکاری های دیگرش از طرف یحیی ملامت شده بود، ^{۲۰} با انداختن یحیی به زندان مرتکب کاری بدتر از همه شد.

پسر خدا هستی خود را از اینجا به پایین بینداز،^{۱۰} زیرا نوشته شده است: او به فرشتگان خود فرمان خواهد داد تا تو را محافظت کنند.^{۱۱} و نیز نوشته شده است: تو را در دستهای خود نگاه خواهند داشت، مبدا پایت به سنگی بخورد.»^{۱۲} عیسی به او جواب داد: «نوشته شده است که نباید خداوند، خدای خود را بیازمای.»^{۱۳} شیطان پس از آنکه تمام وسوسه های خود را به پایان رسانید مدتی او را تنها گذاشت.

آغاز کار عیسی در جلیل

(همچنین در متی ۴: ۱۲ - ۱۷)

و مرقس ۱: ۱۴ - ۱۵)

^{۱۴} عیسی با قدرت روح القدس به ولایت جلیل برگشت و شهرت او سرتاسر آن ناحیه را پُر ساخت.^{۱۵} در کنیسه های آنها تعلیم می داد و همه مردم او را تعریف می کردند.

عیسی در ناصره

(همچنین در متی ۱۳: ۵۳ - ۵۸)

و مرقس ۶: ۱ - ۶)

^{۱۶} به این ترتیب به شهر ناصره، جایی که در آن کلان شده بود، آمد و در روز سبت مثل همیشه به کنیسه رفت و برای قرائت کلام خدا برخاست.^{۱۷} کتاب اشعای نبی را به او دادند. کتاب را باز کرد و آن قسمتی را یافت که می فرماید:^{۱۸} «روح خداوند بر من است، او مرا مسح کرده است تا به بینوایان مژده دهم. مرا فرستاده است تا آزادی اسیران و بینایی کوران و

ناحور،^{۳۵} پسر سروج، پسر زعو، پسر فلج، پسر عابر، پسر صالح،^{۳۶} پسر قینان، پسر آرفکشاد، پسر سام، پسر نوح، پسر لامک،^{۳۷} پسر متوشالغ، پسر خونخ، پسر یارد، پسر مهللئیل، پسر قینان،^{۳۸} پسر انوش، پسر شیت، پسر آدم بود و آدم از خدا بود.

آزمایش ها

(همچنین در متی ۴: ۱ - ۱۱)

و مرقس ۱: ۱۲ - ۱۳)

۴ عیسی پُر از روح القدس از دریای اُردن بازگشت و روح خدا او را به بیابانها برد^۲ و در آنجا شیطان او را مدت چهل روز با وسوسه ها آزمایش می کرد. او در آن روزها چیزی نخورد و آخر گرسنه شد.

^۳ شیطان به او گفت: «اگر تو پسر خدا هستی به این سنگ بگو تا نان شود.»^۴ عیسی جواب داد: «نوشته شده است که انسان فقط با نان زندگی نمی کند.»

^۵ بعد شیطان او را به بالای کوهی برد و در یک چشم بهم زدن تمام ممالک دنیا را به او نشان داد^۶ و گفت: «تمامی اختیارات این قلمرو و همه شکوه و جلال آن را به تو خواهم بخشید، زیرا در اختیار من است و من می توانم آن را به هر که بخواهم ببخشم.^۷ اگر تو مرا سجده کنی صاحب همه آن خواهی شد.»^۸ عیسی به او جواب داد: «نوشته شده است: خداوند، خدای خود را پرستش کن و فقط او را خدمت نما.»

^۹ سپس شیطان او را به اورشلم برد و بر بام عبادتگاه قرار داد و به او: «اگر تو

شفای یک دیوانه

(همچنین در مرقس ۱: ۲۱ - ۲۸)

عیسی به کپرناحوم که یکی از شهرهای جلیل است آمد و مردم را در روز سبت تعلیم داد. ^{۳۲} مردم از تعالیم او تعجب کردند، زیرا کلام او با قدرت ادا می شد. ^{۳۳} در کنیسه مردی حضور داشت که دارای روح ناپاک بود. او با صدای بلند فریاد زد: ^{۳۴} «ای عیسی ناصری، با ما چکار داری؟ آیا آمده ای ما را نابود کنی؟ تو را خوب می شناسم، ای قدوس خدا.» ^{۳۵} عیسی او را ملامت کرد و فرمود: «خاموش شو و از او بیرون بیا.» روح ناپاک پس از آنکه آن مرد را در برابر مردم به زمین کوبید، بدون آنکه به او ضرری برساند او را ترک کرد. ^{۳۶} همه متحیر شدند و به یکدیگر می گفتند: «این چه نوع فرمانی است؟ به ارواح ناپاک با اختیار و قدرت فرمان می دهد و آن ها بیرون می روند.» ^{۳۷} به این ترتیب شهرت او در تمام آن ناحیه پیچید.

شفای دردمندان

(همچنین در متی ۸: ۱۴ - ۱۷)

و مرقس ۱: ۲۹ - ۳۴)

^{۳۸} عیسی از کنیسه بیرون آمد و به خانه شمعون رفت. خشوی شمعون به تب شدیدی مبتلا بود. از عیسی خواستند که به او کمک نماید. ^{۳۹} عیسی بر بالین او ایستاد و با تندی به تب فرمان داد و تب او قطع شد و آن زن فوراً برخاست و به پذیرائی آنها مشغول شد. ^{۴۰} هنگام غروب همه کسانی که بیمارانی مبتلا به

رهایی ستمدیدگان را اعلام کنم ^{۱۹} و سال فرخنده خداوند را اعلام نمایم.»

^{۲۰} کتاب را بسته کرد و به سرپرست کنیسه داد و نشست. در کنیسه تمام چشمها به او دوخته شده بود. ^{۲۱} او شروع به صحبت کرد و به ایشان گفت: «امروز در حالی که گوش می دادید، این نوشته تمام شده است.» ^{۲۲} همه حاضران او را آفرین می گفتند و از کلمات فیض بخشی که می گفت تعجب می نمودند. آن ها می گفتند: «مگر این مرد پسر یوسف نیست؟» ^{۲۳} عیسی گفت: «بدون شک در مورد من این ضرب المثل را خواهید گفت که ای طیب خود را شفا بده. شما همچنین خواهید گفت که ما شرح همه کارهایی را که تو در کپرناحوم کرده ای شنیده ایم، همان کارها را در شهر خود انجام بده.» ^{۲۴} عیسی ادامه داد و گفت: «در واقع هیچ پیامبری در شهر خود قبول نمی شود. ^{۲۵} بیقین بدانید، در زمان الیاس که مدت سه سال و شش ماه آسمان بسته شد و قحطی سختی در تمام زمین بوجود آمد، بیوه زنان بسیاری در اسرائیل بودند. ^{۲۶} با وجود این الیاس پیش هیچ یک از آنها فرستاده نشد، مگر پیش بیوه زنی در شهر زرفت صیدون. ^{۲۷} همینطور در زمان الیشع نبی، جذامیان بسیاری در اسرائیل بودند ولی هیچکدام از آنها جز نعمان سُرّیانی شفا نیافت.» ^{۲۸} از شنیدن این سخن همه حاضران در کنیسه غضبناک شدند. ^{۲۹} آن ها برخاستند و او را از شهر بیرون کردند و به لب تپه ای که شهر بر روی آن ساخته شده بود بردند تا او را به پایین بیندازند. ^{۳۰} اما او از میان آنها گذشت و رفت.

دور شود و در حالی که در کشتی نشسته بود به تعلیم مردم پرداخت. ^۴ در پایان صحبت به شمعون گفت: «به قسمت‌های عمیق آب بران و تورهای تان را برای صید به آب بیندازید.» ^۵ شمعون جواب داد: «ای استاد، ما تمام شب زحمت کشیدیم و اصلاً چیزی نگرفتیم، اما حالا که تو می‌فرمایی، من تورها را می‌اندازم.» ^۶ آن‌ها چنین کردند و آنقدر ماهی صید کردند که نزدیک بود تورهای شان پاره شود. ^۷ پس به همکاران خود که در کشتی دیگر بودند اشاره کردند که به کمک آنها بیایند. ایشان آمدند و هر دو کشتی را از ماهی پُر کردند به طوریکه نزدیک بود غرق شوند. ^۸ وقتی شمعون پترس متوجه شد که چه واقع شده است پیش عیسی زانو زد و عرض کرد: «ای خداوند، از پیش من برو چون من خطاکارم.» ^۹ او و همه همکارانش از صیدی که شده بود متحیر بودند. ^{۱۰} همکاران او یعقوب و یوحنا، پسران زبدي نیز همان حال را داشتند. عیسی به شمعون فرمود: «نترس، از این پس مردم را صید خواهی کرد.» ^{۱۱} به محض اینکه کشتیها را به خشکی آوردند، همه چیز را رها کردند و به دنبال او رفتند.

شفای یک جذامی

(همچنین در متی ۸: ۱ - ۴)

و مرقس ۱: ۴۰ - ۴۵)

^{۱۲} روزی عیسی در شهری بود، تصادفاً مردی جذامی در آنجا حضور داشت. وقتی آن جذامی عیسی را دید به پای او

امراض گوناگون داشتند آنها را پیش عیسی آوردند و او دست خود را بر یک یک آنها گذاشت و آنها را شفا داد. ^{۱۳} ارواح ناپاک هم از عدهٔ زیادی بیرون آمدند و فریاد می‌کردند: «تو پسر خدا هستی»، اما او آن‌ها را سرزنش می‌کرد و اجازه نمی‌داد حرف بزنند زیرا آن‌ها می‌دانستند که او مسیح وعده شده است.

موعظه در کنیسه‌ها

(همچنین در مرقس ۱: ۳۵ - ۳۹)

^{۱۴} وقتی سپیدهٔ صبح دمید، عیسی از شهر خارج شد و به جای خلوتی رفت. اما مردم به سراغ او رفتند و وقتی به جایی که او بود رسیدند، کوشش می‌کردند از رفتن او جلوگیری نمایند. ^{۱۵} اما او گفت: «من باید مژدهٔ پادشاهی خدا را به شهرهای دیگر هم برسانم چون برای انجام همین کار فرستاده شده‌ام.» ^{۱۶} به این ترتیب او پیام خود را در کنیسه‌های یهودیه اعلام می‌کرد.

انتخاب شاگردان

(همچنین در متی ۴: ۱۸ - ۲۲)

و مرقس ۱: ۱۶ - ۲۰)

۵ یک روز عیسی در کنار بحیرهٔ جنیسارت ایستاده بود و مردم به طرف او هجوم آورده بودند تا کلام خدا را از زبان او بشنوند. ^۱ عیسی ملاحظه کرد که دو کشتی در آنجا لنگر انداخته‌اند و ماهیگیران پیاده شده بودند تا تورهای خود را بشویند. ^۲ عیسی به یکی از کشتی‌های که متعلق به شمعون بود سوار شد و از او تقاضا کرد که کمی از ساحل

را دید فرمود: «ای دوست، گناهان تو بخشیده شد.»^{۲۱} علمای یهود و پیروان فرقه فریسی به یکدیگر می گفتند: «این کیست خدا می تواند گناهان را ببخشد؟»^{۲۲} اما عیسی افکار آنها را درک کرد و در جواب فرمود: «چرا چنین افکاری در ذهن خود می پرورانید؟»^{۲۳} آیا گفتن اینکه گناهان تو بخشیده شد، آسانتر است یا گفتن اینکه بلند شو و راه برو؟^{۲۴} اما برای اینکه بدانید پسر انسان در روی زمین قدرت و اختیار آمرزیدن گناهان را دارد»، به آن مرد شل گفت: «به تو می گویم بلند شو، تشک خود را بردار و به خانه برو.»^{۲۵} او فوراً پیش چشم آنها روی پایهای خود برخاست، تشکی را که روی آن خوابیده بود برداشت و خدا را حمدگویان به خانه رفت.^{۲۶} همه غرق در حیرت شدند و خدا را حمد کردند و با ترس می گفتند: «امروز چیزهای عجیبی دیدیم.»

دعوت لاوی

(همچنین در متی ۹: ۹ - ۱۳)

و مرقس ۲: ۱۳ - ۱۷)

^{۲۷} بعد از آنکه عیسی بیرون رفت متوجه جزیه گیری به نام لاوی شد که در محل وصول مالیات نشسته بود. به او فرمود: «بدنبال من بیا.»^{۲۸} او برخاست، همه چیز را وا گذاشت و بدنبال او رفت.^{۲۹} لاوی برای عیسی در خانه خود مهمانی کلانی ترتیب داد. عده زیادی از جزیه گیران و اشخاص دیگر با عیسی و شاگردانش سر دسترخوان نشسته بودند.^{۳۰} فریسی ها

افتاد و از او کمک خواسته گفت: «ای آقا، اگر بخواهی می توانی مرا پاک کنی.»^{۱۳} عیسی دست خود را دراز کرد، او را لمس نمود و فرمود: «می خواهم، پاک شو.» فوراً جذام او برطرف شد.^{۱۴} عیسی به او امر فرمود که این موضوع را به کسی نگوید و افزود: «اما برو خود را به کاهن نشان بده و به خاطر پاک شدنت قربانی ای را که موسی تعیین نموده است تقدیم کن تا برای همه مدرکی باشد.»^{۱۵} اما عیسی بیش از پیش در تمام آن ناحیه شهرت یافت وعده زیادی گرد آمدند تا سخنان او را بشنوند و از ناخوشی های خود شفا یابند،^{۱۶} اما او به خارج از شهر می رفت تا در تنهایی دعا کند.

شفای یک شل

(همچنین در متی ۹: ۱ - ۸)

و مرقس ۲: ۱ - ۱۲)

^{۱۷} روزی عیسی مشغول تعلیم بود و پیروان فرقه فریسی و معلمین شریعت که از تمام دهات جلیل و از یهودیه و اورشلیم آمده بودند، در دور او نشسته بودند و او با قدرت خداوند بیماران را شفا می داد.^{۱۸} در این هنگام چند مردی دیده شدند که شلی را روی تختی می آوردند. آن ها کوشش می کردند او را به داخل بیاورند و در برابر عیسی به زمین بگذارند.^{۱۹} اما به علت زیادی جمعیت نتوانستند راهی پیدا کنند که او را به داخل آورند. بنابراین به بام رفتند و او را با تشک از راه پت پایین گذاشتند و در میان جمعیت در برابر عیسی قرار دادند.^{۲۰} عیسی وقتی ایمان آن ها

را در مشکهای نو ریخت. ^{۳۹}هیچکس پس از نوشیدن شراب کهنه، شراب تازه نمی خواهد چون می گوید که شراب کهنه بهتر است.»

کار در روز سبت

(همچنین در متی ۱۲: ۱-۸)

و مرقس ۲: ۲۳-۲۸)

۶ یک روز سبت عیسی از میان کشتزارهای گندم می گذشت. شاگردان او خوشه های گندم را می چیدند و در کف دستهای خود پاک می کردند و می خوردند. ^۲بعضی از پیروان فرقه فریسی گفتند: «چرا شما کاری را که در روز سبت جایز نیست انجام می دهید؟» ^۳عیسی جواب داد: «مگر نخوانده اید داود در وقتی که خود و یارانش گرسنه بودند چه کرد؟ ^۴او به خانه خدا وارد شد و نان تقدیس شده را برداشت و خورد و به یاران خود نیز داد، در صورتیکه خوردن آن نانهای برای هیچکس جز کاهنان جایز نیست.» ^۵همچنین به ایشان فرمود: «پسر انسان صاحب اختیار روز سبت است.»

شفا در روز سبت

(همچنین در متی ۱۲: ۹-۱۴)

و مرقس ۳: ۱-۶)

^۶عیسی در روز سبت دیگر، به کنیسه رفت و مشغول تعلیم شد. و مردی در آنجا بود که دست راستش خشک شده بود. ^۷علمای دین و فریسی ها متوجه بودند که ببینند آیا عیسی او را در روز سبت شفا خواهد داد تا مدرکی برضد او به دست

و علمای آن ها از شاگردان عیسی ایراد گرفتند و گفتند: «چرا شما با جزیه گیران و خطاکاران می خورید و می نوشید؟» ^{۳۱}عیسی به آنها جواب داد: «تندروستان احتیاج به طیب ندارند بلکه بیماران محتاجند. ^{۳۲}من نیامده ام تا پرهیزکاران را به توبه دعوت کنم، بلکه آمده ام تا خطاکاران را دعوت نمایم.»

درباره روزه

(همچنین در متی ۹: ۱۴-۱۷)

و مرقس ۲: ۱۸-۲۲)

^{۳۳}آنها به او گفتند: «شاگردان یحیی بسیاری اوقات روزه می گیرند و دعا می کنند، شاگردان فریسی ها هم، چنین می کنند، اما شاگردان تو می خورند و می نوشند.» ^{۳۴}عیسی به ایشان جواب داد: «آیا شما می توانید رفقای داماد را در حالی که داماد با ایشان است به روزه گرفتن مجبور کنید؟ ^{۳۵}اما ایامی خواهد آمد که داماد از ایشان گرفته خواهد شد، در آن روزها ایشان نیز روزه خواهند گرفت.»

^{۳۶}همچنین برای آنها این مثل را نقل فرمود: «هیچکس از یک لباس نو تکه ای پاره نمی کند تا با آن، لباس کهنه ای را پینه کند. اگر چنین کند، هم آن لباس نو پاره می شود و هم پینه نو مناسب لباس کهنه نیست. ^{۳۷}همچنین هیچکس شراب تازه را در مشکهای کهنه نمی ریزد. اگر بریزد، شراب تازه مشکها را می ترکاند، شراب به هدر می رود و مشکها نیز از بین خواهند رفت. ^{۳۸}بلی، باید شراب تازه

از شاگردان او و گروه کثیری از تمام نقاط یهودیه و اورشلیم و اطراف صور و صیدون حضور داشتند.^{۱۸} آن‌ها آمده بودند تا سخنان او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند. آن کسانی که گرفتار ارواح ناپاک بودند، شفا یافتند^{۱۹} و هر کسی در میان جمعیت کوشش می‌کرد دست خود را به عیسی بزند چون قدرتی که از او صادر می‌شد، همه را شفا می‌داد.

ستایش و نکوهش

(همچنین در متی ۵: ۱ - ۱۲)

^{۲۰} بعد به شاگردان خود چشم دوخت و گفت:

«خوشا بحال شما که فقیر هستید، پادشاهی خدا از آن شماست.^{۲۱} خوشا بحال شما که اکنون گرسنه اید، شما سیر خواهید شد. خوشا بحال شما که اکنون اشک می‌ریزید، شما خندان خواهید شد.^{۲۲} خوشا بحال شما هرگاه بخاطر پسر انسان مردم از شما روی گردانند و شما را از بین خود بیرون کنند و شما را خوار سازند و یا به شما بد گویند.^{۲۳} در آن روز شاد باشید و از خوشی پایکوبی کنید چون بدون شک اجر بزرگ در عالم بالا خواهید داشت، زیرا پدران ایشان نیز درست به همین‌طور با پیامبران رفتار می‌کردند.

^{۲۴} اما وای بحال شما ای ثروتمندان، شما ایام کامرانی خود را پشت سر گذاشته اید.^{۲۵} وای بحال شما که اکنون سیر هستید، گرسنگی خواهید کشید. وای بحال شما که اکنون می‌خندید، شما ماتم

آورند.^{۱۸} اما عیسی به افکار آنها پی برد و به مردی که دستش خشک شده بود فرمود: «برخیز و در میان بایست.» او برخاست و آنجا ایستاد.^{۱۹} عیسی به ایشان فرمود: «سؤالی از شما دارم: آیا در روز سبت نیکی کردن رواست یا بدی کردن؟ جان انسان را نجات دادن یا نابود کردن؟»^{۲۰} دور تا دور به همه آن‌ها دید و به آن مرد فرمود: «دست را دراز کن.» او دست خود را دراز کرد و دستش خوب شد.^{۲۱} اما آنها بسیار خشمگین شده در میان خود به گفتگو پرداختند که با عیسی چه می‌توانند بکنند.

انتخاب شاگردان

(همچنین در متی ۱۰: ۱ - ۴)

و مرقس ۳: ۱۳ - ۱۹)

^{۱۲} در آن روزها عیسی برای دعا به کوهستان رفت و شب را با دعا به درگاه خدا به صبح رسانید.^{۱۳} وقتی سپیده صبح دمید شاگردان خود را خواست و از میان آنها دوازده نفر را انتخاب کرد و آن‌ها را رسولان نامید:^{۱۴} شمعون که به او لقب پتروس داد و اندریاس برادر او، یعقوب و یوحنا، فیلیپس و بارتولما،^{۱۵} متی و توما، یعقوب پسر خلفی و شمعون معروف به فدایی، یهودا پسر یعقوب^{۱۶} و یهودای اسخریوطی که به وی خیانت کرد.

در خدمت مردم

(همچنین در متی ۲۳: ۴ - ۲۵)

^{۱۷} عیسی با آنها از کوه پایین آمد و در زمین همواری ایستاد. اجتماع بزرگی

خود محبت نمایند و نیکی کنید و بدون توقع عوض، قرض بدهید که اجر بزرگ خواهید داشت و فرزندان خدای متعال خواهید بود، زیرا او نسبت به ناسپاسان و خطاکاران مهربان است.^{۳۶} پس همانطور که پدر شما رحیم است، رحیم باشید.

قضایوت دربارهٔ دیگران

(همچنین در متی ۷: ۱ - ۵)

^{۳۷} دیگران را بد نگویند تا شما را بد نگویند. ملامت نکنید تا ملامت نشوید. دیگران را ببخشید تا بخشیده شوید.^{۳۸} بدهید که به شما داده خواهد شد، پیمانۀ درست و فشرده و تکان داده شده و لبریز در دامن شما ریخته خواهد شد، زیرا با هر پیمانۀ ای که به دیگران بدهید با همان پیمانۀ، عوض خواهید گرفت.»^{۳۹} همچنین مثلی برای ایشان آورد: «آیا یک کور می تواند عصا کش کور دیگری باشد؟ مگر هر دو در چاه نخواهند افتاد؟^{۴۰} شاگرد، بالا تر از استاد خود نیست اما وقتی تحصیلات خود را به پایان برساند به پایۀ استاد خود خواهد رسید.

^{۴۱} چرا به پیر گاهی که در چشم برادرت هست نگاه می کنی و هیچ در فکر چوبی که در چشم خود داری نیستی؟^{۴۲} چطور می توانی به برادرت بگویی: «ای برادر، اجازه بده آن پیر گاه را از چشمت بیرون بیاورم»، در صورتی که چوب داخل چشم خود را نمی بینی؟ ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون بیاور، آن وقت درست خواهی دید که پیر گاه را از چشم برادرت بیرون بیاوری.

خواهید گرفت و اشک خواهید ریخت.^{۲۶} وای بحال شما وقتی همه از شما تعریف می کنند. پدران ایشان درست همین کار را با پیامبران دروغین کردند.

مهربانی با دشمنان

(همچنین در متی ۵: ۳۸ - ۴۸)

^{۲۷} اما به شما که سخن مرا می شنوید می گویم: به دشمنان خود محبت نمایید، به آنانی که از شما نفرت دارند نیکی کنید.^{۲۸} برای آنانی که به شما دشنام می دهند دعای خیر کنید. برای آنانی که با شما بد رفتاری می کنند دعا کنید.^{۲۹} وقتی کسی به صورت تو می زند طرف دیگر صورت خود را هم پیش او ببر. وقتی کسی چپن تو را می برد، بگذار پیراهنت را هم ببرد.^{۳۰} به هر که چیزی از تو بخواهد ببخش و وقتی کسی آنچه را که مال توست می برد، آن را باز مخواه.^{۳۱} با دیگران آنچنان رفتار کنید که می خواهید آن ها با شما رفتار کنند.

^{۳۲} اگر فقط کسانی را دوست بدارید که شما را دوست دارند برای شما چه افتخاری دارد؟ حتی خطاکاران هم دوستان خود را دوست دارند.^{۳۳} و اگر فقط به کسانی که به شما نیکی می کنند نیکی کنید برای شما چه افتخاری دارد؟ چون خطاکاران هم چنین می کنند.^{۳۴} و اگر فقط به کسی قرض بدهید که توقع پس گرفتن دارید دیگر چه افتخاری برای شما دارد؟ حتی خطاکاران هم، اگر بدانند تمام آن را پس خواهند گرفت، به یکدیگر قرض خواهند داد.^{۳۵} اما شما به دشمنان

شناسایی درخت

(همچنین در متی ۷: ۱۶ - ۲۰)

(و ۱۲: ۳۳ - ۳۵)

شفای غلام صاحب منصب رومی

(همچنین در متی ۸: ۵ - ۱۳)

وقتی عیسی تمام این سخنان را **V** به مردم گفت به شهر کپرناحوم رفت. ^۲ صاحب منصبی در آنجا خادمی داشت که در نظرش بسیار گرامی بود. این خادم بیمار شد و نزدیک بود بمیرد. ^۳ آن صاحب منصب درباره عیسی چیزهائی شنیده بود. پس عده ای از رهبران یهود را پیش او فرستاد تا از او تقاضا نمایند بیاید و غلامش را شفا دهد. ^۴ ایشان نزد عیسی آمدند و با زاری گفتند: «او سزاوار این لطف تو است ^۵ چون ملت ما را دوست دارد و او بود که کنیسه را برای ما ساخت.» ^۶ عیسی با آنها به راه افتاد و وقتی به نزدیکی های خانه رسید، آن صاحب منصب دوستانی را با این پیغام فرستاد که: «ای آقا، بیش از آن به خودت زحمت نده. من لایق آن نیستم که تو به زیر سقف خانه ام بیائی ^۷ و به همین سبب بود که روی آن را نداشتم شخصاً به خدمت تو بیایم. فقط فرمان بده و غلام من خوب خواهد شد، ^۸ زیرا من خود مأمور هستم و عساکر هم تحت فرمان خود دارم و به یکی می گویم «برو» می رود و به دیگری «بیا» می آید و به غلام می گویم «فلان کار را بکن» البته می کند.»

^۹ عیسی وقتی این را شنید تعجب کرد و به جمعیتی که پشت سرش می آمدند رو کرد و فرمود: «بدانید که من حتی در اسرائیل هم، چنین ایمانی ندیده ام.»

^{۴۳} هرگز درخت خوب میوه بد و یا درخت بد میوه خوب بیار نیاورده است، ^{۴۴} هر درختی از میوه اش شناخته می شود. از بوته های خار، انجیر جمع نمی کنند و از خارین انگور نمی چینند. ^{۴۵} مرد نیکو از خزانه نیک درون خود نیکی بیار می آورد و مرد بد از خزانه بد درون خود بدی بیار می آورد، چون زبان از آنچه دل را پُر ساخته است سخن می گوید.

دو خانه

(همچنین در متی ۷: ۲۴ - ۲۷)

^{۴۶} چرا پیوسته به من خداوندا خداوندا می گوئید ولی آنچه را که به شما می گویم انجام نمی دهید؟ ^{۴۷} هرکه پیش من بیاید و آنچه را که می گویم بشنود و به آن ها عمل کند به شما نشان می دهم مانند چه کسی است. ^{۴۸} او مانند آن مردی است که برای ساختن خانه خود زمین را عمیق کند و تهداب آن را روی سنگ قرار داد. وقتی سیل آمد، دریا طغیان کرد و به آن خانه زد اما نتوانست آن را از جا بکند چون محکم ساخته شده بود. ^{۴۹} اما هرکه سخنان مرا بشنود و به آن عمل نکند مانند مردی است که خانه خود را روی خاک بدون تهداب ساخت. وقتی که سیل به آن خانه زد، خانه غلتید و به کلی ویران شد!»

باشیم؟»^{۲۰} آن دو نفر پیش عیسی آمدند و عرض کردند: «یحیای تعمید دهنده، ما را پیش تو فرستاده است تا بداند: آیا تو آن کسی هستی که قرار است بیاید یا باید منتظر دیگری باشیم؟»^{۲۱} همان ساعت عیسی مردم بسیار را که گرفتار ناخوشیها، بلاها و ارواح ناپاک بودند، شفا داد و به نابینایان زیادی بینائی بخشید.^{۲۲} بعد به ایشان جواب داد: «بروید و آنچه را دیده و شنیده اید به یحیی بگویید که چگونه کوران بینایی خود را باز می یابند، لنگان به راه می افتند، جذامیان پاک می شوند، کرها شنوا می گردند، مردگان زندگی را از سر می گیرند و بینوایان مژده را می شنوند.^{۲۳} خوشا بحال کسی که درباره من شک نکند.»

^{۲۴} بعد از آنکه قاصدان یحیی رفتند عیسی درباره او برای مردم شروع به صحبت کرد و گفت: «وقتی به بیابان رفتید انتظار دیدن چه چیز را داشتید؟ نی نیزاری که از باد می لرزد؟^{۲۵} برای دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ مردی با لباسهای ابریشمی؟ بدون شک اشخاصی که لباسهای زیبا می پوشند و زندگی بُر تجملی دارند در قصرها بسر می برند.^{۲۶} پس برای دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ یک پیامبر؟ بلی، بدانید از پیامبر هم بالا تر.^{۲۷} او مردی است که درباره اش نوشته شده است: «این است قاصد من که پیشاپیش تو می فرستم، او راه تو را پیش پایت آماده خواهد ساخت.»^{۲۸} بدانید که کسی بزرگتر از یحیی به دنیا نیامده است و با وجود این، کوچکترین شخص در پادشاهی خدا از او بزرگتر است.»

^{۱۰} قاصدان به خانه برگشتند و غلام را سالم و تندرست یافتند.

زنده کردن پسر یک بیوه زن

^{۱۱} فردای آن روز عیسی با شاگردان خود همراه جمعیت زیادی به شهری به نام نائین رفت.^{۱۲} همینکه به دروازه شهر رسید با مراسم جنازه ای روبرو شد. شخصی که مرده بود، پسر یگانه یک بیوه زن بود. بسیاری از مردم شهر همراه آن زن بودند.^{۱۳} وقتی عیسی خداوند آن مادر را دید، دلش بحال او سوخت و فرمود: «دیگر گریه نکن.»^{۱۴} عیسی پیشتر رفت و دست خود را روی تابوت گذاشت و کسانی که تابوت را می بردند ایستادند. عیسی فرمود: «ای جوان به تو می گویم برخیز.»^{۱۵} آن مرده نشست و شروع به صحبت کرد و عیسی او را به مادرش سپرد.^{۱۶} همه ترسیدند و خدا را تمجید کرده گفتند: «پیامبر بزرگی در میان ما ظهور کرده است.» و همچنین می گفتند: «خدا آمده است تا قوم برگزیده خود را رستگار سازد.»^{۱۷} خبر آنچه که عیسی کرده بود در سراسر ولایت یهودیه و همه اطراف آن منتشر شد.

سؤال یحیی

(همچنین در متی ۱۱: ۲ - ۱۹)

^{۱۸} یحیی نیز بوسیله شاگردان خود از همه این امور باخبر شد. دو نفر از ایشان را خواست^{۱۹} و آن ها را با این پیغام پیش عیسی خداوند فرستاد: «آیا تو آن کسی هستی که قرار است بیاید یا منتظر دیگری

پاهای او قرار گرفت و گریه می کرد. چون اشکهایش پاهای عیسی را تر کرد، آن ها را با موی خود خشک نمود و پاهای عیسی را می بوسید و به آن ها روغن می مالید.^{۳۹} وقتی صاحب خانه یعنی آن فریسی این را دید پیش خود گفت: «اگر این مرد واقعاً پیامبر می بود می دانست این زنی که او را لمس می کند کیست و چطور زنی است، او یک زن بد کاره است.»^{۴۰} عیسی به فریسی گفت: «شمعون، مطلبی دارم برایت بگویم.» گفت: «بفرما، استاد.»^{۴۱} فرمود: «دو نفر از شخصی قرض گرفته بودند، یکی به او پنجاه سکه نقره قرضدار بود و دیگری پنجاه سکه نقره. ^{۴۲} چون هیچیک از آن دو نفر چیزی نداشت که به او بدهد، طلبکار هر دو را بخشید. حالا کدامیک از آن دو او را بیشتر دوست خواهد داشت؟»^{۴۳} شمعون جواب داد: «گمان می کنم آن کسی که بیشتر به او بخشیده شد.» عیسی فرمود: «قضایات تو درست است.»^{۴۴} و سپس رو به آن زن کرد و به شمعون فرمود: «این زن را می بینی؟ من به خانه تو آمدم ولی تو برای پاهایم آب نیاوردی. اما این زن پاهای مرا با اشک چشم شست و با موی خود خشک کرد.^{۴۵} تو هیچ مرا نبوسیدی اما این زن از وقتی که من وارد شدم از بوسیدن پاهایم دست بر نمی دارد.^{۴۶} تو به سر من روغن نزدی اما او به پاهای من روغن معطر مالید.^{۴۷} بنابراین بدان که محبت فراوان او نشان می دهد که گناهان بسیارش آمرزیده شده است و کسی که کم بخشیده شده باشد، کم

همه مردم و از جمله جزیه گیران سخنان عیسی را شنیدند و به سبب اینکه از دست یحیی، تعمید گرفته بودند خدا را برای عدالتش شکر می کردند.^{۳۰} اما فریسی ها و معلمان شریعت که تعمید یحیی را قبول نکرده بودند، نقشه ای را که خدا برای آنها داشت رد کردند.

^{۳۱} «مردم این زمانه را به چه چیز می توانم تشبیه کنم؟ آنها به چه می مانند؟^{۳۲} مانند کودکانی هستند که در بازار می نشینند و بر سر هم فریاد می کشند و می گویند: «برای شما نئی زدیم نرقصیدید! ناله کردیم، گریه نکردید!»^{۳۳} مقصد این است که یحیی تعمید دهنده آمد که نه نان می خورد و نه شراب می نوشید و شما می گفتید: «او دیوانه است.»^{۳۴} پسر انسان آمد، او هم می خورد و هم می نوشد و شما می گوئید: «نگاه کنید، یک آدم پُرخور، میگسار و رفیق جزیه گیران و خطاکاران.»^{۳۵} با وجود این، درستی حکمت خداوند به وسیله کسانی که آن را پذیرفته اند به ثبوت می رسد.»

در خانه شمعون فریسی

^{۳۶} یکی از فریسی ها عیسی را برای صرف غذا دعوت کرد. او به خانه آن فریسی رفت و بر سر دسترخوان نشست.^{۳۷} در آن شهر زنی زندگی می کرد که رفتارش برخلاف اخلاق بود. چون او شنید که عیسی در خانه آن فریسی غذا می خورد در گلابدانی سنگی، روغنی معطر آورد.^{۳۸} پشت سر عیسی و کنار

از دانه ها داخل خاها افتاد و خاها با آن ها رشد کرده آن ها را خفه نمود. بعضی از دانه ها در خاک خوب افتادند و رشد کردند و صد برابر ثمر آوردند. این را فرمود و با صدای بلند گفت: «اگر گوش شنوا دارید، بشنوید.»

مقصد از به کار بردن مثل

(همچنین در متی ۱۳: ۱۰ - ۱۷)

و مرقس ۴: ۱۰ - ۱۲)

۹ شاگردان عیسی معنی این مثل را از او پرسیدند. ۱۰ فرمود: «درک اسرار پادشاهی خدا به شما عطا شده است، اما این مطالب برای دیگران در قالب مثل بیان می شود: «تا نگاه کنند اما چیزی نبینند، بشنوند اما چیزی نفهمند.»

تفسیر مثل دهقان

(همچنین در متی ۱۳: ۱۸ - ۲۳)

و مرقس ۴: ۱۳ - ۲۰)

۱۱ معنی و مفهوم این مثل از این قرار است: دانه، کلام خدا است. ۱۲ دانه هائی که در راه افتادند کسانی هستند که آن را می شنوند و سپس شیطان می آید و کلام را از دلهای شان می رباید مبادا ایمان بیاورند و نجات یابند. ۱۳ دانه های کاشته شده در سنگلاخ به کسانی می ماند که وقتی کلام را می شنوند با خوشی می پذیرند اما کلام در آنها ریشه نمی دواند. مدتی ایمان دارند اما در وقت آزمایش های سخت از میدان بدر می روند. ۱۴ دانه هائی که در میان خاها افتادند بر کسانی دلالت می کند که کلام

محبت می نماید. ۴۸ بعد به آن زن فرمود: «گناهان تو بخشیده شده است.»

۴۹ دیگر مهمانان از یکدیگر می پرسیدند: «این کیست که حتی گناهان را هم می آمرزد؟» ۵۰ اما عیسی به آن زن فرمود: «ایمان تو، تو را نجات داده است، بسلامت برو.»

زنان همراه عیسی

بعد از آن عیسی شهر به شهر و ده به ده می گشت و مژده پادشاهی خدا را اعلام می کرد. ۲ دوازده حواری و عده ای از زنانی که از ارواح پلید و ناخوشیها رهائی یافته بودند با او همراه بودند. مریم معروف به مریم مجدلیه که از او هفت روح ناپاک بیرون آمده بود، ۳ یونا همسر خوزا - ناظر هیروودیس - و سوسن و بسیاری کسان دیگر. این زنان از اموال خود به عیسی و شاگردانش کمک می کردند.

مثل دهقان

(همچنین در متی ۱۳: ۱ - ۹)

و مرقس ۴: ۱ - ۹)

۴ وقتی مردم از شهرهای اطراف به دیدن عیسی آمدند و جمعیت زیادی در اطراف او جمع شد، مثلی آورده گفت: ۵ «دهقانی برای پاشیدن تخم بیرون رفت. وقتی تخم پاشید، مقداری از آن در راه افتاد و پایمال شد و پرندگان آن ها را خوردند. ۶ مقداری هم در زمین سنگلاخ افتاد و پس از آنکه رشد کرد به سبب کمبود رطوبت و آب خشک شد. ۷ بعضی

داد: «مادر من و برادران من آنانی هستند که کلام خدا را می شنوند و آن را بجای می آورند.»

آرامش در بحیره طوفانی

(همچنین در متی ۸: ۲۳ - ۲۷)

و مرقس ۴: ۳۵ - ۴۱)

۲۲ در یکی از آن روزها عیسی با شاگردان خود سوار کشتی شد و به آنها فرمود: «به طرف دیگر بحیره برویم.» آن ها به راه افتادند ۲۳ و وقتی کشتی در حرکت بود عیسی به خواب رفت. در این وقت طوفان سختی در بحیره پدید آمد. آب، کشتی را پُر می ساخت و آنها در خطر بزرگی افتاده بودند. ۲۴ پیش او رفتند و بیدارش کرده گفتند: «ای استاد، ای استاد، چیزی نمانده که ما از بین برویم.» او از خواب برخاست و با تندی به باد و آب های طوفانی فرمان سکوت داد. طوفان فرو نشست و همه جا آرام شد. ۲۵ از آنها پرسید: «ایمان تان کجاست؟» آنها با حالت ترس و تعجب به یکدیگر می گفتند: «این مرد کیست که به باد و آب فرمان می دهد و آن ها از او اطاعت می کنند؟»

شفای دیوانه

(همچنین در متی ۸: ۲۸ - ۳۴)

و مرقس ۵: ۱ - ۲۰)

۲۶ به این ترتیب در سرزمین جدریان که مقابل ولایت جلیل است به خشکی رسیدند. ۲۷ همینکه عیسی قدم به ساحل گذاشت با مردی از اهالی آن شهر روبرو

خدا را می شنوند اما با گذشت زمان، تشویش دنیا و مال و ثروت و خوشیهای زندگی، کلام را در آن ها خفه می کند و هیچگونه ثمری نمی آورند. ۱۵ اما دانه هائی که در خاک خوب افتادند بر کسانی دلالت دارد که کلام خدا را با قلبی صاف و پاک می شنوند و آن را نگه می دارند و با زحمتکشی، ثمرات فراوان ببار می آورند.

مثل چراغ

(همچنین در مرقس ۴: ۲۱ - ۲۵)

۱۶ هیچ کس چراغ را روشن نمی کند تا آن را با تشت بپوشاند یا زیر تخت بگذارد. برعکس، آن را روی چراغ دان می گذارد تا هرکه وارد شود نور آن را ببیند، ۱۷ زیرا هر چه پنهان باشد آشکار می شود و هرچه زیر سرپوش باشد نمایان می گردد و پرده از رویش برداشته می شود. ۱۸ پس متوجه باشید که چطور می شنوید زیرا به کسی که دارد بیشتر داده خواهد شد، اما آن کس که ندارد حتی آنچه را که به گمان خود دارد از دست خواهد داد.»

مادر و برادران عیسی

(همچنین در متی ۱۲: ۴۶ - ۵۰)

و مرقس ۳: ۳۱ - ۳۵)

۱۹ مادر و برادران عیسی برای دیدن او آمدند، اما به سبب زیادی جمعیت نتوانستند به او برسند. ۲۰ به او گفتند: «مادر و برادران بیرون ایستاده اند و می خواهند تو را ببینند.» ۲۱ عیسی جواب

بیرون رفته بودند، لباس پوشیده و سر عقل آمده پیش پای عیسی نشسته دیدند و ترسیدند.^{۳۶} شاهدان واقعه برای آنها شرح دادند که آن مرد چگونه شفا یافت.^{۳۷} بعد تمام مردم ناحیهٔ جَدَریان از عیسی خواهش کردند که از آنجا برود زیرا بسیار ترسیدند. بنابراین عیسی سوار کشتی شد و به طرف دیگر بحیره بازگشت.^{۳۸} مردی که ارواح ناپاک از او بیرون آمده بودند اجازه خواست که با او برود اما عیسی به او اجازه نداد و گفت: ^{۳۹} «به خانه ات برگرد و آنچه را که خدا برای تو انجام داده است بیان کن.» آن مرد به شهر رفت و آنچه را که عیسی برای او انجام داده بود همه جا پخش کرد.

شفای یک زن و زنده کردن

دختر یایروس

(همچنین در متی ۹: ۱۸ - ۲۶)

و مرقس ۵: ۲۱ - ۴۳)

^{۴۰} هنگامی که عیسی به طرف دیگر بحیره بازگشت مردم با گرمی از او استقبال کردند زیرا همه در انتظار او بودند.^{۴۱} در این وقت مردی که اسمش یایروس بود و سرپرستی کنیسه را به عهده داشت نزد عیسی آمد. خود را پیش پاهای عیسی انداخت و از او تقاضا کرد که به خانه اش برود،^{۴۲} زیرا دختر یگانه اش که تقریباً دوازده ساله بود در آستانهٔ مرگ قرار داشت. وقتی عیسی در راه بود مردم از هر طرف به او فشار می آوردند.^{۴۳} در میان مردم زنی دیده می شد که مدت دوازده سال مبتلا به خونریزی بود و با

شد که گرفتار ارواح ناپاک بود. مدتی زیاد نه لباسی پوشیده بود و نه در خانه زندگی کرده بود بلکه در میان مقبره ها بسر می برد.^{۲۸} به محض این که عیسی را دید فریاد کرد و به پاهای او افتاد و با صدای بلند گفت: «ای عیسی، پسر خدای متعال، از من چه می خواهی؟ پیش تو زاری می کنم، مرا عذاب نده.»^{۲۹} زیرا عیسی به روح ناپاک فرمان داده بود که از آن مرد بیرون بیاید. آن روح ناپاک بارها بر او حمله ور شده بود و مردم او را گرفته با زنجیرها و کنده ها محکم نگاه می داشتند، اما هر بار زنجیرها را پاره می کرد و آن روح ناپاک او را به بیابانها می کشانید.^{۳۰} عیسی از او پرسید: «اسم تو چیست؟» جواب داد: «لژیون (لشکر).» و این به آن سبب بود که ارواح ناپاک بسیاری او را گرفته بودند.^{۳۱} ارواح ناپاک از عیسی تقاضا کردند که آن ها را به دوزخ نفرستد.

^{۳۲} تصادفاً در آن نزدیکی، گلهٔ بزرگ خوکی بود که در بالای تپه می چریدند و ارواح ناپاک از او در خواست کردند که اجازه دهد به داخل خوکها بروند. عیسی به آن ها اجازه داد.^{۳۳} ارواح ناپاک از آن مرد بیرون آمدند و به داخل خوکها رفتند و آن گله از سراشیبه تپه به بحیره جست و غرق شد.

^{۳۴} خوک بانان آنچه را که واقع شد دیدند و پا به فرار گذاشتند و این خبر را به شهر و اطراف آن رسانیدند.^{۳۵} مردم برای تماشا از شهر بیرون آمدند. وقتی پیش عیسی رسیدند مردی را که ارواح ناپاک از او

به او خوراک بدهند.^{۵۶} والدین او بسیار تعجب کردند، اما عیسی با تأکید از آنها خواست که ماجرا را به کسی نگویند.

وظیفه شاگردان

(همچنین در متی ۱۰: ۵ - ۱۵
و مرقس ۶: ۷ - ۱۳)

۹ عیسی دوازده حواری را پیش خود خواست و به آن‌ها قدرت و اختیار داد تا بر تمامی ارواح ناپاک چیره شوند و بیماریها را درمان نمایند.^۲ آنها را فرستاد تا پادشاهی خدا را اعلام کنند و مردم را شفا دهند.^۳ به آنها فرمود: «برای مسافرت هیچ چیز نبرید، نه چوبدستی، نه خرجین و نه نان و نه پول و هیچیک از شما نباید جامه اضافی داشته باشد.^۴ هرگاه شما را در خانه‌ای می‌پذیرند تا وقتی در آن شهر هستید در آن خانه بمانید.^۵ اما کسانی که شما را نمی‌پذیرند، وقتی شهرشان را ترک می‌کنید برای عبرت آنها گرد و خاک آن شهر را هم از پاهای خود پاک کنید.»^۶ به این ترتیب آن‌ها به راه افتادند و آبادی به آبادی می‌گشتند و در همه جا بشارت می‌دادند و بیماران را شفا می‌بخشیدند.

هیروودیس و عیسی

(همچنین در متی ۱۴: ۱ - ۱۲
و مرقس ۶: ۱۴ - ۲۹)

^۷ در این روزها هیروودیس پادشاه از آنچه در جریان بود آگاهی یافت و سرگشته و پریشان شد چون عده‌ای می‌گفتند که یحیای تعمید دهنده زنده

اینکه تمام دارائی خود را به طیبیان داده بود هیچکس نتوانسته بود او را درمان نماید.^{۴۴} این زن از پشت سر آمد و لباس عیسی را لمس کرد و فوراً خونریزی او بند آمد.^{۴۵} عیسی پرسید: «کی به من دست زد؟» همگی انکار کردند و پتروس گفت: «ای استاد، مردم دور تو را گرفته‌اند و به تو فشار می‌آورند.»^{۴۶} اما عیسی فرمود: «کسی به من دست زد، چون احساس کردم نیرویی از من صادر شد.»^{۴۷} آن زن که فهمید شناخته شده است با ترس و لرز آمد و پیش پاهای او افتاد و در برابر همه مردم شرح داد که چرا او را لمس کرده و چگونه فوراً شفا یافته است.^{۴۸} عیسی به او فرمود: «دخترم، ایمانت تو را شفا داده است، سلامت برو»

^{۴۹} هنوز گرم صحبت بودند که مردی با این پیغام از خانه سرپرست کنیسه آمد: «دخترت مُرد. بیش از این استاد را زحمت نده.»^{۵۰} وقتی عیسی این را شنید، به یایروس فرمود: «ترس، فقط ایمان داشته باش، او خوب خواهد شد.»^{۵۱} هنگام ورود به خانه اجازه نداد کسی جز پتروس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر آن دختر با او وارد شود.^{۵۲} همه برای آن دختر گریه و ماتم می‌کردند. عیسی فرمود: «دیگر گریه نکنید، او نمرده، خواب است.»^{۵۳} آنها فقط به او ریشخند می‌کردند، چون خوب می‌دانستند که او مُرده است.^{۵۴} اما عیسی دست دختر را گرفت و او را صدا زد و گفت: «ای دخترک، برخیز.»^{۵۵} روح او بازگشت و فوراً برخاست. عیسی به ایشان فرمود که

شده است. ^۸ عده ای نیز می گفتند که الیاس ظهور کرده، عده ای هم می گفتند یکی از پیامبران قدیم زنده شده است. ^۹ اما هیروودیس گفت: «من که خود فرمان دادم سر یحیی را بزنند، ولی این کیست که درباره او این چیزها را می شنوم؟» و کوشش می کرد او را ببیند.

۱۵ شاگردان این کار را انجام دادند و همه را نشانیدند. ^{۱۶} بعد عیسی آن پنج نان و دو ماهی را گرفت، چشم به آسمان دوخت و برای آن خوراک سپاسگزاری کرد. سپس نانها را پاره کرد و به شاگردان داد تا پیش مردم بگذارند. ^{۱۷} همه خوردند و سیر شدند و دوازده سبد از باقیمانده نان و ماهی جمع شد.

غذا دادن به پنج هزار مرد

(همچنین در متی ۱۴: ۱۳ - ۲۱ و مرقس ۶: ۳۰ - ۴۴ و یوحنا ۶: ۱ - ۱۴)

گواهی پطرس درباره عیسی
(همچنین در متی ۱۶: ۱۳ - ۱۹
و مرقس ۸: ۲۷ - ۲۹)

^{۱۸} یک روز وقتی عیسی به تنهایی در حضور شاگردانش دعا می کرد از آنها پرسید: «مردم مرا کی می دانند؟» ^{۱۹} جواب دادند: «بعضی ها می گویند تو یحیای تعمید دهنده هستی، عده ای می گویند تو الیاس هستی و عده ای هم می گویند که یکی از پیامبران پیشین زنده شده است.» ^{۲۰} عیسی فرمود: «شما مرا کی می دانید؟» پطرس جواب داد: «مسیح خدا.»

^{۱۰} وقتی رسولان برگشتند گزارش کارهایی را که انجام داده بودند به عرض عیسی رسانیدند. او آنها را برداشت و به شهری به نام بیتسیدا برد و نگذاشت کسی دیگر همراه ایشان برود. ^{۱۱} اما مردم باخبر شدند و بدنبال او براه افتادند. ایشان را پذیرفت و برای ایشان درباره پادشاهی خدا صحبت کرد و کسانی را که محتاج درمان بودند شفا داد. ^{۱۲} نزدیک غروب، دوازده حواری پیش او آمدند و عرض کردند: «این مردم را رخصت بده تا به دهکده ها و کشتزارهای اطراف بروند و برای خود منزل و خوراک پیدا کنند، چون ما در اینجا در محل دورافتاده ای هستیم.» ^{۱۳} او جواب داد: «شما خود تان به آنها غذا بدهید.» اما شاگردان گفتند: «ما فقط پنج نان و دو ماهی داریم، مگر اینکه خود ما برویم و برای همه این جماعت غذا بخریم.» ^{۱۴} آنها در حدود پنج هزار مرد بودند. عیسی به شاگردان فرمود: «اینها را به دسته های پنجاه نفری بنشانید.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(همچنین در متی ۱۶: ۲۰ - ۲۸
و مرقس ۸: ۳۰ - ۹: ۱)

^{۲۱} بعد به آنها امر شدید کرد که این موضوع را به هیچکس نگویند ^{۲۲} و ادامه داد: «لازم است که پسر انسان رنجهای سختی را بکشد و بزرگان یهود، سران کاهنان و علمای دین او را رد کنند و او کشته شود و در روز سوم باز زنده گردد.»

بودند مشاهده کردند. ۳۳ در حالی که آن دو نفر از نزد عیسی می رفتند پطرس به او عرض کرد: «ای استاد، چه خوب است که ما در اینجا هستیم! سه سایبان بسازیم، یکی برای تو، یکی برای موسی و یکی هم برای الیاس.» پطرس بدون آنکه بفهمد چه می گوید این سخن را گفت. ۳۴ هنوز حرفش تمام نشده بود که ابری آمد و بر آنها سایه افکند و وقتی ابر آنها را فرا گرفت شاگردان ترسیدند. ۳۵ از ابر ندائی آمد: «این است پسر من و برگزیده من، به او گوش دهید.» ۳۶ وقتی آن ندا به پایان رسید، آن ها عیسی را تنها دیدند. آن سه نفر خاموش ماندند و در آن روزها از آنچه دیده بودند چیزی به کسی نگفتند.

شفای یک میرگی دار

(همچنین در متی ۱۷: ۱۴ - ۱۸)

و مرقس ۹: ۱۴ - ۲۷)

۳۷ روز بعد وقتی از کوه پایین می آمدند جمعیت زیادی در انتظار عیسی بود. ۳۸ ناگهان مردی از وسط جمعیت فریاد زد: «ای استاد، از تو التماس می کنم به پسر من، که یگانه فرزند من است، نظری بیناندازی. ۳۹ روحی او را می گیرد و ناگهان فریاد می زند، کف از دهانش بیرون می آید و بدنش به تشنج افتاده می لرزد و با دشواری زیاد او را رها می کند. ۴۰ از شاگردان تو تقاضا کردم که آن روح را بیرون کنند اما نتوانستند.» ۴۱ عیسی جواب داد: «مردمان این روزگار، چقدر بی ایمان و فاسد هستند! تا کی با شما باشم و شما را تحمل کنم؟ پسرت را به این جا بیاور.»

۳۳ سپس به همه فرمود: «اگر کسی بخواهد پیرو من باشد باید دست از جان بشوید و همه روزه صلیب خود را بردارد و با من بیاید. ۳۴ هر که بخواهد جان خود را حفظ کند آن را از دست خواهد داد اما هر که به خاطر من جان خود را فدا کند آن را نگاه خواهد داشت. ۳۵ برای آدمی چه فایده دارد که تمام جهان را به دست بیاورد اما جان خود را از دست بدهد یا به آن ضرر برساند؟ ۳۶ هر که از من و سخنان من عار داشته باشد پسر انسان نیز وقتی با جلال خود و جلال پدر و فرشتگان مقدس بیاید از او عار خواهد داشت. ۳۷ بییقین بدانید از کسانی که در اینجا ایستاده اند عده ای هستند که تا پادشاهی خدا را نبینند طعم مرگ را نخواهند چشید.»

تبدیل هیئت عیسی

(همچنین در متی ۱۷: ۱ - ۸)

و مرقس ۹: ۲ - ۸)

۲۸ عیسی تقریباً یک هفته بعد از این موضوع، پطرس، یوحنا و یعقوب را برداشت و برای دعا به بالای کوه رفت. ۲۹ هنگامیکه به دعا مشغول بود، نمای چهره اش تغییر کرد و لباسهایش از سفیدی می درخشید. ۳۰ ناگهان دو مرد یعنی موسی و الیاس در آنجا با او صحبت می کردند. ۳۱ آن ها با شان و شوکت ظاهر گشتند و درباره مرگ او، یعنی آنچه که می بایست در اورشلیم به انجام رسد، صحبت می کردند. ۳۲ در این موقع پطرس و همراهان او به خواب رفته بودند، اما وقتی بیدار شدند و جلال او و آن دو مردی را که در کنار او ایستاده

هرکه بر ضد شما نباشد با شماست (همچنین در مرقس ۹: ۳۸ - ۴۰)

۴۹ یوحنا عرض کرد: «ای استاد، ما مردی را دیدیم که با ذکر نام تو ارواح ناپاک را بیرون می‌کرد اما چون از ما نبود کوشش کردیم مانع کار او شویم.» ۵۰ عیسی به او فرمود: «با او کاری نداشته باشید زیرا هرکه ضد شما نباشد با شماست.»

بی مهربی دهاتیان سامری

۵۱ چون وقت آن رسید که عیسی به آسمان برده شود با عزمی محکم رو به اورشلیم نهاد ۵۲ و قاصدانی پیشاپیش خود فرستاد. آنها حرکت کردند و به دهکده ای در سرزمین سامریان وارد شدند تا برای او تدارک ببینند. ۵۳ اما مردمان آن ده نمی‌خواستند از او پذیرائی کنند، زیرا معلوم بود که او عازم اورشلیم است. ۵۴ وقتی یعقوب و یوحنا، شاگردان او، این جریان را دیدند گفتند: «خداوندا، آیا می‌خواهی بگوئیم از آسمان آتشی بیارد و همه آنها را بسوزاند؟» ۵۵ اما او برگشت و آنها را ملامت کرد ۵۶ و روانه دهکده دیگری شدند.

شرایط پیروی از عیسی (همچنین در متی ۸: ۱۹ - ۲۲)

۵۷ در بین راه مردی به او عرض کرد: «هر جا بروی من به دنبال تو می‌آیم.» ۵۸ عیسی جواب داد: «روباهان، لانه و پزندگان، آشیانه دارند اما پسر انسان هیچ جائی ندارد که در آن استراحت کند.» ۵۹ عیسی به شخص دیگری فرمود: «بامن

۴۲ اما قبل از آنکه پسر به نزد عیسی برسد روح ناپاک او را به زمین زد و به تشنج انداخته تکان سختی داد. عیسی با تندی به روح ناپاک امر کرد خارج شود و آن پسر را شفا بخشید و به پدرش سپرد. ۴۳ همه مردم از بزرگی خدا حیران ماندند.

دومین پیشگوئی عیسی درباره مرگ خود

(همچنین در متی ۱۷: ۲۲ - ۲۳
و مرقس ۹: ۳۰ - ۳۲)

در حالی که عموم مردم از تمام کارهای عیسی در حیرت بودند عیسی به شاگردان فرمود: ۴۴ «این سخن مرا بخاطر بسپارید: پسر انسان به دست آدمیان تسلیم خواهد شد.» ۴۵ اما آنها نفهمیدند چه می‌گوید. مقصد عیسی بطوری برای آنها پوشیده بود که آن را نفهمیدند و می‌ترسیدند آن را از او بپرسند.

کی از همه بزرگتر است؟ (همچنین در متی ۱۸: ۱ - ۵ و مرقس ۹: ۳۳ - ۳۷)

۴۶ مباحثه ای در میان آنها درگرفت که کی بین آنها از همه بزرگتر است. ۴۷ عیسی فهمید که در ذهن شان چه افکاری می‌گذرد، پس کودکی را گرفت و او را در کنار خود قرار داد ۴۸ و به آنها فرمود: «هرکه این کودک را به نام من بپذیرد مرا پذیرفته است و هرکه مرا بپذیرد فرستنده مرا پذیرفته است، زیرا در بین شما آن کسی بزرگتر است که از همه کوچکتر می‌باشد.»

نگردید.^۸ وقتی به شهری وارد می شوید و از شما استقبال می کنند، غذایی را که برای شما تهیه می کنند بخورید.^۹ بیماران آنجا را شفا دهید و بگوئید: «پادشاهی خدا به شما نزدیک شده است.»^{۱۰} وقتی به شهری وارد می شوید و روی خوشی به شما نشان نمی دهند به داخل کوچه های آن شهر بروید و بگوئید: «خاکی را هم که از شهر شما به پاهای ما چسبیده است، پیش روی شما پاک می کنیم ولی این را بدانید که پادشاهی خدا نزدیک شده است.»^{۱۱} بدانید که روز آخر برای سدوم بیشتر قابل تحمل خواهد بود تا برای آن شهر.

نکوهش شهرهای نا توبه کار (همچنین در متی ۱۱: ۲۰ - ۲۴)

^{۱۳} وای بر تو ای خورزین، وای بر تو ای بیتسیدا، اگر معجزاتی که در شما انجام شد در صور و صیدون می شد مدتها پیش از این، خط بینی کشیده، خاکستر نشین می شدند، و توبه می کردند.^{۱۴} ولی روز داوری برای صور و صیدون بیشتر قابل تحمل خواهد بود تا برای شما.^{۱۵} اما تو ای کپرناحوم، می خواستی سر به آسمان بکشی؟ به دوزخ سرنگون خواهی شد.^{۱۶} هرکه به شما گوش دهد، به من گوش داده است؛ هرکه شما را رد کند مرا رد کرده است و هرکه مرا رد کند فرستنده مرا رد کرده است.»

بازگشت از خدمت

^{۱۷} آن هفتاد شاگرد، خوش و خرم بازگشتند و عرض کردند: «خداوندا، با

بیا.» اما او جواب داد: «ای آقا، بگذار اول بروم پدرم را به خاک بسپارم.»^{۱۸} عیسی فرمود: «بگذار مردگان، مردگان خود را به خاک بسپارند، تو برو و پادشاهی خدا را در همه جا اعلام نما.»^{۱۹} شخص دیگری گفت: «ای آقا، من با تو خواهم آمد اما اجازه بفرما اول با خانواده ام خداحافظی کنم.»^{۲۰} عیسی به او فرمود: «کسی که در وقت قلبه به پشت سر ببیند لیاقت آن را ندارد که برای پادشاهی خدا خدمت کند.»

خدمت هفتاد نفر

بعد از این، عیسی خداوند، هفتاد نفر دیگر را تعیین فرمود و آنها را دو نفر دو نفر پیشاپیش خود به شهرها و نقاطی که در نظر داشت از آن ها دیدن نماید فرستاد.^{۲۱} به آنها فرمود: «محصول فراوان است اما کارگر کم، پس از صاحب محصول تقاضا کنید که کارگرانی برای جمع آوری محصول بفرستد.^{۲۲} بروید و بدانید که من شما را مثل بره ها در بین گرگها می فرستم.^{۲۳} هیچ کیسه یا خرجین یا بوت با خود نبرید و در بین راه با کسی سلام و علیک نکنید.^{۲۴} به هر خانه ای که داخل می شوید اولین کلام شما این باشد: «سلام بر این خانه باد.»^{۲۵} اگر کسی اهل صلح و صفا در آنجا باشد: سلام شما بر او قرار خواهد گرفت وگرنه آن سلام به خود شما باز خواهد گشت.^{۲۶} در همان خانه بمانید و از آنچه پیش شما می گذارند بخورید و بنوشید، زیرا کارگر مستحق مزد خود است. خانه به خانه

مثال سامری نیکو

^{۲۵}روزی یکی از معلمین شریعت آمد و از راه امتحان از او پرسید: «ای استاد، چه باید بکنم تا وارث زندگی ابدی شوم؟» ^{۲۶}عیسی به او فرمود: «در تورات چه نوشته شده؟ آن را چطور تفسیر می کنی؟» ^{۲۷}او جواب داد: «با تمام دل و تمام جان و تمام قدرت و تمام ذهن خود خداوند، خدای خود را دوست بدار و همسایه ات را مانند خودت محبت نما.» ^{۲۸}عیسی فرمود: «درست جواب دادی. این کار را بکن که زندگی خواهی داشت.» ^{۲۹}اما او برای اینکه نشان دهد آدم بی غرضی است به عیسی گفت: «همسایه من کیست؟» ^{۳۰}عیسی چنین جواب داد: «مردی که از اورشلیم به اریحا می رفت، به دست راهزنان افتاد. راهزنان او را برهنه نمودند و لت و کوب کردند و بحال نیم مرده انداختند و رفتند.» ^{۳۱}اتفاقاً کاهنی از همان راه می گذشت، اما وقتی او را دید از طرف دیگر جاده رفت. ^{۳۲}همچنین یک لاوی (خادم کاهن) به آن محل رسید و وقتی او را دید از طرف دیگر عبور کرد. ^{۳۳}پس از آن یک مسافر از قوم سامری به او رسید و وقتی او را دید دلش بحال او سوخت. ^{۳۴}نزد او رفت، زخمهایش را با شراب شست و بر آن ها روغن مالید و بست. بعد او را برداشته سوار چهار پای خود کرد و به کاروانسرای برد و در آنجا از او پرستاری کرد. ^{۳۵}روز بعد دو سکه نقره درآورد و به صاحب کاروانسرا داد و گفت: «از او

ذکر نام تو حتی ارواح ناپاک تسلیم ما می شوند!» ^{۱۸}عیسی جواب داد: «من دیدم چطور شیطان مانند برق از آسمان سقوط کرد. ^{۱۹}من به شما قدرت داده ام که مارها و گزدم ها و تمام قوای دشمن را پایمال نمائید و هرگز هیچ چیز به شما صدمه ای نخواهد رسانید، ^{۲۰}ولی از این که ارواح تسلیم شما می شوند خوشی نکنید، بلکه شاد باشید که نامهای شما در عالم بالا ثبت شده است.»

شادمانی عیسی

(همچنین در متی ۱۱: ۲۵ - ۲۷)

و (۱۳: ۱۶ - ۱۷)

^{۲۱}در آن لحظه روح القدس خوشی بزرگی به عیسی بخشید و عیسی گفت: «ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین، تو را سپاس می گویم که این چیزها را از خردمندان و دانایان پنهان نموده به کودکان آشکار ساختی، بلی ای پدر، اراده تو چنین بود. ^{۲۲}پدر همه چیز را در اختیار من گذاشته است. فقط پدر می داند که پسر کیست و همچنین فقط پسر و کسانی که پسر بخواهد پدر را به آنها آشکار سازد می دانند پدر کیست.» ^{۲۳}عیسی رو به شاگردان خود کرد و بطور خصوصی گفت: «خوشا بحال آن چشمانی که آنچه را شما می بینید، می بینند. ^{۲۴}بدانید پیامبران و پادشاهان بسیاری آرزو می کردند که آنچه را شما می بینید ببینند، اما ندیدند و آنچه را شما می شنوید بشنوند اما نشنیدند.»

«خداوندا، همانطور که یحیی به شاگردان خود یاد داده است، تو هم دعا کردن را به ما یاد بده.»^۲ عیسی به ایشان فرمود: «هر وقت دعا می‌کنید بگویید:

ای پدر، نام تو مقدس باد،

پادشاهی تو بیاید. ^۳ نان روزانه

ما را هر روز به ما بده ^۴ و گناهان

ما را ببخش، زیرا ما نیز همه

کسانی را که به ما بدی کرده‌اند

می‌بخشیم و ما را از وسوسه‌ها

دور نگهدار.»

^۵ سپس به ایشان گفت: «فرض کنید که یکی از شما دوستی داشته باشد و نیمه شب پیش آن دوست برود و بگوید: «ای دوست، سه دانه نان به من قرض بده. ^۶ یکی از دوستانم که در سفر بود به خانه من داخل شده است و چیزی ندارم پیش او بگذارم.»^۷ و او از داخل جواب بدهد: «مزاحم من نشو! حالا در قفل شده است و من و اولادم به رختخواب رفته ایم و نمی‌توانم برخیزم تا چیزی به تو بدهم.»^۸ بدانید که حتی اگر از روی رفاقت برای او حاضر نکنند، همان اصرار، او را وادار خواهد کرد که برخیزد و هرچه را دوستش احتیاج دارد به او بدهد.

^۹ پس به شما می‌گویم تقاضا کنید که به شما داده خواهد شد، بجوئید که پیدا خواهید کرد، بکویید که در به روی شما باز خواهد شد. ^{۱۰} چون هرکه بخواهد به دست می‌آورد و هرکه بجوید پیدا می‌کند و هرکه بکوبد در برویش باز می‌شود. ^{۱۱} آیا در میان شما پدری هست که وقتی که پسرش از او ماهی بخواهد به

پرستاری کن و اگر بیشتر از این خرج کردی وقتی برگردم به تو می‌دهم.»^{۳۶} به عقیده تو کدامیک از این سه نفر همسایه آن مردی که به دست دزدان افتاد به حساب می‌آید؟^{۳۷} جواب داد: «آن کسی که به او دلسوزی کرد.» عیسی فرمود: «برو مثل او رفتار کن.»

در منزل مرتا و مریم

^{۳۸} در جریان سفر آن‌ها، عیسی به دهکده ای آمد و در آنجا زنی به نام مرتا او را در خانه خود پذیرفت.^{۳۹} آن زن خواهری به نام مریم داشت که پیش پاهای عیسی خداوند نشست و به سخنان او گوش می‌داد.^{۴۰} در این وقت مرتا به خاطر کارهای زیادی که داشت پریشان بود. پس پیش عیسی آمد و عرض کرد: «خداوندا، هیچ در فکر این نیستی که خواهر من مرا در کار پذیرایی تنها مانده است؟ آخر به او بگو بیاید به من کمک کند.»^{۴۱} اما عیسی خداوند جواب داد: «ای مرتا، ای مرتا، تو برای چیزهای بسیار پریشان و ناراحت هستی.^{۴۲} اما فقط یک چیز لازم است: آن چه مریم انتخاب کرده از همه بهتر است و از او گرفته نخواهد شد.»

تعلیم دعا

(همچنین در متی ۶: ۹ - ۱۳)

و ۷: ۷ - ۱۱)

روزی عیسی در محلی به دعا مشغول بود. وقتی از دعا فارغ شد یکی از شاگردان به او گفت:

بیرون می رانم، بیقین بدانید که پادشاهی خدا به شما رسیده است.^{۲۱} وقتی مرد زورمندی که کاملاً مسلح است از قلعه خود نگهداری می کند دارایی او در امان است.^{۲۲} اما وقتی کسی زورمندتر از او به او حمله کند او را از پای در می آورد و تیرها و زرهی را که تکیه گاه او هستند می برد و دارائیش را تاراج می کند.

^{۲۳} هر که با من نباشد بر ضد من است و هر که با من جمع نکند پراکنده می سازد.

بازگشت روح ناپاک

(همچنین در متی ۱۲: ۴۳ - ۴۵)

^{۲۴} وقتی روح ناپاکی از کسی بیرون می آید در جستجوی استراحتگاهی در بیابانهای بی آب و علف سرگردان می شود. وقتی جایی را پیدا نمی کند می گوید: «به منزلی که از آن بیرون آمدم باز می گردم.»^{۲۵} پس بر می گردد و آن خانه را جارو شده و منظم و مرتب می بیند.^{۲۶} او می رود و هفت روح بدتر از خود را جمع می کند و آن ها همه وارد می شوند و جای می گیرند و در آخر، حال و روز آن مرد از گذشته اش بدتر می شود.»

سعادت واقعی

^{۲۷} در حالی که عیسی صحبت می کرد، زنی از میان جمعیت با صدایی بلند گفت: «خوشا بحال آن مادری که تو را زایید و به تو شیر داد.»^{۲۸} اما او فرمود: «خوشا بحال آن کسانی که کلام خدا را بشنوند و آن را بجا بیاورند.»

عوض ماهی، ماری در دستش بگذارد.^{۲۹} یا وقتی تخم مرغ بخواهد گزردمی به او بدهد؟^{۳۰} پس اگر شما با اینکه خود خطا کار هستید می دانید چگونه چیزهای خوب را به فرزندان تان بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی، روح القدس را به آنانی که از او تقاضا می کنند عطا خواهد فرمود!»

عیسی و شیطان

(همچنین در متی ۱۲: ۲۲ - ۳۰)

و مرقس ۳: ۲۰ - ۲۷)

^{۱۴} عیسی یک روح گنگ را از شخصی بیرون می کرد و وقتی روح ناپاک بیرون آمد مرد گنگ شروع به حرف زدن کرد و مردم حیرت کردند.^{۱۵} اما بعضی ها گفتند: «او بوسیله بعزلبول، رئیس شیاطین، ارواح ناپاک را بیرون می راند.»^{۱۶} دیگران از راه امتحان از او تقاضای معجزه آسمانی کردند.^{۱۷} اما او افکار آنها را درک کرد و فرمود: «هر سلطنتی که بر ضد خودش تقسیم شود رو به خرابی می گذارد و خانواده ای که دو دستی در آن باشد سقوط خواهد کرد.^{۱۸} همچنین اگر شیطان بر ضد خود تفرقه بیندازد سلطنتش چطور برقرار خواهد ماند؟ بهر صورت شما ادعا دارید که من بوسیله بعزلبول ارواح ناپاک را بیرون می رانم.^{۱۹} اگر من بوسیله بعزلبول ارواح ناپاک را بیرون می رانم یاران خود شما به چه وسیله آن ها را بیرون می رانند؟ آنها ادعای شما را رد خواهند کرد.^{۲۰} اما اگر با قدرت خداست که من ارواح ناپاک را

نوری که داری تاریکی باشد.^{۳۶} اگر تمام وجود تو روشن باشد و هیچ قسمت آن در تاریکی نباشد وجود تو چنان نورانی خواهد بود که گویی چراغی نور خود را بر تو می درخشاند.»

نکوهش پیروان فرقه فریسی و معلمان شریعت

(همچنین در متی ۲۳: ۱ - ۳۶
و مرقس ۱۲: ۳۸ - ۴۰)

^{۳۷} وقتی عیسی به صحبت خود خاتمه داد، یکی از پیروان فرقه فریسی، او را به صرف غذا دعوت کرد. او وارد شد و نشست.^{۳۸} فریسی با تعجب ملاحظه کرد، که عیسی پیش از غذا دستهای خود را نشست.^{۳۹} اما عیسی خداوند به او گفت: «ای فریسی ها، شما بیرون پیاله و بشقاب را می شوید در صورتی که در درون خود چیزی جز حرص و شرارت ندارید.^{۴۰} ای احمق ها، آیا آن کسی که بیرون را ساخت درون را هم نساخت؟^{۴۱} از آنچه درون ظرفها دارید، خیرات کنید که همه اش برای شما پاک خواهد شد.

^{۴۲} وای بحال شما ای پیروان فرقه فریسی، شما از نعناع و پودینه و انواع ادویه ده یک می دهید، اما از اجرای عدالت و محبت به خدا غافل هستید. اینها چیزهایی است که شما باید بدون غافل ماندن از چیزهای دیگر به عمل آورید.

^{۴۳} وای بحال شما ای فریسی ها، شما صدر مجلس را در کنیسه ها و سلام و تعارف را در بازارها دوست دارید.^{۴۴} وای بحال شما! شما مانند قبرهایی

در خواست معجزه آسمانی (همچنین در متی ۱۲: ۳۸ - ۴۲)

^{۲۹} وقتی مردم در اطراف عیسی ازدحام کردند او به صحبت خود چنین ادامه داد: «مردمان این زمانه چقدر شریزند! آن ها معجزه می خواهند، اما تنها معجزه ای که به ایشان داده خواهد شد معجزه یونس نبی است،^{۳۰} چون همانطور که یونس برای مردم نینوا نشانه ای بود، پسر انسان نیز برای مردم این زمان نشانه دیگری خواهد بود.^{۳۱} در روز داوری، ملکه جنوب با مردم این روزگار زنده خواهد شد و آنها را متهم خواهد ساخت، چون او از آن سر دنیا آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و شما بدانید آنکه در اینجاست از سلیمان بزرگتر است.^{۳۲} مردم نینوا در روز داوری با مردم این روزگار زنده خواهند شد و برضد آنها شهادت خواهند داد چون مردم نینوا در اثر پیام یونس توبه کردند و آنکه در اینجاست از یونس بزرگتر است.

چراغ بدن

(همچنین در متی ۵: ۱۵ و ۶: ۲۲ - ۲۳)

^{۳۳} هیچکس چراغ را روشن نمی کند که آن را پنهان کند یا زیر تشت بگذارد، بلکه آن را روی چراغدان قرار می دهد تا کسانی که وارد اطاق می شوند نور را ببینند.^{۳۴} چراغ بدن تو چشم توست. وقتی چشمانت سالم هستند تمام وجود تو روشن است اما وقتی چشمهایت معیوب باشند تو در تاریکی هستی.^{۳۵} پس چشمان خود را باز کن مبدا

بسیار سؤال پیچ نمودند^{۵۴} و در کمین بودند که او را با سخنان خودش به دام بیندازند.

پرهیز از ریاکاری

(همچنین در متی ۱۰: ۲۶ - ۲۷)

۱۲ در این هنگام جمعیتی که هزاران هزار نفر می شد گرد آمده بود به طوری که یکدیگر را زیر پا می کردند. عیسی پیش از همه با شاگردان خود شروع به سخن کرده گفت: «از خمیرمایه فریسی ها یعنی منافقت آنها احتیاط کنید.^۲ هرچه پوشیده است عاقبت پرده از رویش برداشته خواهد شد و هرچه پنهان است آشکار خواهد شد.^۳ بنابراین آنچه را که در تاریکی گفته اید، در روشنایی روز شنیده خواهد شد و آنچه را که پشت درهای بسته نجوا کرده اید، روی بامها اعلام خواهد شد.

خدا ترسی

(همچنین در متی ۱۰: ۲۸ - ۳۱)

^۴ به شما که دوستان من هستید می گویم: از کسانی که بدن را می کشند و بعد از آن کار دیگری از دست شان بر نمی آید نترسید.^۵ شما را آگاه می سازم که از چه کسی باید بترسید: از آن کسی بترسید که پس از کشتن، اختیار دارد به جهنم اندازد. بلی، می گویم از او باید ترسید.

^۶ آیا قیمت پنج گنجشک دو روپیه نمی باشد؟ اما هیچکدام از آن ها از نظر خدا دور نیست.^۷ علاوه بر این حتی موهای سر شما تماماً شمرده شده است.

هستید که هیچ نشانه ای روی آن ها نیست و مردم ندانسته و ناشناخته روی آن ها راه می روند.»

^{۴۵} یکی از معلمان شریعت در جواب عیسی گفت: «ای استاد، وقتی چنین حرفهایی می زنی به ما هم بر می خورد.»^{۴۶} عیسی در جواب فرمود: «بلی، ای معلمان شریعت، وای بحال شما نیز، چون بارهای بسیار سنگین بر دوش مردم می گذارید و خودتان یک انگشت هم به آن بار نمی زنید.^{۴۷} وای بحال شما که مقبره های پیامبرانی را که پدران شما کشتند می سازید^{۴۸} و به این وسیله اعمال پدرانتان را تأیید و تصدیق می کنید، چون آنها مرتکب آن قتل ها شدند و شما اینها را بنا می کنید.^{۴۹} این است که حکمت خدا می فرماید: «برای ایشان پیامبران و رسولان می فرستم، بعضی را می کشند و بعضی را آزار می رسانند»،^{۵۰} تا مردم این زمانه مجبور شوند جواب خون تمام پیامبرانی را که از اول پیدایش دنیا ریخته شده است بدهند،^{۵۱} از خون هابیل گرفته تا خون زکریا که بین قربانگاه و مکان مقدس عبادتگاه هلاک شد. بلی، بدانید که مردم این روزگار جواب همه آن ها را خواهند داد.

^{۵۲} وای بحال شما ای معلمان شریعت، شما کلید در معرفت را بر می دارید، خودتان داخل نمی شوید و آنانی را هم که می خواهند داخل شوند، نمی گذارید.»

^{۵۳} وقتی عیسی از آن خانه بیرون رفت علمای دین و فریسی ها با خشم و غضب دور او را گرفتند و او را در موضوعات

محصول فراوانی آورد. ^{۱۷} با خود فکر کرد که: «چه کنم؟ جا ندارم که محصول خود را انبار کنم.» ^{۱۸} سپس گفت: «خوب، فهمیدم چکار کنم، انبارها را خراب می‌کنم و آن‌ها را بزرگتر می‌سازم. غله و سایر اجناسم را جمع‌آوری می‌کنم. ^{۱۹} آن وقت به خود می‌گویم: ای جان من، تو به فراوانی چیزهای خوب جمع کرده‌ای که برای سالیان درازی کفایت می‌کند، آسوده باش، بخور و بنوش و خوش بگذران.» ^{۲۰} اما خدا به او فرمود: «ای احمق، همین امشب باید جانت را تسلیم کنی، پس آنچه اندوخته‌ای مال کی خواهد بود؟» ^{۲۱} این است عاقبت مردی که برای خود ثروت می‌اندوزد ولی پیش خدا مفلس است.»

توکل بر خدا

(همچنین در متی ۶: ۲۵ - ۳۴)

^{۲۲} به شاگردان فرمود: «به این سبب است که به شما می‌گویم: به خاطر زندگی، نگران غذا و برای بدن، نگران لباس نباشید، ^{۲۳} زیرا زندگی بالاتر از غذا و بدن بالاتر از لباس است. ^{۲۴} به زاغها فکر کنید: نه می‌کارند و نه درو می‌کنند، نه انبار دارند و نه کاهدان، ولی خدا به آن‌ها روزی می‌دهد و شما خیلی بیشتر از پرندگان ارزش دارید! ^{۲۵} آیا یکی از شما می‌تواند با نگرانی ساعتی به طول عمر خود بیفزاید؟ ^{۲۶} پس اگر شما کاری به این کوچکی را هم نمی‌توانید بکنید چرا در مورد بقیه چیزها نگران هستید؟ ^{۲۷} در رشد و نموی سوسنها تأمل کنید: نه می‌ریسند و نه می‌بافند، ولی بدانید

هیچ نترسید، شما از گنجشک‌های بی‌شمار بیشتر ارزش دارید!

اقرار همبستگی با مسیح

(همچنین در متی ۱۰: ۳۲ - ۳۳)

و ۱۲: ۳۲ و ۱۰: ۱۹ - ۲۰)

^۸ بدانید: هر که در برابر مردم خود را از من بداند پسر انسان در برابر فرشتگان خدا او را از خود خواهد دانست. ^۹ اما هر که در برابر مردم بگوید که مرا نمی‌شناسد در حضور فرشتگان خدا ناشناس محسوب خواهد شد. ^{۱۰} هر که کلمه‌ای بر ضد پسر انسان بگوید بخشیده خواهد شد اما برای آن کسی که به روح القدس بد بگوید بخشیده نخواهد شد.

^{۱۱} وقتی شما را به کنیسه‌ها و محاکم و به حضور فرمانروایان می‌آورند نگران نباشید که چطور از خود دفاع کنید و چه بگوئید، ^{۱۲} چون در همان ساعت روح القدس به شما نشان می‌دهد که چه بگویید.»

مثل توانگر نادان

^{۱۳} مردی از میان جمعیت به عیسی گفت: «ای استاد، به برادر من بگوارث خانواده را با من تقسیم کند.» ^{۱۴} جواب داد: «ای مرد، کی مرا در میان شما قاضی و حکم قرار داده است؟» ^{۱۵} بعد به مردم فرمود: «هوشیار باشید. از هر نوع چشم‌گرسنگی و طمع، خود را دور بدارید، زیرا زندگی واقعی را ثروت فراوان، تشکیل نمی‌دهد.» ^{۱۶} سپس برای ایشان این مثل را آورده گفت: «مردی زمینی داشت که

داخل بیاورند.^{۳۷} خوشا به حال خادمانی که وقتی ارباب شان می آید آنها را چشم به راه ببینند. بیقین بدانید که کمر خود را خواهد بست، آنها را بر سردسترخوان خواهد نشانید و به خدمت آن ها خواهد پرداخت،^{۳۸} چه نیمه شب باشد و چه قبل از سپیده دم، خوشا به حال آنها اگر وقتی ارباب شان می آید ملاحظه کند که آن ها چشم به راه هستند.^{۳۹} خاطر جمع باشید، اگر صاحب خانه می دانست که دزد چه ساعتی می آید، نمی گذاشت وارد خانه اش بشود.^{۴۰} پس آماده باشید چون پسر انسان در ساعتی می آید که شما کمتر انتظار آن را دارید.»

^{۴۱} پطرس عرض کرد: «خداوندا، آیا مقصد تو از این مثال تنها ما هستیم یا برای همه است؟»^{۴۲} عیسی خداوند فرمود: «خوب، کیست آن ناظر امین و با تدبیر که اربابش او را مقرر کند تا نوکرانش را اداره نماید و در وقت مناسب جیره آن ها را بدهد؟^{۴۳} خوشا به حال آن غلامی که وقتی اربابش می آید او را سرکار خود ببیند.^{۴۴} بیقین بدانید که اربابش او را ناظر همهٔ املاک خود خواهد کرد.^{۴۵} اما اگر آن غلام به خود بگوید: «ارباب به این زودی نخواهد آمد» و دست به آزار غلامان و کنیزان بزند و بخورد و بنوشد و مستی کند،^{۴۶} یک روز که آن غلام انتظارش را ندارد و در ساعتی که او نمی داند ارباب خواهد رسید و او را تکه تکه خواهد کرد و به این ترتیب او جزو نامطیعان خواهد شد.^{۴۷} غلامی که خواسته های ارباب خود را می داند و با وجود این برای اجرای

که حتی سلیمان هم با آن همه حشمت و جلال مثل یکی از آن ها آراسته نشد،^{۲۸} باری، اگر خدا علفی را که امروز در صحرا می روید و فردا در تنور سوخته می شود چنین می آراید چقدر بیشتر ای کم ایمانان شما را خواهد پوشانید!^{۲۹} برای آنچه می خورید و می نوشید اینقدر تشویش نکنید و نگران نباشید،^{۳۰} چون اینها تماماً چیزهایی است که مردم این دنیا دنبال می کنند. اما شما پدری دارید که می داند به آن ها محتاجید.^{۳۱} شما پادشاهی او را هدف خود قرار دهید و بقیه چیزها به شما نیز داده خواهد شد.

ثروت در آسمان

(همچنین در متی ۶: ۱۹ - ۲۱)

^{۳۲} ای گلهٔ کوچک، هیچ نترسید، زیرا خوشی پدر شما در این است که آن پادشاهی را به شما عطا کند.^{۳۳} آنچه دارید بفروشید و به فقرا بدهید و برای خود بکس هایی آماده کنید که کهنه نمی شود و گنجی در آن عالم ذخیره نمائید که هیچ کم نمی شود و هیچ دزدی نمی تواند به آن دستبرد بزند و موریانه آن را تباہ نمی کند،^{۳۴} زیرا اموال شما هر کجا باشد دل شما هم آنجا خواهد بود.

خادمان کمر بسته

^{۳۵} با کمرهای بسته و چراغ های روشن آمادهٔ کار باشید.^{۳۶} مانند اشخاصی باشید که منتظر آمدن ارباب خود از یک مجلس عروسی هستند و حاضرند که هر وقت برسد و در را بکوبد، او را به

باد از جانب جنوب می آید می گوئید: «گرمای شدیدی خواهد شد» و همینطور می شود. ^{۵۶} ای منافقان! شما که می توانید به ظواهر زمین و آسمان نگاه کنید و حالت آن را پیش بینی کنید چگونه از درک معنی این روزگار عاجزید؟

مصالحه با مدعی

(همچنین در متی ۵: ۲۵ - ۲۶)

^{۵۷} چرا نمی توانید راه راست را برای خود تشخیص دهید؟ ^{۵۸} اگر کسی برضد تو دعوی کند و تو را به محکمه بکشاند کوشش کن هنگامی که هنوز در راه هستی با او صلح نمایی و اگر نه او تو را پیش قاضی می برد و قاضی تو را به دست عسکر می دهد و عسکر تو را به زندان می اندازد. ^{۵۹} بدان که تا پول آخر را ندهی بیرون نخواهی آمد.»

توبه یا هلاکت

۱۳ در همان هنگام عده ای در آنجا حضور داشتند که داستان جلیلیانی را که پیلاتس خون شان را با قربانیهای شان در آمیخته بود ذکر کردند. ^۲ عیسی به آنها جواب داد: «آیا تصور می کنید این جلیلیان که دچار آن سرنوشت شدند از دیگر جلیلیان خطاکار تر بودند؟ ^۳ یقیناً نخیر، اما بدانید که اگر توبه نکنید همه شما مانند آنها نابود خواهید شد. ^۴ و یا آن هجده نفری که در موقع فرو ریختن برجی در سیلوحا کشته شدند، خیال می کنید که از دیگر مردمانی که در اورشلیم زندگی می کردند

آن ها هیچ اقدامی نمی کند با قمچین ضربه های بسیار خواهد خورد. ^{۴۸} اما کسی که از خواسته های اربابش بی خبر است و مرتکب عملی می شود که سزاور تنبیه می باشد ضربه های کمتری خواهد خورد. هرگاه به کسی زیاده داده شود از او زیاد مطالبه خواهد شد و هرگاه به کسی زیادتر سپرده شود از او زیادتر مطالبه خواهد شد.

تفرقه

(همچنین در متی ۱۰: ۳۴ - ۳۶)

^{۴۹} من آمده ام تا بر روی زمین آتشی روشن کنم و ای کاش زودتر از این روشن می شد. ^{۵۰} من تعمیدی در پیش دارم که باید اجرا شود و تا زمان انجام آن چقدر زیر فشار هستم! ^{۵۱} آیا گمان می کنید من آمده ام تا صلح بر روی زمین برقرار کنم؟ نخیر، اینطور نیست! بدانید که من آمده ام تا تفرقه بیاندازم، ^{۵۲} زیرا از این پس بین پنج نفر اعضای یک خانواده تفرقه خواهد افتاد، سه نفر مخالف دو نفر و دو نفر مخالف سه نفر خواهند بود: ^{۵۳} پدر مخالف پسر و پسر مخالف پدر، مادر مخالف دختر و دختر مخالف مادر، خشو مخالف عروس و عروس مخالف خشو.»

شناختن زمان

(همچنین در متی ۱۶: ۲ - ۳)

^{۵۴} همچنین به مردم فرمود: «شما وقتی می بینید که ابرها از مغرب نمودار می شوند فوراً می گوئید: «باران می بارد» و باران هم می بارد. ^{۵۵} وقتی

روز سَبَت.»^{۱۵} عیسی خداوند در جواب او فرمود: «ای منافقان! آیا کسی در میان شما پیدا می شود که در روز سَبَت گاو یا الاغ خود را از آخور باز نکند و برای آب دادن بیرون نبرد؟^{۱۶} پس چه عیب دارد اگر این زن که دختر ابراهیم است و هجده سال گرفتار شیطان بود، در روز سَبَت از این بندها آزاد شود؟»^{۱۷} وقتی عیسی این سخنان را فرمود مخالفان او خجل گشتند، در حالی که عموم مردم از اعمال شگفت انگیزی که انجام می داد خوشحال بودند.

مَثَل های دانه آوری و خمیرمایه

(همچنین در متی ۱۳: ۳۱ - ۳۲)

و مرقس ۴: ۳۰ - ۳۲ و متی ۱۳: ۳۳)

^{۱۸} عیسی به سخنان خود ادامه داد و فرمود: «پادشاهی خدا مانند چیست؟ آن را به چه چیز تشبیه کنم؟^{۱۹} مانند دانه آوری است که شخصی آن را در باغ خود کاشت، آن دانه رشد کرد و درختی شد و پرندگان آمدند و در میان شاخه هایش آشیانه گرفتند.»

^{۲۰} باز فرمود: «پادشاهی خدا را به چه چیز تشبیه کنم؟^{۲۱} مانند خمیرمایه ای است که زنی آن را با سه پیمانه آرد مخلوط کرد تا تمام خمیر برسد.»

دروازه تنگ

(همچنین در متی ۷: ۱۳ - ۱۴)

و ۲۱ - ۲۳)

^{۲۲} عیسی به سفر خود در شهرها و دهات ادامه داد و در حالی که بسوی اورشلیم

گناهکارتر بودند؟^۵ نخیر، بلکه مطمئن باشید اگر توبه نکنید، همه شما مانند آنها نابود خواهید شد.»

مَثَل درخت بی بر

^۶ عیسی برای آنها این مَثَل را آورده گفت: «مردی در تاکستانش درخت انجیری داشت و برای چیدن میوه به آنجا رفت ولی چیزی پیدا نکرد.^۷ پس به باغبان گفت: «بین حالا سه سال است که من می آیم و در این درخت دنبال میوه می گردم ولی چیزی پیدا نکرده ام. آن را ببر، چرا بی سبب زمین را اشغال کند؟»^۸ اما او جواب داد: «ارباب، این یک سال هم بگذار بماند تا من دورش را بکنم و کود بریزم.^۹ اگر در موسم آینده میوه آورد، چه بهتر و گرنه امرکن تا آن را ببرند.»

شفای زن پُشت خمیده در روز سَبَت

^{۱۰} یک روز سَبَت عیسی در کنیسه ای به تعلیم مشغول بود.^{۱۱} در آنجا زنی بود که روحی ناپاک او را مدت هجده سال رنجور کرده بود. پشتش خمیده شده بود و نمی توانست راست بایستد.^{۱۲} وقتی عیسی او را دید به او فرمود: «ای زن، تو از بیماری خود شفا یافتی.»^{۱۳} بعد دستهای خود را بر او گذاشت و فوراً قامت او راست شد و به شکرگزاری پرودگار پرداخت.^{۱۴} اما در عوض سرپرست کنیسه از اینکه عیسی در روز سَبَت شفا داده بود، دلگیر شد و به جماعت گفت: «شش روز تعیین شده است که باید کار کرد، در یکی از آن روزها بیایید و شفا بیابید، نه در

ترک کن و به جای دیگری برو. هیرودیس قصد جان تو را دارد.»^{۳۲} عیسی جواب داد: «بروید و به آن روباه بگویید: من امروز و فردا ارواح ناپاک را بیرون می رانم و شفا می دهم و در روز سوم به هدف خود می رسم.^{۳۳} اما باید امروز و فردا و پس فردا به سفر خود ادامه دهم زیرا این محال است که پیامبر در جایی جز اورشلیم بمیرد.

^{۳۴} ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای شهری که پیامبران را می کشی و آنانی را که پیش تو فرستاده می شوند سنگسار می کنی! چه بسیار آرزو داشته ام مانند مرغی که جوجه های خود را زیر پر و بالش می گیرد فرزندان تو را به دور خود جمع کنم اما نخواستی.^{۳۵} اینک خانه شما به خود تان ویران و آگذاشته می شود! و بدانید که دیگر مرا نخواهید دید تا آن زمان که بگویید: متبارک است آن کسی که به نام خداوند می آید.»

شفای مرد مبتلا به مرض آب گرفتگی

۱۴ در یک روز سبت عیسی برای صرف غذا به منزل یکی از بزرگان فرقه فریسی رفت. آنها با دقت مراقب او بودند.^۱ آنجا در برابر او مردی دیده می شد که مبتلا به مرض آب گرفتگی بود.^۲ عیسی از معلمان شریعت و فریسی ها پرسید: «آیا شفای بیماران در روز سبت جایز است یا نه؟»^۳ آن ها چیزی نگفتند. پس عیسی آن مرد را شفا داد و رخصت داد.^۴ بعد رو به آنها کرد و فرمود: «اگر پسر یا گاو یکی از شما در چاه بیفتد آیا

می رفت به مردم تعلیم می داد.^{۲۳} شخصی از او پرسید: «ای آقا، آیا فقط عده کمی نجات می یابند؟» عیسی به ایشان گفت:^{۲۴} «سخت بکوشید تا خود را به داخل دروازه تنگ برسانید و بدانید که عده بسیاری برای ورود کوشش خواهند کرد ولی توفیق نخواهند یافت.^{۲۵} بعد از آن که صاحب خانه برخیزد و در را قفل کند شما خود را بیرون خواهید دید و در آن موقع در را می کوبید و می گویید: «ای آقا، اجازه بفرما به داخل بیائیم.» اما جواب او فقط این خواهد بود: «من نمی دانم شما از کجا آمده اید.»^{۲۶} بعد شما خواهید گفت: «ما با تو سر یک دسترخوان خوردیم و نوشیدیم و تو در کوچه های ما تعلیم می دادی.»^{۲۷} اما او باز به شما خواهد گفت: «نمی دانم شما از کجا آمده اید. ای بدکاران همه از پیش چشم من دور شوید.»^{۲۸} در آن زمان شما که ابراهیم و اسحاق و یعقوب و تمام پیامبران را در پادشاهی خدا می بینید در حالی که خود تان محروم هستید، چقدر گریه خواهید کرد و دندان بر دندان خواهید فشرد.^{۲۹} مردم از مشرق و مغرب و شمال و جنوب خواهند آمد و در پادشاهی خدا بر سر دسترخوان خواهند نشست.^{۳۰} بلی، آنها که اکنون آخرین هستند، اولین و آنها که اکنون اولین هستند، آخرین خواهند بود.»

ماتم برای اورشلیم

(همچنین در متی ۲۳: ۳۷ - ۳۹)

^{۳۱} در آن موقع عده ای از پیروان فرقه فریسی پیش او آمدند و گفتند: «اینجا را

آن روزی که عادلان زنده می شوند عوض خواهد گرفت.»

جشن پادشاهی خدا

(همچنین در متی ۲۲: ۱-۱۰)

^{۱۵} یکی از حاضران، بعد از شنیدن این سخنان به او عرض کرد: «خوشا به حال آن کسی که در پادشاهی خدا سر دسترخوان بنشیند.»^{۱۶} اما عیسی جواب داد: «مردی مهمانی شام بزرگی ترتیب داد و عده زیادی را دعوت کرد.^{۱۷} در وقت شام غلام خود را با پیغامی پیش مهمانان فرستاد که حالا بیائید، همه چیز حاضر است.^{۱۸} اما همه شروع به عذر آوردن کردند. اولی گفت: «من قطعه زمینی خریده ام و باید بروم آن را ببینم. لطفاً عذر مرا بپذیر.»^{۱۹} دومی گفت: «من پنج جفت گاو خریده ام و حالا می روم آن ها را امتحان کنم. لطفاً مرا معذور بدار.»^{۲۰} نفر بعدی گفت: «من نو عروسی کرده ام و به این سبب نمی توانم بیایم.»^{۲۱} وقتی آن غلام برگشت و موضوع را به اطلاع ارباب خود رسانید، ارباب عصبانی شد و به او گفت: «زود به کوچه ها و پس کوچه های شهر برو و بینوایان و مفلوجان و کورها و لنگان را پیش من بیاور.»^{۲۲} بعداً غلام گفت: «ارباب، امر تو اطاعت شد و هنوز هم جا هست.»^{۲۳} ارباب جواب داد: «به سرکها و کوچه باغها برو و با اصرار همه را دعوت کن که بیایند تا خانه من پُر شود.»^{۲۴} بدانید که هیچیک از آن کسانی که دعوت کرده بودم مزه این مهمانی را نخواهد چشید.»

بخاطر این که روز سَبَت است در بیرون آوردنش دچار تردید خواهید شد؟^۶ و آن ها برای این سؤال جوابی نیافتند.

برتری جویی و فروتنی

^۷ وقتی عیسی دید که مهمانان چطور صدر مجلس را برای خود اختیار می کردند برای ایشان مثلی آورده گفت: «وقتی کسی شما را به یک مجلس عروسی دعوت می کند در صدر مجلس ننشینید، زیرا امکان دارد که شخصی مهمتر از شما دعوت شده باشد^۹ و میزبان بیاید و به شما بگوید: «جای خود را به این آقا بده.» در آن صورت باید با شرمساری در پایین مجلس بنشینید.^{۱۰} نخبیر، وقتی دعوت از تو می شود برو و در پایین مجلس بنشین تا وقتی میزبان تو آمد، بگوید: «دوست من، بفرما بالا تر.» پس تمام مهمانان احترامی را که به تو می شود خواهند دید.^{۱۱} چون هر که خود را بزرگ سازد، خوار خواهد شد و هر که خود را فروتن سازد سرفراز خواهد گردید.»

^{۱۲} بعد به میزبان خود گفت: «وقتی مهمانی شام یا چاشت ترتیب می دهی دوستان، برادران و دیگر خویشان یا همسایگان ثروتمند خود را دعوت نکن مبادا آنها هم متقابلاً از تو دعوت کنند و به این ترتیب عوض خود را بگیری، بلکه وقتی مهمانی می دهی بینوایان و مفلوجان و لنگان و کورها را دعوت کن^{۱۴} و خوشبخت خواهی بود چون آنها هیچگونه وسیله عوض دادن ندارند و تو در

خود را باز یابد؟^{۳۵} دیگر نه برای زمین مصرفی دارد و نه می توان بصورت کود از آن استفاده کرد. آن را فقط باید دور ریخت. اگر گوش شنوا دارید بشنوید.»

گوسفند گمشده

(همچنین در متی ۱۸: ۱۲ - ۱۴)

در این اثنا جزیه گیران و خطاکاران ازدحام کرده بودند تا به سخنان او گوش دهند.^۲ پیروان فرقه فریسی و علمای یهود غم غم کنان گفتند: «این مرد اشخاص بی سر و پا را با خوشرویی می پذیرد و با آنها غذا می خورد.»^۳ به این جهت عیسی متلی آورد و گفت:^۴ «فرض کنید یکی از شما صد گوسفند داشته باشد و یکی از آن ها را گم کند، آیا نود و نه تای دیگر را در چراگاه نمی گذارد و بدنال آن گمشده نمی رود تا آن را پیدا کند؟^۵ و وقتی آن را پیدا کرد با خوشحالی آن را به دوش می گیرد^۶ و به خانه می رود و همه دوستان و همسایگان را جمع می کند و می گوید: «با من خوشی کنید، گوسفند گمشده خود را پیدا کرده ام.»^۷ بدانید که به همان طریق برای یک گناهکار که توبه می کند در آسمان بیشتر خوشی و سرور خواهد بود تا برای نود و نه شخص پرهیزگار که نیازی به توبه ندارند.

سکه گمشده

^۸ و یا فرض کنید زنی ده سکه نقره داشته باشد و یکی را گم کند آیا چراغی روشن نمی کند و خانه را جارو نمی نماید و در

بهای پیروی از مسیح

(همچنین در متی ۱۰: ۳۷ - ۳۸)

^{۲۵} در بین راه جمعیت بزرگی همراه عیسی بود. او به آنها رو کرد و فرمود:^{۲۶} «اگر کسی پیش من بیاید و از پدر و مادر، زن و فرزند، برادران و خواهران و حتی جان خود دست نشوید نمی تواند شاگرد من باشد.^{۲۷} کسی که صلیب خود را بر ندارد و با من نیاید نمی تواند شاگرد من باشد.^{۲۸} اگر کسی از شما به فکر ساختن یک برج باشد، آیا اول نمی نشیند و مخارج آن را برآورد نمی کند تا ببیند آیا استطاعت تمام کردن آن را دارد یا نه؟^{۲۹} در غیر اینصورت اگر پایه آن را بگذارد و بعد نتواند آن را تمام کند همه کسانی که آن را ببینند به او خواهند خندید^{۳۰} و خواهند گفت: «این مرد ساختمانی را شروع کرد ولی نتوانست آن را تمام کند.»^{۳۱} یا کدام پادشاهی است که به جنگ پادشاه دیگری برود بدون آنکه اول بنشیند و مطالعه کند که آیا با ده هزار سپاهی می تواند با یک لشکر بیست هزار نفری مقابله کند؟^{۳۲} و اگر نتواند، او خیلی زودتر از اینکه دشمن سر برسد سفیری می فرستد و تقاضای صلح می کند.^{۳۳} همچنین اگر شما حاضر نیستید تمام هستی خود را از دست بدهید نمی توانید شاگرد من باشید.

نمک فاسد

(همچنین در متی ۵: ۱۳ و مرقس ۹: ۵۰)

^{۳۴} نمک چیز خوبی است اما اگر خود نمک بی مزه شود به چه وسیله مزه اصلی

هر گوشه به دنبال آن نمی‌گردد تا آن را پیدا کند؟^۹ و وقتی پیدا کرد همهٔ دوستان و همسایگان خود را جمع می‌کند و می‌گوید: «با من خوشی کنید، پولی را که گم کرده بودم، پیدا کردم.»^{۱۰} به همان طریق بدانید که برای یک گناهکار که توبه می‌کند در میان فرشتگان خدا خوشی و سُرور خواهد بود.»

پسر گمشده

^{۱۱} باز فرمود: «مردی بود که دو پسر داشت.^{۱۲} پسر کوچکتر به پدر گفت: «پدر، حصهٔ مرا از دارائی خود به من بده.» پس پدر دارایی خود را بین آن دو تقسیم کرد.^{۱۳} چند روز بعد پسر کوچک تمام حصهٔ خود را به پول نقد تبدیل کرد و رهسپار سرزمین دور دستی شد و در آنجا دارایی خود را در عیاشی به باد داد.^{۱۴} وقتی تمام آن را خرج کرد قحطی سختی در آن سرزمین رخ داد و او سخت دچار تنگدستی شد.^{۱۵} پس رفت و نوکر یکی از ملاکین آن محل شد. آن شخص او را به مزرعهٔ خود فرستاد تا خاکهایش را بچراند.^{۱۶} او آرزو داشت شکم خود را با خوراکی که خوکها می‌خورند پُر کند ولی هیچکس به او چیزی نمی‌داد.^{۱۷} آخر به خود آمد و گفت: «بسیاری از مزدوران پدر من نان کافی و حتی اضافی دارند و من در اینجا نزدیک است از گرسنگی تلف شوم.^{۱۸} من بر می‌خیزم و پیش پدر خود می‌روم و به او می‌گویم: پدر، من نسبت به خدا و نسبت به تو گناه کرده‌ام.^{۱۹} دیگر لایق آن نیستم که پسر

تو خوانده شوم. با من هم مثل یکی از نوکران خود رفتار کن.»^{۲۰} پس برخاست و رهسپار خانهٔ پدر شد. هنوز تا خانه فاصلهٔ زیادی داشت که پدرش او را دید و دلش بحال او سوخت و به طرف او دوید، دست به گردنش انداخت و به گرمی او را بوسید.^{۲۱} پسر گفت: «پدر، من نسبت به خدا و نسبت به تو گناه کرده‌ام. دیگر لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.»^{۲۲} اما پدر به نوکران خود گفت: «زود بروید. بهترین چین را بیاورید و به او بپوشانید. انگشتی به انگشتش و بوت به پاهایش کنید.^{۲۳} گوسالهٔ چاق را بیاورید و حلال کنید تا مجلس جشنی برپا کنیم،^{۲۴} چون این پسر من مرده بود زنده شده و گم شده بود پیدا شده است.» به این ترتیب جشن و سُرور شروع شد.^{۲۵} در این هنگام پسر کلانتر در مزرعه بود و وقتی باز گشت، همینکه به خانه نزدیک شد صدای رقص و موسیقی را شنید.^{۲۶} یکی از نوکران را صدا کرد و پرسید: «چی شده است؟»^{۲۷} نوکر به او گفت: «برادرت آمده و پدرت چون او را صحیح و سالم باز یافته، گوسالهٔ چاق را کشته است.»^{۲۸} اما پسر بزرگ قهر کرد و به هیچ وجه نمی‌خواست به داخل بیاید پدرش بیرون آمد و به او التماس نمود.^{۲۹} اما او در جواب پدر گفت: «تو خوب می‌دانی که من در این چند سال چطور مانند یک غلام به تو خدمت کرده‌ام و هیچوقت از اوامر تو سرپیچی نکرده‌ام و تو حتی یک بزغاله هم به من ندادی تا با دوستان خود خوش بگذرانم.^{۳۰} اما حالا

گندم.» به او گفت: «صورت حسابت را بگیر و به جای آن بنویس هشتاد خروار.»^۸ آن ارباب، ناظر نادرست را به خاطر اینکه چنان زیرکانه عمل کرده بود آفرین گفت، زیرا مردم این دنیا در مناسبات با هموعان خود از ایمانداران زیرکتر هستند.

^۹ پس به شما می گویم که مال دنیا را برای به دست آوردن دوستان مصرف کنید تا وقتی پول تان به آخر می رسد شما را در خانه های جاودانی بپذیرند.^{۱۰} کسی که در امور کوچک درستکار باشد، در کارهای بزرگ هم درستکار خواهد بود و کسی که در امور کوچک نادرست باشد، در کارهای بزرگ هم نادرست خواهد بود.^{۱۱} پس اگر شما در خصوص مال دنیا امین نباشید، چه کسی در مورد آن ثروت حقیقی به شما اعتماد خواهد کرد؟^{۱۲} و اگر شما در مورد آنچه به دیگری تعلق دارد امین نباشید، کی آنچه را که مال خود شماست به شما خواهد داد؟^{۱۳} هیچ نوکری نمی تواند غلام دو ارباب باشد، چون یا از اولی بدش می آید و دومی را دوست دارد یا به اولی ارادت دارد و دومی را حقیر می شمارد. شما نمی توانید هم بنده خدا باشید و هم در بند پول.»

سخنانی از عیسی

(همچنین در متی ۱۱: ۱۲ - ۱۳)

و ۵: ۳۱ - ۳۲ و مرقس ۱۰: ۱۱ - ۱۲)

^{۱۴} فریسی ها این سخنان را شنیدند و او را مسخره کردند زیرا پول دوست بودند.^{۱۵} عیسی به آنها فرمود: «شما کسانی

که این پسرت پیدا شده، بعد از آنکه همه ثروت تو را با فاحشه ها تلف کرده است برای او گوساله چاق می کنی.»^{۳۱} پدر گفت: «پسرم، تو همیشه با من هستی و هرچه من دارم از تو است.^{۳۲} اما اکنون باید جشن بگیریم و خوشی کنیم، زیرا این برادر تو است که مرده بود، زنده شده است و گم شده بود، پیدا شده است.»

ناظر نادرست

۱۶

عیسی همچنین به شاگردان فرمود: «شخصی ثروتمند ناظری داشت و شکایاتی به او رسید که آن ناظر از دارائی اش سوء استفاده می کند.^۱ پس او را خواسته گفت: «این چه حرفهایی است که درباره تو می شنوم. حسابهایت را پس بده چون دیگر نمی توانی در اینجا ناظر باشی.»^۲ آن ناظر پیش خود گفت: «حالا که ارباب من می خواهد کار ناظری را از من بگیرد چه باید بکنم؟ من که نه توان بیل زدن دارم و نه روی گدایی کردن.^۳ بلی می دانم چه کنم تا مطمئن شوم که وقتی مرا از این کار برکنار کرد اشخاصی باشند که در خانه های خود را بر روی من باز کنند.»^۴ پس قرضداران ارباب را یک به یک حاضر کرد. به اولی گفت: «چقدر از ارباب من قرضدار هستی؟»^۵ جواب داد: «صد پیمانۀ روغن زیتون.» گفت: «بیا، این صورت حساب بیا.»^۶ بنشین و به جای آن بنویس پنجاه پیمانۀ زود شو.»^۷ بعد به دیگری گفت: «تو چقدر قرضدار هستی؟» گفت: «صد خروار

عذاب می کشم.»^{۲۵} اما ابراهیم گفت: «فرزندم، به خاطر بیاور که وقتی زنده بودی همه چیزهای خوب نصیب تو و همه بدیها نصیب ایلعازر شد. حالا او در اینجا آسوده است و تو در عذاب هستی.»^{۲۶} اما کار به اینجا تمام نمی شود شکاف عمیقی میان ما و شما قرار دارد. هر که از این طرف بخواهد به شما برسد نمی تواند از آن بگذرد و کسی هم نمی تواند از آن طرف پیش ما بیاید.»^{۲۷} او جواب داد: «پس ای پدر، التماس می کنم ایلعازر را به خانه پدر من،^{۲۸} که در آن پنج برادر دارم، بفرست تا آنها را با خبر کند مبادا آنها هم به این محل عذاب بیایند.»^{۲۹} اما ابراهیم گفت: «آن ها موسی و انبیاء را دارند، به سخنان ایشان گوش بدهند.»^{۳۰} آن مرد جواب داد: «نه، ای پدر، اگر کسی از مردگان پیش ایشان برود، توبه خواهند کرد.»^{۳۱} ابراهیم در جواب فرمود: «اگر به سخنان موسی و انبیاء گوش ندهند، حتی اگر کسی هم پس از مرگ زنده شود، باز باور نخواهند کرد.»

سخنانی دیگر از عیسی

(همچنین در متی ۱۸: ۶ - ۷)

و ۲۱ - ۲۲ و مرقس ۹: ۴۲)

۱۷ عیسی به شاگردان خود فرمود: «از روبرو شدن با وسوسه ها گریزی نیست اما وای بحال آن کس که سبب وسوسه می شود.^۲ برای او بهتر است که با سنگ آسیابی به دور گردن خود به دریا انداخته شود از این که یکی از این کوچکان را گمراه کند.^۳ متوجه باشید! اگر

هستید که نیکوئیهای خود را به زُخ مردم می کشید، اما خدا از باطن تان آگاه است چون آنچه در نظر آدمیان ارزش بسیار دارد، پیش خدا ناپاک است.

^{۱۶} تا زمان یحیی، تورات و نوشته های پیامبران در کار بود. از آن پس مژده پادشاهی خدا اعلام شده است و همه مردم می خواهند با تلاش داخل آن شوند.^{۱۷} آسانتر است که آسمان و زمین از بین برود تا نقطه ای از تورات بیفتد.

^{۱۸} هر مردی که زن خود را طلاق بدهد و زن دیگری بگیرد مرتکب زنا می شود و هر کسی زن طلاق داده شده را بگیرد زنا می کند.

توانگر و ایلعازر

^{۱۹} مرد ثروتمندی بود که همیشه لباسی ارغوانی و از کتان نازک می پوشید و با خوشگذرانی فروان زندگی می کرد.^{۲۰} در پیش در خانه او گدای زخم آلودی به نام ایلعازر خوابیده بود،^{۱۱} که آرزو داشت با پس مانده های دسترخوان آن ثروتمند شکم خود را پُر کند. حتی سگها می آمدند و زخمهای او را می لیسیدند.

^{۲۲} یک روز آن فقیر مُرد و فرشتگان او را به آغوش ابراهیم بردند. آن ثروتمند هم مُرد و به خاک سپرده شد.^{۲۳} او که در دنیای مردگان در عذاب بود، به بالا دید و از دور، ابراهیم را با ایلعازر که در کنار او بود دید.^{۲۴} فریاد زد: «ای پدر من ابراهیم، به من رحم کن. ایلعازر را بفرست تا سرانگشت خود را به آب بزند و زبان مرا ترکند چون من در این آتش

عیسی، ای استاد، به ما رحم کن.»^{۱۴} وقتی عیسی آنها را دید فرمود: «بروید و خود را به کاهنان نشان بدهید.» و همچنانکه می رفتند پاک گشتند.^{۱۵} یکی از ایشان وقتی دید شفا یافته است در حالی که خدا را با صدای بلند حمد می گفت بازگشت^{۱۶} و خود را پیش پاهای عیسی انداخت و از او سپاسگزاری کرد. این شخص یک سامری بود.^{۱۷} عیسی در این خصوص فرمود: «مگر هر ده نفر پاک نشدند؟ پس آن نه نفر دیگر کجا هستند؟»^{۱۸} آیا غیر از این بیگانه کسی نبود که برگردد و خدا را حمد گوید؟»^{۱۹} به آن مرد فرمود: «برخیز و برو، ایمانت تو را شفا داده است.»

آمدن پادشاهی خدا

(همچنین در متی ۲۴: ۲۳ - ۲۸)

(۳۷ - ۴۱)

^{۲۰} پیروان فرقه فریسی از او سؤال کردند که پادشاهی خدا کی خواهد آمد. عیسی در جواب فرمود: «پادشاهی خدا طوری نمی آید که بتوان آن را مشاهده کرد^{۲۱} و کسی نخواهد گفت که، آن در اینجا یا در آنجا است، چون در حقیقت پادشاهی خدا در میان خود شماست.»

^{۲۲} به شاگردان فرمود: «زمانی خواهد آمد که شما آرزوی دیدن یکی از روزهای پسر انسان را خواهید داشت اما آن را نخواهید دید.^{۲۳} به شما خواهند گفت که به اینجا یا آنجا نگاه کنید. شما به دنبال آنها نروید،^{۲۴} زیرا پسر انسان در روز خود مانند برق که از این سر آسمان

برادرت به تو بدی کند او را سرزنش کن و اگر توبه کند او را ببخش.^۴ حتی اگر روزی هفت بار به تو بدی کند و هفت بار پیش تو بیاید و بگوید: «توبه کردم»، او را ببخش.»

^۵ رسولان به عیسی خداوند عرض کردند: «ایمان ما را زیاد کن.»^۶ خداوند جواب داد: «اگر شما به اندازه دانه اوری ای ایمان می داشتید می توانستید به این درخت توت بگویید: «از ریشه در بیا و در دریا کاشته شو.» و از شما اطاعت می کرد.»

^۷ فرض کنید یکی از شما غلامی دارد که قلبه می کند یا از گوسفندان پاسداری می کند. وقتی از مزرعه برگردد آیا او به آن غلام خواهد گفت: «فوراً بیا و بنشین؟»^۸ آیا به عوض آن نخواهد گفت: «نان مرا حاضر کن، کمرت را ببند و تا من می خورم و می نوشم خدمت کن، بعد می توانی غذای خودت را بخوری؟»^۹ و آیا او از آن غلام به خاطر آنکه اوامرش را اجراء کرده است ممنون خواهد بود؟^{۱۰} در مورد شما هم همینطور است، هرگاه تمام اوامری را که به شما داده شده بجا آورید بگوئید: ما غلامانی بیش نیستیم، فقط وظیفه خود را انجام داده ایم.»

شفای ده جذامی

^{۱۱} عیسی در سفر خود به سوی اورشلیم از سرحد بین سامره و جلیل می گذشت.^{۱۲} هنگامی که می خواست به دهکده ای وارد شود با ده نفر جذامی روبرو شد. آنها دور ایستادند^{۱۳} و فریاد کردند: «ای

قاضی نادرست و بیوه زن

۱۸ عیسی برای آنها مثلی آورد تا نشان دهد که باید همیشه دعا کنند و هرگز دلسرد نشوند.^۲ او فرمود: «در شهری قاضی ای بود که نه ترس از خدا داشت و نه توجهی به خلق.^۳ در همان شهر بیوه زنی زندگی می کرد که پیش او می آمد و از دست دشمن خود شکایت می کرد.^۴ قاضی تا مدت زیادی به شکایت او توجهی نکرد اما آخر پیش خود گفت: «درست است که من ترسی از خدا و توجهی به خلق خدا ندارم،^۵ اما این بیوه زن مایهٔ دردسر من شده است و برای اینکه با اصرار خود مرا به تنگ نسازد به داد او خواهم رسید.»

۶ عیسی خداوند فرمود: «آنچه را قاضی بی انصاف گفت شنیدید. آیا خدا به داد خواهی برگزیدگان خود که شب و روز به درگاهش عذر و زاری می کنند توجه نخواهد کرد و آیا برای کمک به آن ها عجله نخواهد نمود؟^۸ بدانید که او بزودی و به نفع آنها دادرسی خواهد کرد. اما وقتی پسر انسان می آید آیا اثری از ایمان بر روی زمین خواهد یافت؟»

عبادت یک فریسی و یک جزیه گیر

۹ همچنین عیسی برای کسانی که از نیکی خود مطمئن بودند و سایرین را از خود پست تر می شمردند این مثل را آورده گفت: «دو نفر برای دعا به عبادتگاه رفتند، یکی فریسی و دیگری جزیه گیر بود.^{۱۱} آن فریسی ایستاد و با خود دعا کرد و گفت: «ای خدا، تو را شکر می کنم

تا آن سر آسمان می درخشد خواهد بود.^{۲۵} اما لازم است که او اول رنجهای بسیار را بکشد و از طرف مردم این روزگار رد شود.^{۲۶} زمان پسر انسان مانند روزگار نوح خواهد بود.^{۲۷} مردم تا روزی که نوح وارد کشتی شد و سیل آمده همه را نابود کرد می خوردند و می نوشیدند، زن می گرفتند و شوهر می کردند.^{۲۸} همچنین مانند زمان لوط خواهد بود که مردم می خوردند و می نوشیدند و به خرید و فروش و کشت و کار و خانه سازی مشغول بودند.^{۲۹} اما در روزی که لوط از سدوم بیرون آمد آتش و سنگ گوگرد از آسمان بارید و همه را از بین برد.^{۳۰} روزی که پسر انسان ظهور کند مانند آن روزگار خواهد بود.

۳۱ در آن روز مردی که در پشت بام است و دارائی اش در خانه می باشد نباید برای بردن آن ها پایین بیاید. همچنین کسی که در مزرعه است نباید برگردد.^{۳۲} زن لوط را بیاد داشته باشید!^{۳۳} هر که برای نجات جان خود بکوشد آن را از دست می دهد و هر که جان خود را فدا کند آن را نجات خواهد داد.^{۳۴} بدانید که در آن شب از دو نفر که در یک بستر هستند یکی را می برند و دیگری را می گذارند.^{۳۵} از دو زن که با هم دستاس می کنند یکی را می برند و دیگری را می گذارند.^{۳۶} از دو مردی که در مزرعه باشند یکی برداشته می شود و دیگری در جای خود می ماند.^{۳۷} وقتی آن ها این را شنیدند پرسیدند: «کجا ای خداوند؟» او فرمود: «هر جا لاشه ای باشد لاشخورها جمع می شوند.»

۱۹ عیسی به او فرمود: «چرا مرا نیکو می‌گویی؟ هیچکس جز خدا نیکو نیست. ۲۰ احکام را می‌دانی - زنا نکن، قتل نکن، دزدی نکن، شهادت نادرست نده، پدرت و مادرت را احترام کن.» ۲۱ آن مرد جواب داد: «من از جوانی همه اینها را بجا آورده‌ام.» ۲۲ عیسی وقتی این را شنید فرمود: «هنوز یک چیز کم داری، آنچه داری بفروش و میان فقرا تقسیم کن که در عالم بالا گنجی خواهی داشت و بعد بیا از من پیروی کن.» ۲۳ اما او از این سخنان افسرده شد، چون مرد بسیار توانگری بود. ۲۴ عیسی وقتی این را دید فرمود: «چه مشکل است ورود ثروتمندان به پادشاهی خدا! ۲۵ گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از داخل شدن توانگری به پادشاهی خدا.» ۲۶ شنوندگان پرسیدند: «پس کی می‌تواند نجات یابد؟» ۲۷ جواب داد: «آنچه برای آدمیان غیرممکن است برای خدا امکان دارد!» ۲۸ پطرس گفت: «ببین، ما از همه چیز خود دست کشیده ایم و پیرو تو شده ایم.» ۲۹ عیسی فرمود: «بییقین بدانید که هر کس به خاطر پادشاهی خدا، خانه یا زن، برادران، والدین یا فرزندان خود را ترک نماید، ۳۰ در این دنیا چندین برابر عوض خواهد گرفت و در آخرت، زندگی ابدی نصیب او خواهد شد.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(همچنین در متی ۲۰: ۱۷ - ۱۹)

و مرقس ۱۰: ۳۲ - ۳۴)

۳۱ عیسی دوازده شاگرد خود را به کناری برد و به آنها فرمود: «ما اکنون به اورشلیم

که مانند دیگران، حریص و نادرست و زناکار و یا مانند این جزیه‌گیر نیستم. ۱۲ هفته‌ای دو بار روزه می‌گیرم. ده یک همه چیزهایی را که به دست می‌آورم می‌دهم.» ۱۳ اما آن جزیه‌گیر دور ایستاد و جرأت نگاه کردن به آسمان را نداشت بلکه به سینه خود می‌زد و می‌گفت: «ای خدا، بر من گناهکار رحم کن!» ۱۴ بدانید که این جزیه‌گیر بخشوده شده به خانه رفت و نه آن دیگری. هر که خود را بزرگ نماید خوار خواهد شد و هر که خود را خوار سازد سرفراز خواهد گردید.»

عیسی کودکان را برکت می‌دهد

(همچنین در متی ۱۹: ۱۳ - ۱۵)

و مرقس ۱۰: ۱۳ - ۱۶)

۱۵ مردم حتی کودکان را به حضور عیسی می‌آوردند تا بر آنها دست بگذارد اما شاگردان وقتی این را دیدند آنها را سرزنش کردند. ۱۶ اما عیسی کودکان را پیش خود خواست و فرمود: «بگذارید کودکان پیش من بیایند و مانع آنها نشوید، چون پادشاهی خدا به چنین کسانی تعلق دارد. ۱۷ بییقین بدانید اگر کسی پادشاهی خدا را مانند یک کودک نپذیرد هیچوقت وارد آن نخواهد شد.»

توانگران و پادشاهی خدا

(همچنین در متی ۱۹: ۱۶ - ۳۰)

و مرقس ۱۰: ۱۷ - ۳۱)

۱۸ شخصی از اشراف یهود از عیسی پرسید: «ای استاد نیکو، من برای به دست آوردن زندگی ابدی چه باید بکنم؟»

عیسی و زگی جزیه گیر

۱۹ عیسی وارد اریحا شد و از میان شهر می گذشت. ^۲ مردی در آنجا بود بنام زگی که سرپرست جزیه گیران و بسیار ثروتمند بود. ^۳ او می خواست ببیند که عیسی چه نوع شخصی است، اما به علت کوتاهی قامت و ازدحام مردم نمی توانست او را ببیند. ^۴ پس پیش دوید و از درخت چناری بالا رفت تا او را ببیند، چون قرار بود عیسی از آن راه بگذرد. ^۵ وقتی عیسی به آن محل رسید به بالا نگاه کرد و فرمود: «ای زگی، زود شو، پایین بیا زیرا باید امروز در خانه تو مهمان باشم.» ^۶ او به سرعت پایین آمد و با خوشرویی عیسی را پذیرفت. ^۷ وقتی مردم اینرا دیدند زمزمه نارضایی از آن ها برخاست. آن ها می گفتند: «او مهمان یک خطاکار شده است.» ^۸ زگی ایستاد و به عیسی خداوند گفت: «ای آقا، اکنون نصف دارایی خود را به فقرا می بخشم و مال هر کس را که به ناحق گرفته باشم چهار برابر به او پس می دهم.» ^۹ عیسی به او فرمود: «امروز رستگاری به این خانه روی آورده است چون این مرد هم پسر ابراهیم است. ^{۱۰} زیرا پسر انسان آمده است تا گمشده را پیدا کند و نجات دهد.»

مَثَل سکه های طلا

(همچنین در متی ۲۵: ۱۴ - ۳۰)

^{۱۱} عیسی چون در نزدیکی اورشلیم بود برای کسانی که این سخنان را شنیده بود مثلی آورد زیرا آن ها گمان می کردند که

می رویم و آنچه انبیاء درباره پسر انسان نوشته اند به حقیقت خواهد پیوست. ^{۳۲} او به دست بیگانگان تسلیم خواهد شد، او را مسخره خواهند کرد و با او بدرفتاری نموده به رویش آب دهان خواهند انداخت. ^{۳۳} او را تازیانه زده خواهند کشت. اما در روز سوم باز زنده خواهد شد.» ^{۳۴} اما شاگردان از این همه، چیزی نفهمیدند و این سخن برای ایشان نامفهوم بود و درک نمی کردند که درباره چه چیز صحبت می کند.

شفای گدای نابینا

(همچنین در متی ۲۰: ۲۹ - ۳۴)

و مرثس ۱۰: ۴۶ - ۵۲)

^{۳۵} هنگامی که عیسی به نزدیکی اریحا رسید کوری در کنار راه نشسته بود و گدایی می کرد. ^{۳۶} همین که شنید جمعیتی از آنجا می گذرد، پرسید چه شده است؟ ^{۳۷} به او گفتند: «عیسی ناصری از اینجا می گذرد.» ^{۳۸} پس فریاد زد: «ای عیسی، ای پسر داود، به من رحم کن.» ^{۳۹} اشخاصی که در پیش بودند به تندی با او حرف زده گفتند: «خاموش باش»، اما او هر چه بلندتر فریاد می کرد: «ای پسر داود، به من رحم کن.» ^{۴۰} عیسی ایستاد و امر کرد آن مرد را پیش او بیاورند. وقتی آمد از او پرسید: ^{۴۱} «چه می خواهی برایت بکنم؟» جواب داد: «ای آقا، می خواهم بار دیگر بینا شوم.» ^{۴۲} عیسی به او فرمود: «بینا شو، ایمانت تو را شفا داده است.» ^{۴۳} فوراً بینایی خود را باز یافت و در حالی که خدا را تمجید می کرد به دنبال عیسی رفت. همه مردم به خاطر آنچه دیده بودند خدا را حمد گفتند.

دریافت کنم؟»^{۲۴} به حاضران گفت: «پول را از او بگیرید و به غلامی که ده سکه دارد بدهید.»^{۲۵} آن‌ها جواب دادند: «اما ای آقا، او که ده سکه دارد!»^{۲۶} او گفت: «بدانید، هر که دارد، بیشتر به او داده می‌شود و اما آنکسی که ندارد حتی آنچه را هم که دارد از دست خواهد داد.^{۲۷} و اما آن دشمنان من که نمی‌خواستند بر آنها حکومت نمایم، ایشان را اینجا بیاورید و در حضور من گردن بزنید.»

ورود پیروزمندانه به اورشلیم

(همچنین در متی ۲۱: ۱-۱۱ و مرقس

۱۱: ۱-۱۱ و یوحنا ۱۲: ۱۲-۱۹)

^{۲۸} عیسی اینرا فرمود و پیشتر از آن‌ها راه اورشلیم را در پیش گرفت.^{۲۹} وقتی که به بیت فاجی و بیت عنیا واقع در کره زیتون نزدیک شد دو نفر از شاگردان خود را به این امر روانه کرد:^{۳۰} «به دهکده رو به رو بروید. همین که وارد آن شدید کره الاغی را در آنجا بسته خواهید دید که هنوز کسی بر آن سوار نشده است. آنرا باز کنید و به این جا بیاورید.^{۳۱} اگر کسی پرسید: «چرا آنرا باز می‌کنید؟» بگویید: «خداوند آنرا به کار دارد.»»

^{۳۲} آن دو نفر رفتند و همه چیز را همانطور که عیسی گفته بود دیدند.^{۳۳} وقتی کره الاغ را باز می‌کردند صاحبانش پرسیدند: «چرا آن کره را باز می‌کنید؟»^{۳۴} جواب دادند: «خداوند آنرا به کار دارد.»^{۳۵} پس کره الاغ را پیش عیسی آوردند. بعد لباسهای خود را روی آن کره الاغ انداختند و عیسی را بر آن

هر لحظه پادشاهی خدا ظاهر خواهد شد.^{۱۲} او فرمود: «اربابی سفر دور و درازی به خارج کرد تا مقام پادشاهی را به دست آورد و باز گردد.^{۱۳} اما اول ده نفر از غلامان خود را خواست و به هر کدام یک سکه طلا داد و گفت: «تا بازگشت من به این پول خرید و فروش کنید.»^{۱۴} هموطنانش که از او دل خوشی نداشتند پشت سر او نمایندگانی فرستادند تا بگویند: «ما نمی‌خواهیم این مرد بر ما حکومت کند.»^{۱۵} پس از مدتی او با عنوان فرمانروایی مراجعت کرد و دنبال غلامانی که با آنها پول داده بود فرستاد تا ببیند هر کدام چقدر سود برده است.^{۱۶} اولی آمد و گفت: «ارباب، پول تو ده برابر شده است.»^{۱۷} جواب داد: «آفرین، تو غلام خوبی هستی، خودت را در امر بسیار کوچکی درستکار نشان داده‌ای، پس حاکم ده شهر شو.»^{۱۸} دومی آمد و گفت: «ارباب، پول تو پنج برابر شده است.»^{۱۹} به او هم گفت: «تو هم حاکم پنج شهر باش.»^{۲۰} سومی آمد و گفت: «ارباب، بفرما، این پول تو است. آنرا در دستمالی پیچیده کنار گذاشتم.^{۲۱} از تو می‌ترسیدم چون مرد سختگیری هستی. آنچه را که اصلاً نگذاشته‌ای بر می‌داری و آنچه را که نکاشته‌ای درو می‌کنی.»^{۲۲} ارباب جواب داد: «ای غلام پست نهاد، ترا با حرف‌های خودت ملامت می‌کنم. تو که می‌دانستی من مرد سختگیری هستم که نگذاشته‌ام بر می‌دارم و نکاشته‌ام درو می‌کنم،^{۲۳} پس چرا پول مرا سرسود ندادی تا بتوانم در موقع مراجعت آنرا با سودش

گفت: ^{۴۶} «نوشته شده است که: خانه من جای عبادت خواهد بود، اما شما آن را خانه دزدان ساخته اید.»

^{۴۷} همه روزه عیسی در عبادتگاه تعلیم می داد و سران کاهنان و علمای دین کوشش می کردند که با کمک بزرگان شهر او را از بین ببرند ^{۴۸} اما دیدند که کاری از دست شان بر نمی آید چون همه مردم با علاقه زیاد به سخنان او گوش می دادند.

اختیارات عیسی

(همچنین در متی ۲۱: ۲۳ - ۲۷)

و مرقس ۱۱: ۲۷ - ۳۳)

۲۰ یک روز وقتی عیسی مردم را در عبادتگاه تعلیم می داد و مژده نجات را به ایشان اعلام می کرد سران کاهنان و علمای دین با بزرگان یهود پیش او آمدند ^۲ و گفتند: «به ما بگو به چه اختیاری این کارها را می کنی؟ کی به تو این اختیار را داده است؟» ^۳ عیسی به آنها جواب داد: «من هم از شما سؤالی دارم، به من بگویید ^۴ آیا تعمید یحیی از جانب خدا بود یا از جانب بشر؟» ^۵ آن ها بین خود بحث کرده گفتند: «اگر بگوییم از جانب خدا بود، او خواهد گفت: چرا به او ایمان نیاوردید؟» ^۶ و اگر بگوییم: از جانب بشر، همه مردم ما را سنگباران خواهند کرد چون یقین دارند که یحیی یک پیامبر بود.» ^۷ پس گفتند: «ما نمی دانیم از کجاست.» ^۸ عیسی به ایشان گفت: «من هم به شما نمی گویم که با چه اختیاری این کارها را می کنم.»

سوار کردند ^{۳۶} و همین طور که او می رفت جاده را با لباسهای خود فرش می کردند.

^{۳۷} در این هنگام که او به دامنه کوه زیتون نزدیک می شد تمام شاگردان با خوشی برای همه معجزاتی که دیده بودند با صدای بلند شروع به حمد و سپاس خدا کردند ^{۳۸} و می گفتند: «مبارک باد آن پادشاهی که بنام خداوند می آید. سلامتی در آسمان و جلال در عرش برین باد.»

^{۳۹} چند نفر فریسی که در میان مردم بودند به او گفتند: «ای استاد، به شاگردان امر کن که خاموش شوند.» ^{۴۰} عیسی جواب داد: «بدانید که اگر اینها خاموش بمانند سنگها به فریاد خواهند آمد.»

^{۴۱} عیسی به شهر نزدیک تر شد و وقتی شهر از دور دیده شد بخاطر آن گریه کرد ^{۴۲} و گفت: «کاش که امروز سرچشمه صلح و سلامتی را می شناختی. اما نه، این از چشمان تو پنهان است ^{۴۳} و زمانی خواهد آمد که دشمنانت به مقابل تو سنگربندی خواهند کرد و به دور تو حلقه خواهند زد و ترا از همه طرف محاصره خواهند کرد ^{۴۴} و تو و ساکنانت را در میان دیوارهایت به خاک خواهند کوفت و در تو، سنگی را روی سنگ دیگر باقی نخواهند گذاشت، چون تو وقت دیدار پُر فیض خدا را درک نکردی.»

خراج سوداگران از عبادتگاه

(همچنین در متی ۲۱: ۱۲ - ۱۷ و مرقس

۱۱: ۱۵ - ۱۹ و یوحنا ۲: ۱۳ - ۲۲)

^{۴۵} بعد از آن عیسی وارد عبادتگاه شد و به بیرون راندن فروشندگان پرداخت و

بیفتد پارچه پارچه خواهد شد و اگر آن سنگ بر کسی بیفتد او را کاملاً نرم خواهد کرد.»

پرداخت مالیات به قیصر
(همچنین در متی ۲۲: ۱۵ - ۲۲)
و مرقس ۱۲: ۱۳ - ۱۷)

^{۱۹} علمای یهود و سران کاهنان می خواستند در همان لحظه او را بگیرند، چون پی بردند که مقصد آن مثل خود آن ها است اما از مردم ترسیدند. ^{۲۰} پس به دنبال فرصت می گشتند و مأموران مخفی که خود را دیندار نشان می دادند پیش او فرستادند تا حرفی از دهان او بگیرند و آنرا دست آویزی برای تسلیم او به حکم و حوزه اختیارات والی رومی قرار دهند. ^{۲۱} پس از او پرسیدند: «ای استاد، ما می دانیم آنچه تو می گویی و تعلیم می دهی درست و بجاست. تو در مورد هیچ کس فرق نمی گذاری بلکه با راستی و درستی راه خدا را تعلیم می دهی. ^{۲۲} آیا ما اجازه داریم که به امپراتور روم مالیه بدهیم یا نه؟» ^{۲۳} عیسی به نیرنگ آنها پی برد و فرمود: ^{۲۴} «یک سکه نقره به من نشان بدهید. نقش و عنوان چه کسی روی آن است؟» جواب دادند: «امپراتور.» ^{۲۵} عیسی فرمود: «پس آنچه از امپراتور است به امپراتور و آنچه از خدا است به خدا بدهید.» ^{۲۶} به این ترتیب کوشش آنها برای به دست آوردن دلیلی به مقابل او در برابر مردم بی اثر ماند و در حالی که از جواب او حیرت کرده بودند خاموش ماندند.

مثل تاکستان و باغبانان

(همچنین در متی ۲۱: ۳۳ - ۴۶)
و مرقس ۱۲: ۱ - ۱۲)

^۹ عیسی به سخن خود ادامه داد و برای مردم مثلی آورده گفت: «مردی تاکستانی احداث کرد و آنرا به باغبانان سپرد و مدت درازی به سفر رفت. ^{۱۰} در موسم انگور، غلامی را پیش باغبانان فرستاد تا حصه خود را از محصول تاکستان بگیرد. اما آن ها غلام را لت و کوب کردند و دست خالی بازگردانیدند. ^{۱۱} صاحب تاکستان غلام دیگری فرستاد، او را هم لت و کوب کرده و با او بد رفتاری کردند و دست خالی برگردانیدند. ^{۱۲} غلام سوم را فرستاد. این یکی را هم زخمی کردند و بیرون انداختند. ^{۱۳} پس صاحب تاکستان گفت: «چه باید بکنم؟ پسر عزیز خود را می فرستم، شاید حرمت او را نگهدارند.» ^{۱۴} اما باغبانان وقتی او را دیدند با هم بحث کردند و گفتند: «این وارث است، بیایید او را بکشیم تا ملک به خود ما برسد.» ^{۱۵} پس او را از تاکستان بیرون انداختند و کشتند.

حالا صاحب تاکستان با آنها چه خواهد کرد؟ ^{۱۶} او می آید و این باغبانان را می کشد و تاکستان را به دست دیگران می سپارد.» وقتی مردم اینرا شنیدند گفتند: «خدا نکند!» ^{۱۷} اما او طرف شان دیده گفت: «پس معنی این قسمت از کتاب مقدس چیست؟ «آن سنگی که معماران رد کردند به صورت سنگ اصلی بنا در آمده است.» ^{۱۸} هر که بر آن سنگ

استاد، عالی جواب دادی.»^{۴۰} و پس از آن دیگر جرأت نکردند که از او چیزی بپرسند.

داود و مسیح

(همچنین در متی ۲۲: ۴۱ - ۴۶)

و مرقس ۱۲: ۳۸ - ۳۷)

^{۴۱} عیسی به ایشان فرمود: «چطور می توان گفت که مسیح پسر داود است؟^{۴۲} چون خود داود در کتاب زبور می گوید: «خداوند به خداوند من فرمود: در دست راست من بنشین^{۴۳} تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم.»^{۴۴} باری، داود او را «خداوند» خطاب می کند، پس چطور او می تواند پسر داود باشد؟»

سرزنش علما

(همچنین در متی ۲۳: ۱ - ۳۶)

و مرقس ۱۲: ۳۸ - ۴۰)

^{۴۵} عیسی در حضور همه مردم به شاگردان فرمود: ^{۴۶} «از علما که دوست دارند با چین های دراز بیایند و بروند و علاقه شدیدی به سلام های احترام آمیز در بازارها و بهترین جاها در کنیسه ها و دعوت ها نشان می دهند احتیاط کنید.^{۴۷} آنها مال بیوه زنان را می خورند حال آنکه محض خودنمایی دعای خود را طول می دهند. آن ها شدیدترین جزاها را خواهند دید.»

هدیه بیوه زن

(همچنین در مرقس ۱۲: ۴۱ - ۴۴)

عیسی به چهار طرف دید و ملاحظه فرمود که دولتمندان هدایای خود را به صندوق بیت المال

۲۱

رستاخیز مردگان

(همچنین در متی ۲۲: ۲۳ - ۳۳)

و مرقس ۱۲: ۱۸ - ۲۷)

^{۲۷} بعد چند نفر از پیروان فرقه صدوقی که منکر رستاخیز پس از مرگ بودند پیش آمدند و از او پرسیدند: ^{۲۸} «ای استاد، موسی این امر را برای ما نوشت: چنانچه مردی زنی بگیرد ولی بدون اولاد بمیرد برادرش مجبور است آن زن را بگیرد تا برای برادر خود فرزندان بیآورد.^{۲۹} حالا هفت برادر بودند، اولی زنی گرفت و بدون فرزند مُرد.^{۳۰} بعد دومی او را گرفت^{۳۱} و سپس سومی و همین طور هر هفت نفر مردند و هیچ اولادی به جا نگذاشتند.^{۳۲} بعد از همه آن زن هم مُرد.^{۳۳} پس در روز رستاخیز، او زن کدام یک باشد؟ چون هر هفت نفر با او ازدواج کردند.»

^{۳۴} عیسی به ایشان فرمود: «زنان و مردان این جهان ازدواج می کنند،^{۳۵} اما کسانی که شایسته رسیدن به جهان آینده و رستاخیز از مردگان بشوند، زن نمی گیرند و شوهر نمی کنند،^{۳۶} زیرا آن ها مانند فرشتگان هستند. دیگر مرگ برای آنها محال است و چون در رستاخیز شرکت دارند فرزندان خدا هستند.^{۳۷} این مطلب که مردگان بار دیگر زنده می شوند مطلبی است که خود موسی در داستان بوته سوزان، آنجا که خداوند را خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب، خطاب می کند نشان داده است.^{۳۸} خدا، خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است چون پیش او همه زنده اند.»^{۳۹} در این مورد بعضی از علما گفتند: «ای

واقع شود اما آخر کار به این زودی ها نمی‌رسد.»^{۱۰} و افزود: «قومی با قوم دیگر و حکومتی با حکومت دیگر جنگ خواهد کرد.»^{۱۱} زلزله‌های سخت پدید می‌آید و در بسیاری از نقاط خشکسالی و بلاها و در آسمان، علامت‌های وحشت آور و شگفتی‌های بزرگ دیده خواهد شد.

^{۱۲} اما پیش از وقوع این همه شما را دستگیر خواهند کرد و به شما آزار خواهند رسانید. شما را برای محاکمه به کنیسه‌ها خواهند کشانید و به زندان خواهند انداخت. شما را به خاطر این که نام من بر شما است پیش پادشاهان و فرمانروایان خواهند برد^{۱۳} و این فرصتی برای شهادت دادن شما خواهد بود.^{۱۴} لازم نیست که جواب‌های خود را قبلاً حاضر کنید^{۱۵} چون خود من به شما قدرت بیان و حکمتی می‌دهم که هیچ یک از مدعیان قدرت مقاومت و تکذیب را نداشته باشند.^{۱۶} حتی والدین و برادران و خویشاوندان و دوستان تان شما را به دام خواهند انداخت. آن‌ها عده‌ای از شما را خواهند کشت^{۱۷} و بخاطر نام من که برخورد دارید همه از شما روی گردان خواهند شد.^{۱۸} اما مویی از سر شما کم نخواهد شد.^{۱۹} با پایداری، جانهای تان را رهایی خواهید داد.

پیشگویی ویرانی اورشلیم
(همچنین در متی ۲۴: ۱۵ - ۲۱)
و مرقس ۱۳: ۱۴ - ۱۹)

^{۲۰} اما هر وقت اورشلیم را در محاصره لشکرها می‌بینید، بدانید ویرانی آن

عبادتگاه می‌ریزند.^۲ همچنین متوجه بیهوده زن بسیار فقیری شد که دو روپیه به داخل آن انداخت.^۳ عیسی فرمود: «بدانید که در واقع این بیهوده زن فقیر بیش از همه پول داده است^۴ چون آنها از آنچه که برای آن مصرفی نداشتند دادند اما او با وجود تنگدستی، تمام دارائی خود را داده است.»

پیشگویی ویرانی عبادتگاه
(همچنین در متی ۲۴: ۱ - ۲)
و مرقس ۱۳: ۱ - ۲)

^۵ عده‌ای دربارهٔ عبادتگاه صحبت می‌کردند و از سنگ‌های زیبا و هدایای که با آن‌ها تزئین شده بود تعریف می‌کردند. عیسی فرمود:^۶ «و اما دربارهٔ این چیزهای که در اینجا می‌بینید، زمانی خواهد آمد که هیچ یک از سنگ‌های آن روی سنگ دیگری نخواهد ماند، همه زیر و زبر خواهد شد.»

جنگ‌ها و شورش‌ها
(همچنین در متی ۲۴: ۳ - ۱۴)
و مرقس ۱۳: ۳ - ۱۳)

^۷ آن‌ها پرسیدند: «ای استاد، این کی واقع می‌شود و علامت نزدیک بودن وقوع این امور چه خواهد بود؟»^۸ عیسی فرمود: «احتیاط کنید که گمراه نشوید، بسیاری به نام من خواهند آمد و خواهند گفت: «من او هستم» و «آن زمان موعود رسیده است.» با آنها همراه مشوید.^۹ وقتی دربارهٔ جنگ‌ها و شورش‌ها چیزی می‌شنوید نترسید. این چیزها باید اول

درسی از درخت انجیر

(همچنین در متی ۲۴: ۳۳ - ۳۵)

و مرثس ۱۳: ۲۸ - ۳۱)

^{۲۹} عیسی برای آنها این مثل را آورد و گفت: «درخت انجیر و یا درختان دیگر را ببینید: ^{۳۰} به محض این که می بینید جوانه می زند می دانید که تابستان نزدیک است. ^{۳۱} به همان طریق وقتی که وقوع همه این چیزها را ببینید مطمئن باشید که پادشاهی خدا نزدیک است، ^{۳۲} به یقین بدانید که پیش از درگذشت نسل حاضر همه اینها رخ خواهد داد. ^{۳۳} آسمان و زمین از بین خواهد رفت اما سخنان من هرگز از بین نخواهد رفت.

بیداری

^{۳۴} احتیاط کنید و نگذارید دلهای شما با پُر خوری و مستی و اندیشه های دنیوی تیره و تار شود چون آن روز بزرگ ناگهان می رسد. ^{۳۵} آن روز مانند دامی برسر همه آدمیان در سراسر دنیا خواهد افتاد. ^{۳۶} پس بیدار باشید و در تمام اوقات دعا کنید تا قدرت آنرا داشته باشید که همه رنج های را که به زودی پیش می آید پشت سر بگذارید و در حضور پسر انسان بایستید.»

^{۳۷} عیسی روزها را به تعلیم در عبادتگاه تعیین کرده بود و شب ها از شهر خارج می شد و شب را در کوه زیتون به صبح می آورد ^{۳۸} و صبحگاهان مردم برای شنیدن سخنان او در عبادتگاه جمع می شدند.

نزدیک است. ^{۲۱} در آن موقع کسانی که در یهودیه هستند به کوهستان ها بگریزند و آنانی که در خارج شهر هستند نباید وارد شهر شوند. ^{۲۲} چون این است آن زمان مکافات، در آن زمان که تمام نوشته های کتاب مقدس به حقیقت خواهد پیوست. ^{۲۳} وای به حال زنانی که در آن روزها حامله یا شیرده هستند چون پریشان حالی شدیدی در این زمین رخ خواهد داد و این قوم مورد خشم و غضب واقع خواهد شد. ^{۲۴} آنها به دم شمشیر خواهند افتاد و به اسیری به تمام کشورها خواهند رفت و اورشلیم تا آن زمان که دوران مردم بیگانه به پایان نرسد پایمال آنها خواهد بود.

آمدن پسر انسان

(همچنین در متی ۲۴: ۲۹ - ۳۱)

و مرثس ۱۳: ۲۴ - ۲۷)

^{۲۵} در آفتاب و مهتاب و ستارگان علامت ها ظاهر خواهد شد. در روی زمین ملت ها از غرش دریا و خروش امواج آن پریشان و نگران خواهند شد. ^{۲۶} آدمیان از ترس خیال آنچه برسر دنیا آمد، از هوش خواهند رفت و قدرت های آسمانی به لرزه خواهند افتاد. ^{۲۷} آن وقت پسر انسان را خواهند دید که با قدرت و جلال زیاد بر ابری می آید. ^{۲۸} وقتی این چیزها شروع شود شما راست بایستید و سرهای تانرا راست نگه دارید چون رستگاری شما نزدیک است.»

صاحب آن خانه بگوئید: «استاد می گوید آن اطاقی که من با شاگردانم قربانی فصیح را در آنجا خواهم خورد کجاست؟»^{۱۲} او اطاق بزرگ و فرش شده را در منزل دوم به شما نشان می دهد. در آنجا تدارک ببینید.»^{۱۳} آن ها رفتند و همه چیز را آنطور که او فرموده بود مشاهده کردند و به این ترتیب قربانی فصیح را تهیه کردند.

شام آخر

(همچنین در متی ۲۶: ۲۶ - ۳۰)

و مرقس ۱۴: ۲۲ - ۲۶

و اول قرنیتان ۱۱: ۲۳ - ۲۵)

^{۱۴} وقتی ساعت معین فرا رسید عیسی با رسولان سر دسترخوان نشست^{۱۵} و به آنها فرمود: «چقدر دلم می خواست که پیش از مرگم این قربانی فصیح را با شما بخورم.»^{۱۶} به شما می گویم تا آن زمان که این قربانی فصیح در پادشاهی خدا به کمال مقصد خود نرسد دیگر از آن نخواهم خورد.»^{۱۷} بعد پیاله ای به دست گرفت و پس از شکرگزاری گفت: «این را بگیرید و بین خود تان تقسیم کنید،^{۱۸} چون به شما می گویم از این لحظه تا آن زمان که پادشاهی خدا فرا می رسد من دیگر از میوه تاک نخواهم نوشید.»^{۱۹} همچنین کمی نان برداشت و پس از شکرگزاری آن را پاره کرد و به آنها داد و فرمود: «این بدن من است که برای شما داده می شود. این کار را به یادبود من انجام دهید.»^{۲۰} به همین ترتیب بعد از شام پیاله ای را به آنها داد و فرمود: «این پیاله عهد و پیمان نو است در

دسیسه قتل عیسی

(همچنین در متی ۲۶: ۱ - ۵ و مرقس

۱: ۱۴ - ۲ و یوحنا ۱۱: ۴۵ - ۵۳)

۲۲

عید فطیر که به فصیح معروف است نزدیک می شد.^۲ سران کاهنان و علما میخواستند بهانه ای پیدا نموده عیسی را به قتل برسانند زیرا از توده مردم بیم داشتند.^۳ شیطان به دل یهودا که لقب اسخریوطی داشت و یکی از دوازده حواری بود وارد شد.^۴ یهودا پیش سران کاهنان و صاحب منصبانی که مسئول نگهبانی از عبادتگاه بودند رفت و با آنها در این خصوص که چگونه عیسی را به دست آنها تسلیم کند صحبت کرد.^۵ ایشان بسیار خوشحال شدند و وعده کردند مبلغی پول به او بدهند.^۶ یهودا موافقت کرد و پی فرصت می گشت تا عیسی را دور از چشم مردم به دست آنها بسپارد.

تدارک شام عید فصیح

(همچنین در متی ۲۶: ۱۷ - ۲۵ و مرقس

۱۴: ۱۲ - ۲۱ و یوحنا ۱۳: ۲۱ - ۳۰)

^۷ روز عید فطیر که در آن قربانی فصیح می باید ذبح شود فرا رسید.^۸ عیسی پتروس و یوحنا را با این امر روانه کرد: «بروید نان فصیح را برای ما تهیه کنید تا بخوریم.»^۹ آن ها پرسیدند: «کجا می خواهی تهیه کنیم؟»^{۱۰} عیسی جواب داد: «گوش بدهید، وقتی که به شهر قدم بگذارید مردی با شما روبرو خواهد شد که کوزه آبی را می برد. به دنبال او به داخل خانه ای که او می رود بروید^{۱۱} و به

پیشگویی انکار پطرس

(همچنین در متی ۲۶: ۳۱ - ۳۵ و مرقس ۱۴: ۲۷ - ۳۱ و یوحنا ۱۳: ۳۶ - ۳۸)

۳۱ ای شمعون، ای شمعون، بین: شیطان خواست مثل دهقانی که گندم را از گاه جدا می کند همه شما را بیازماید. ۳۲ اما من برای تو دعا کرده ام که ایمانت از بین نرود و وقتی برگشتی برادرانت را استوار گردان. ۳۳ شمعون جواب داد: «ای خداوند، من حاضرم با تو به زندان بیفتم و با تو بمیرم.» ۳۴ عیسی فرمود: «ای پطرس، آگاه باش امروز پیش از آنکه خروس بانگ بزند تو سه بار خواهی گفت که مرا نمی شناسی.»

پیشگویی سختیها

۳۵ عیسی به ایشان فرمود: «وقتی شما را بدون بوت و بکس و خرجین روانه کردم آیا چیزی کم داشتید؟» جواب دادند: «نخیر.» ۳۶ به ایشان گفت: «اما حالا هر که یک بکس دارد بهتر است که آن را با خود بردارد و همینطور خورجینش را و چنانچه شمشیر ندارد چین خود را بفرودد و شمشیری بخرد، ۳۷ چون می خواهم بدانید که این پیشگویی که می گوید: «او در زمره جنایتکاران به حساب آمد»، باید در مورد من به انجام برسد و در واقع همه چیزهایی که درباره من نوشته شده در حال انجام است.» ۳۸ آن ها گفتند: «خداوندا، نگاه کن، اینجا دو شمشیر داریم.» ولی او جواب داد: «کافی است.»

خون من که برای شما ریخته می شود. ۳۱ اما بدانید که دست تسلیم کننده من با دست من سر دسترخوان است. ۳۲ البته پسر انسان بسوی آنچه برایش مقرر است می رود. اما وای به حال آن کسی که او را تسلیم می کند.» ۳۳ آنها از خود شان شروع به سؤال کردند که کدام یک از آن ها چنین کاری خواهد کرد.

مباحثه درباره بزرگی

۲۴ در میان شاگردان بحثی درگرفت که کدامیک در میان آنها از همه بزرگتر شمرده می شود. ۲۵ عیسی فرمود: «در میان ملت های بیگانه، پادشاهان بر مردم حکمروایی می کنند و صاحبان قدرت «ولی نعمت» خوانده می شوند، ۲۶ اما شما اینطور نباشید، برعکس، بزرگترین شخص در میان شما باید به صورت کوچکترین درآید و رئیس مثل نوکر باشد، ۲۷ زیرا چه کسی بزرگتر است، آن کسی که بر سر دسترخوان می نشیند یا آن نوکری که خدمت می کند؟ یقیناً آن کسی که بر سر دسترخوان می نشیند. با وجود این من در میان شما مثل یک خدمتگزار هستم.

۲۸ شما کسانی هستید که در سختی های من با من بوده اید. ۲۹ همانطور که پدر، حق پادشاهی را به من سپرد، من هم به شما می سپارم. ۳۰ شما در پادشاهی من سر دسترخوان من خواهید خورد و خواهید نوشید و به عنوان داوران دوازده طایفه اسرائیل بر تختها خواهید نشست.

بود دیدند گفتند: «خداوندا، شمشیرهای خود را به کار ببریم؟»^{۵۰} و یکی از آنها به غلام کاهن اعظم زد و گوش راستش را برید. اما عیسی جواب داد: «دست نگهدارید.» و گوش آن مرد را لمس کرد و شفا داد.

^{۵۲} سپس عیسی به سران کاهنان و صاحب منصبانی که مسئول نگهبانی از عبادتگاه بودند و بزرگانی که برای گرفتن او آمده بودند فرمود: «مگر من یاغی هستم که با شمشیر و چوب برای دستگیری من آمده اید؟»^{۵۳} من هر روز در عبادتگاه با شما بودم و شما دست به طرف من دراز نکردید. اما این ساعت که تاریکی حکمفرما است، ساعت شما است.»

انکار پطرس از عیسی

(همچنین در متی ۲۶: ۵۷ - ۵۸)

و ۶۹ - ۷۵ و مرقس ۱۴: ۵۳ - ۵۴

و ۶۶ - ۷۲

و یوحنا ۱۸: ۱۲ - ۱۸ و ۲۵ - ۲۷)

^{۵۴} عیسی را دستگیر کردند و به خانه کاهن اعظم آوردند. پطرس از دور بدنبال آن ها می آمد. ^{۵۵} در بین حویلی خانه کاهن اعظم عده ای آتشی روشن کرده و دور آن نشسته بودند. پطرس نیز در بین آنها نشست. ^{۵۶} در حالی که او در روشنایی آتش نشسته بود کنیزی او را دید به او نگاه کرده گفت: «این مرد هم با عیسی بود.» ^{۵۷} اما پطرس منکر شد و گفت: «ای زن، من او را نمی شناسم.» ^{۵۸} کمی بعد یک نفر دیگر متوجه او شد و گفت: «تو هم یکی از آن ها هستی.» اما پطرس به

دعا در کوه زیتون

(همچنین در متی ۲۶: ۳۶ - ۴۶)

و مرقس ۱۴: ۳۲ - ۴۲)

^{۳۹} عیسی بیرون آمد و مثل همیشه رهسپار کوه زیتون شد و شاگردانش همراه او بودند. ^{۴۰} وقتی به آن محل رسید به آنها فرمود: «دعا کنید که از آزمایش ها دور بمانید.» ^{۴۱} عیسی به اندازه پرتاب یک سنگ از آنها فاصله گرفت، زانو زد و چنین دعا کرد: ^{۴۲} «ای پدر، اگر اراده توست، این پیاله را از من دور کن. اما نه اراده من بلکه اراده تو به انجام برسد.» ^{۴۳} فرشته ای از آسمان به او ظاهر شد و او را تقویت کرد. ^{۴۴} عیسی در شدت اضطراب و با حرارت بیشتری دعا کرد و عرق او مثل قطره های خون بر زمین می چکید.

^{۴۵} وقتی از دعا برخاست و پیش شاگردان آمد آنها را دید که در اثر غم و اندوه به خواب رفته بودند. ^{۴۶} به ایشان فرمود: «خواب هستید؟ برخیزید و دعا کنید تا از آزمایش ها دور بمانید.»

توقیف عیسی

(همچنین در متی ۲۶: ۴۷ - ۵۶ و مرقس

۱۴: ۴۳ - ۵۰ و یوحنا ۱۸: ۳ - ۱۱)

^{۴۷} عیسی هنوز صحبت می کرد که جمعیتی دیده شد و یهودا، یکی از آن دوازده حواری، پیشاپیش آنها بود. یهودا پیش عیسی آمد تا او را ببوسد. ^{۴۸} اما عیسی به او فرمود: «ای یهودا، آیا پسر انسان را با بوسه تسلیم می کنی؟» ^{۴۹} وقتی پیروان او آنچه را که در جریان

او گفت: «ای مرد، من نیستم.»^{۵۹} تقریباً یک ساعت گذشت و یکی دیگر با تأکید بیشتری گفت: «البته این مرد هم با او بوده چون که جلیلی است.»^{۶۰} اما پتروس گفت: «ای مرد، من نمی دانم تو چه می گویی.» در حالی که او هنوز صحبت می کرد بانگ خروس برخاست^{۶۱} و عیسی خداوند برگشت و مستقیماً به پتروس نگاه کرد و پتروس سخنان خداوند را به خاطر آورد که به او گفته بود: «امروز پیش از این که خروس بانگ بزند تو سه بار خواهی گفت که مرا نمی شناسی.»^{۶۲} پتروس بیرون رفت و زار زار گریست.

عیسی در حضور پیلاتس

(همچنین در متی ۲۷: ۱-۲)

و ۱۱-۱۴ و مرقس ۱۵: ۱-۵

و یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۸)

۲۳ سپس تمام حاضران در مجلس برخاستند و او را به حضور پیلاتس آوردند^۲ به مقابل او شکایت خود را اینطور شروع کردند: «ما این شخص را در حالی دیدیم که به گمراه ساختن ملت ما مشغول بود. او با پرداخت مالیات به امپراطور مخالفت می کرد و ادعا می کند که مسیح یعنی پادشاه است.»^۳ پیلاتس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودیان هستی؟» عیسی جواب داد: «تو می گویی.»^۴ پیلاتس سپس به سران کاهنان و جماعت گفت: «من در این مرد هیچ جرمی نمی بینم.»^۵ اما آنها پافشاری می کردند و گفتند: «او مردم را در سراسر یهودیه با تعالیم خود می شوراند. از جلیل شروع کرد و به اینجا رسیده است.»

عیسی در حضور هیروдіس

^۶ هنگامیکه پیلاتس این را شنید پرسید که آیا این مرد جلیلی است.^۷ وقتی مطلع

بی حرمتی به عیسی

(همچنین در متی ۲۶: ۶۷-۶۸)

و مرقس ۱۴: ۶۵)

^{۶۳} کسانی که عیسی را تحت نظر داشتند او را مسخره کردند، لت و کوب کردند،^{۶۴} چشمانش را بستند و می گفتند: «حالا از غیب بگو کی تو را می زند»^{۶۵} و به این طرز به او بی حرمتی می کردند.

عیسی در حضور شورا

(همچنین در متی ۲۶: ۵۹-۶۶ و مرقس

۱۴: ۵۵-۵۴ و یوحنا ۱۸: ۱۹-۲۴)

^{۶۶} همین که هوا روشن شد بزرگان قوم، سران کاهنان و علمای یهود تشکیل جلسه دادند و عیسی را به حضور شورا آوردند و گفتند: «به ما بگو آیا تو مسیح هستی؟» عیسی جواب داد: «اگر به شما بگویم، گفته مرا باور نخواهید کرد^{۶۸} و اگر سؤال بکنم، جواب نمی دهید.»^{۶۹} اما

[۱۷] زیرا لازم بود که هر عیدی یک نفر زندانی را برای آن‌ها آزاد کند. [۱۸] اما همه با صدای بلند گفتند: «مصلوبش کن! برای ما بارآبا را آزاد کن.» [۱۹] (این شخص به خاطر شورشی که در شهر واقع شده بود و به علت آدمکشی زندانی شده بود.) [۲۰] چون پیلاطس می‌خواست عیسی را آزاد سازد بار دیگر سخن خود را به گوش جماعت رسانید. [۲۱] اما آن‌ها فریاد کردند: «مصلوبش کن، مصلوبش کن!» [۲۲] برای سومین بار به ایشان گفت: «چرا؟ مرتکب چه جنایتی شده است؟ من او را در هیچ مورد، مستوجب مرگ ندیدم. بنابراین او را پس از تازیانه زدن آزاد می‌کنم.» [۲۳] اما آن‌ها در تقاضای خود پافشاری کردند و فریاد می‌زدند که عیسی باید به صلیب می‌خکوب شود. فریاد‌های ایشان غالب آمد [۲۴] و پیلاطس حکمی را که آن‌ها می‌خواستند صادر کرد. [۲۵] بنابراین درخواست ایشان، مردی را که به خاطر یاغیگری و آدم‌کشی به زندان افتاده بود آزاد کرد و عیسی را در اختیار آن‌ها گذاشت.

روی صلیب

(همچنین در متی ۲۷: ۳۲ - ۴۴ و مرقس ۱۵: ۲۱ - ۳۲ و یوحنا ۱۹: ۱۷ - ۲۷)

[۲۶] هنگامی که او را برای مصلوب شدن می‌بردند مردی را به نام شمعون که اهل قیروان بود و از صحرا به شهر می‌آمد گرفتند. صلیب را روی دوش او گذاشتند و او را مجبور کردند که آن را به دنبال عیسی ببرد. [۲۷] جمعیت بزرگی

شد که به قلمرو هیروودیس تعلق دارد او را پیش هیروودیس که در آن موقع در اورشلیم بود فرستاد. [۲۸] وقتی هیروودیس عیسی را دید بسیار خوشحال شد، زیرا درباره او مطالبی شنیده بود و مدت‌ها بود می‌خواست او را ببیند و امید داشت که شاهد معجزاتی از دست او باشد. [۲۹] از او سؤالات فراوانی کرد اما عیسی هیچ جوابی نداد. [۳۰] سران کاهنان و علما پیش آمدند و تهمت‌های شدیدی به او زدند. [۳۱] پس هیروودیس و عساکرش به عیسی بی‌حرمتی کرده او را مسخره نمودند و چین زیبایی به او پوشانیده او را پیش پیلاطس پس فرستادند. [۳۲] در همان روز هیروودیس و پیلاطس آشتی کردند، زیرا دشمنی دیرینه‌ای تا آن زمان بین آن دو وجود داشت.

محکوم به مرگ

(همچنین در متی ۲۷: ۱۵ - ۲۶ و مرقس ۱۵: ۶ - ۱۵ و یوحنا ۱۸: ۳۹ - ۱۹: ۱۶)

[۳۳] پیلاطس در این موقع سران کاهنان، بزرگان قوم و مردم را خواست [۳۴] و به آنها گفت: «شما این مرد را به تهمت اخلاص‌گری پیش من آوردید. اما چنانکه می‌دانید خود من در حضور شما از او بازپرسی کردم و در او چیزی که تهمت‌های شما را تأیید کند نیافتم. [۳۵] هیروودیس هم دلیلی پیدا نکرد، چون او را پیش ما پس فرستاده است. واضح است که او کاری نکرده است که مستوجب مرگ باشد. [۳۶] بنابراین او را پس از تازیانه زدن آزاد می‌کنم.»

از جمله زنانی که به خاطر عیسی به سینه خود می زدند و ماتم می کردند از عقب او می آمدند. ^{۲۸} عیسی رو به آنها کرد و فرمود: «ای دختران اورشلیم، برای من اشک نریزید، برای خود تان و فرزندان تان گریه کنید! ^{۲۹} بدانید روزهائی خواهد آمد که خواهند گفت: خوشا به حال نازایان و رَجَم هائی که طفل نیاوردند و سینه های که شیر ندادند. ^{۳۰} آن وقت به کوهها خواهند گفت: «به روی ما بیفتید.» و به تپه ها خواهند گفت: «ما را بپوشانید.» ^{۳۱} اگر با چوب تر چنین کنند با چوب خشک چه خواهند کرد؟»

^{۳۲} دو جنایتکار هم برای مصلوب شدن با او بودند. ^{۳۳} و وقتی به محلی موسوم به «کاسه سر» رسیدند، او را در آنجا به صلیب میخکوب کردند. آن جنایتکاران را هم با او مصلوب نمودند، یکی را در سمت راست و دیگری را در سمت چپ او. ^{۳۴} عیسی گفت: «ای پدر، اینها را ببخش زیرا نمی دانند چه می کنند.» بالای لباس های او قرعه انداخته میان خود تقسیم کردند. ^{۳۵} مردم ایستاده تماشا می کردند و رؤسای آنها با ریشخند می گفتند: «دیگران را نجات داد. اگر این مرد مسیح و برگزیده خدا است، حالا خودش را نجات دهد.» ^{۳۶} عساکر هم او را مسخره کردند و پیش آمده سرکه خود را به او تعارف کردند ^{۳۷} و گفتند: «اگر تو پادشاه یهودیان هستی خود را نجات بده.» ^{۳۸} در بالای سر او نوشته شده بود: «پادشاه یهودیان.»

مرگ عیسی

(همچنین در متی ۲۷: ۴۵ - ۵۶ و مرقس ۱۴: ۳۳ - ۴۱ و یوحنا ۱۹: ۲۸ - ۳۰)

^{۴۴} تقریباً ظهر بود، که تاریکی تمام آن سرزمین را فراگرفت و تا ساعت سه بعد از ظهر آفتاب گرفته شده بود ^{۴۵} و پرده عبادتگاه دو تکه شد. ^{۴۶} عیسی با فریاد بلند گفت: «ای پدر، روح خود را به تو می سپارم.» این را گفت و جان داد. ^{۴۷} وقتی صاحب منصبی که مسئول نگهبانی بود این جریان را دید خدا را حمد کرد و گفت: «در واقع این مرد بی گناه بود.» ^{۴۸} جمعیتی که برای تماشا گرد آمده بودند وقتی ماجرا را دیدند، سینه زنان به خانه های خود برگشتند. ^{۴۹} آشنایان عیسی و زنانی که از جلیل همراه او آمده بودند همگی در فاصله دوری ایستاده بودند و جریان را می دیدند.

به کنار غلطانیده شده ۳ و وقتی به داخل رفتند از جسد عیسی اثری نبود. ۴ پریشان و نگران در آنجا ایستاده بودند که ناگهان دو مرد با لباس های نورانی در پهلوی شان ایستادند. ۵ زنان سخت ترسیدند و در حالی که سرهای خود را به زیر انداخته بودند ایستادند. آن دو مرد گفتند: «چرا زنده را در میان مردگان می جوئید؟ ۶ او اینجا نیست بلکه زنده شده است. آنچه را در وقت بودن در جلیل به شما گفت به یاد بیاورید ۷ که چطور پسر انسان می بایست به دست خطاکاران تسلیم گردد و مصلوب شود و در روز سوم زنده شود.» ۸ آن وقت زنان سخنان او را به خاطر آوردند ۹ و وقتی از سر قبر برگشتند تمام موضوع را به یازده حواری و دیگران گزارش دادند. ۱۰ آن زنان عبارت بودند از مریم مجدلیه، یونا و مریم مادر یعقوب. زنان دیگر هم که با آنها بودند، جریان را به رسولان گفتند. ۱۱ اما موضوع به نظر آنها پوچ و بی معنی آمد و سخنان آنها را باور نمی کردند ۱۲ اما پطرس برخاست و به سوی قبر دوید و خم شده نگاه کرد، ولی چیزی جز کفن ندید. سپس در حالی که از این واقعه در حیرت بود به خانه برگشت.

در راه عِماثوس

(همچنین در مرقس ۱۶: ۱۲ - ۱۳)

۱۳ همان روز دو نفر از آنها به سوی دهکده ای به نام عِماثوس که تقریباً در دو فرسنگی اورشلیم واقع شده است می رفتند. ۱۴ آن دو درباره همه این واقعات صحبت می کردند. ۱۵ همینطور که سرگرم صحبت و

کفن و دفن عیسی

(همچنین در متی ۲۷: ۵۷ - ۶۱ و مرقس ۱۵: ۴۲ - ۴۷ و یوحنا ۱۹: ۳۸ - ۴۲)

۵۰ در آنجا مردی به نام یوسف حضور داشت که یکی از اعضای شورای یهود بود. او مردی نیکنام و درستکار بود. ۵۱ یوسف به تصمیم شورا و کاری که در پیش گرفته بودند رأی مخالف داده بود. او از اهالی یک شهر یهودی به نام رامه بود و از آن کسانی بود که در انتظار پادشاهی خدا بسر می بردند. ۵۲ این مرد در این موقع پیش پیلاتس رفت و جنازه عیسی را خواست. ۵۳ سپس آن را پایین آورد و در کتان نازک پیچید و در مقبره ای که از سنگ تراشیده شده بود و پیش از آن کسی را در آن نگذاشته بودند قرار داد. ۵۴ آن روز، روز تهیه بود و روز سَبَت از آن ساعت شروع می شد. ۵۵ زنانی که از جلیل همراه عیسی آمده بودند به دنبالش یوسف رفتند. آن ها مقبره و جای دفن او را دیدند. ۵۶ سپس به خانه رفتند و حنوط و عطریات تهیه کردند و در روز سَبَت مطابق امر شریعت استراحت نمودند.

رستاخیز عیسی

(همچنین در متی ۲۸: ۱ - ۱۰ و مرقس

۱۶: ۱ - ۸ یوحنا ۲۰: ۱ - ۱۰)

۲۴ در روز اول هفته (یکشنبه) صبح وقت سر قبر آمدند و حنوطی را که تهیه کرده بودند، با خود آوردند. ۲ آن ها دیدند که سنگ از در مقبره

تورات موسی و نوشته های انبیاء شروع کرد و در هر قسمت آیاتی را که درباره خودش بود برای آنها بیان فرمود.

در این هنگام نزدیک دهکده ای که به طرف آن می رفتند رسیدند و گویا او می خواست به راه خود ادامه دهد.^{۲۹} اما به او اصرار کردند: «پیش ما بمان چون غروب نزدیک است و روز تقریباً به پایان رسیده.» بنابراین عیسی داخل خانه شد تا پیش ایشان بماند.^{۳۰} وقتی با آنها سر دسترخوان نشست نان را برداشت و پس از دعای سپاسگزاری آنرا پاره کرد و به ایشان داد.^{۳۱} در این وقت چشمان ایشان باز شد و او را شناختند، ولی فوراً از نظر آن ها ناپدید شد.^{۳۲} آن ها به یکدیگر گفتند: «دیدنی وقتی در راه با ما صحبت می کرد و کتب را تفسیر می کرد، چطور دل های ما می طپید!»

آن ها فوراً حرکت کردند و به اورشلیم بازگشتند. در آنجا دیدند که آن یازده حواری همراه دیگران دور هم جمع شده ^{۳۴} می گفتند: «بلی، در واقع خداوند زنده شده است. شمعون او را دیده است.»^{۳۵} آن دو نفر نیز وقایع سفر خود را بیان کردند و گفتند که چطور او را در وقت پاره کردن نان شناختند.

ظاهر شدن عیسی به شاگردان

(همچنین در متی ۲۸: ۱۶ - ۲۰)

و مرقس ۱۶: ۱۴ - ۱۸ و یوحنا

۲۰: ۱۹ - ۲۳ و اعمال ۱: ۶ - ۸)

^{۳۶} در حالی که شاگردان درباره این چیزها صحبت می کردند عیسی در بین

مباحثه بودند خود عیسی نزدیک شد و با آنها همراه شد.^{۱۶} اما چیزی پیش چشمان آن ها را گرفت، بطوریکه او را نشناختند.^{۱۷} عیسی از آنها پرسید: «موضوع بحث شما در بین راه چیست؟» آن ها در جای خود ایستادند. غم و اندوه از چهره های ایشان پیدا بود.^{۱۸} یکی از آن دو که نامش کلیوپاس بود جواب داد: «گویا در میان مسافران ساکن اورشلیم تنها تو از وقایع چند روز اخیر بی خبر هستی!»^{۱۹} عیسی پرسید: «موضوع چیست؟» جواب دادند: «عیسی ناصری مردی بود که در گفتار و کردار در پیشگاه خدا و پیش همه مردم پیامبری توانا بود،^{۲۰} اما سران کاهنان و حکمرانان ما او را تسلیم کردند تا به مرگ محکوم شود و او را به صلیب میخکوب کردند.^{۲۱} امید ما این بود که او آن کسی باشد که می بایست اسرائیل را رهایی دهد. از آن گذشته حالا سه روز است که این کار انجام شده است.^{۲۲} علاوه براین، چند نفر زن از نفرهای ما، ما را حیران کرده اند. ایشان سحرگاه امروز به سر قبر رفتند،^{۲۳} اما موفق به پیدا کردن جنازه نشدند. آن ها برگشته اند و می گویند در رؤیا فرشتگانی را دیدند که به آنها گفته اند او زنده است.^{۲۴} پس عده ای از نفرهای ما سر قبر رفتند و اوضاع را همانطور که زنان گفته بودند دیدند، اما او را ندیدند.»

^{۲۵} سپس عیسی به آنها فرمود: «شما چقدر دیر فهم و در قبول کردن گفته های انبیاء کند ذهن هستید.^{۲۶} آیا نمی باید که مسیح پیش از ورود به جلال خود همینطور رنج ببیند؟»^{۲۷} آن وقت از

فرمود: «این است آنچه نوشته شده، که مسیح باید عذاب مرگ را ببیند و در روز سوم دوباره زنده شود»^{۴۷} و به نام او توبه و آمرزش گناهان به همه ملت ها اعلام گردد و شروع آن از اورشلیم باشد.^{۴۸} شما بر همه اینها شاهد هستید.^{۴۹} خود من بخشش وعده شده پدرم را بر شما می فرستم. پس تا زمانی که قدرت خدا از عالم بالا بر شما نازل شود در این شهر بمانید.»

صعود عیسی

(همچنین در مرثس ۱۶: ۱۹ - ۲۰)

و اعمال ۱: ۹ - ۱۱)

^{۵۰} بعد آنها را تا نزدیکی بیت عنیا بُرد و با دست های برافراشه ایشان را برکت داد.^{۵۱} در حالی که آنها را برکت می داد از آنها جدا و به عالم بالا برده شد^{۵۲} و ایشان او را پرستش کردند و سپس با خوشی بزرگ به اورشلیم برگشتند^{۵۳} و تمام اوقات خود را در عبادتگاه صرف حمد و سپاس خدا کردند.

ایشان ایستاده به آن ها گفت: «صلح و سلامتی بر شما باد.»^{۳۷} آن ها با ترس و وحشت، گمان کردند که شبیحی می بینند.^{۳۸} او فرمود: «چرا اینطور آشفته حال هستید؟ چرا شک و شبهه به دل های شما رخنه می کند؟^{۳۹} دستها و پاهای مرا ببینید، خودم هستم، به من دست بزنید و ببینید، شیخ مانند من گوشت و استخوان ندارد.»^{۴۰} این را گفت و دستها و پاهای خود را به ایشان نشان داد.^{۴۱} از خوشی و تعجب نتوانستند این چیزها را باور کنند. آنگاه عیسی از آنها پرسید: «آیا در اینجا خوراکی دارید؟»^{۴۲} یک تکه ماهی بریان پیش او آوردند.^{۴۳} آن را برداشت و پیش چشم آنها خورد.

^{۴۴} و به ایشان فرمود: «وقتی هنوز با شما بودم و می گفتم که هر چه در تورات موسی و نوشته های انبیاء و زبور درباره من نوشته شده باید به انجام برسد، مقصدم همین چیزها بود.»^{۴۵} بعد ذهن ایشان را باز کرد تا کلام خدا را بفهمند،^{۴۶} و

